

ارتش و دگرگونی‌های انقلابی جامعه



یوگنی دولگوپولف

تارنگاشت عدالت

اسفند ۱۳۸۹

ارتش و دگرگونی‌های انقلابی جامعه

انتشارات سازمان حزب توده ایران در بریتانیا ۱۳۶۶

انتشارات سازمان حزب توده ایران در بریتانیا

ارتش و دگرگونی‌های انقلابی جامعه – به قلم یوگنی دولگوپولف،

از بنگاه انتشاراتی پروگرس در سال ۱۹۸۱ میلادی

چاپ اول: پاییز ۱۳۶۶

فهرست مطالب:

۱۱	مقدمه
۱۵	فصل اول: ماهیت اجتماعی و آماج ارتش
۱۵	سرشت طبقاتی و عملکرد اجتماعی ارتش در جامعه‌ای با تضادهای آشتی‌ناپذیر
۲۴	ارتش و انقلاب
۳۱	امکانات و شرایط ایجاد دگرگونی انقلابی در ارتش
۳۵	ضرورت بازسازی بنیادی ارتش در انقلاب
۵۰	فصل دوم: گرایش‌های انقلابی—دمکراتیک در ارتش، امکانات و چشم‌اندازها
۵۱	علل افزایش فعالیت سیاسی ارتش در کشورهای از بند رسته
۶۷	نقش ارتش در کشورهای از بند رسته‌ای که در راه تحولات ضروری گام می‌نهند
۷۴	محافل مترقی ارتش و مبارزه در راه دگرگونی‌های دمکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری
۸۳	فصل سوم: قدرت انقلاب به وحدت خلق و ارتش متکی است
۸۳	ضرورت عینی به اتحاد خلق و ارتش
۹۳	از کودتای نظامی ارتجاعی باید پیشگیری کرد
۱۰۳	برای حل دمکراتیک مسایل ارتش
۱۰۹	فصل چهارم: دوستان و دشمنان جنبش صلح

۱۱۰ ارتش‌های کشورهای از بند رسته و امپریالیسم

۱۲۰ قانون دوستی و همبستگی بین‌المللی

۱۳۳ پاسداری از دست‌آوردهای انقلابی

۱۴۱ **نتیجه‌گیری**

۱۴۳ **زیرنویس‌ها**

یوگنی دولگوپولف

ارتش و دگرگونی‌های انقلابی جامعه

در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رژیم‌های مترقی نظامی قدرت را به دست گرفته اند. این رژیم‌ها با پشتیبانی خلق‌های خود برای دگرسازی جامعه در راستای موازین دموکراتیک تلاش می‌ورزند. امکانات، شرایط و ماهیت شرکت ارتش در مبارزه انقلابی و دگرگونی دموکراتیک جامعه، محتوای اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد.

این کتاب در سال ۱۹۸۱ به زبان‌های روسی و انگلیسی توسط انتشارات پروگرس نشر یافت.

متن حاضر برگردان کتاب از زبان انگلیسی است.

این کتاب که توسط یوگنی دولگوپولف، نامزد علوم (فلسفه) و مؤلف آثار فراوانی در مورد جنگ‌های ملی رهایی‌بخش معاصر نوشته شده، چگونگی سیر روند شرکت نیروهای مسلح و محافل نظامی میهن‌پرست در مبارزه مردمی برای رهایی ملی و اجتماعی را در کشورهای در حال توسعه و برخی کشورهای سرمایه‌داری بازگو می‌کند و نقش نظامیان را در انجام تغییرات مترقی و دموکراتیک شرح می‌دهد.

با توجه به رواج نظریات مسموم و گمراه کننده محافل امپریالیستی و تجدیدنظرطلبان راست و «چپ» در باره نقش و جایگاه نیروهای مسلح و محافل نظامی، «تارنگاشت عدالت» بازانتشار ترجمه فارسی این اثر علمی را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد.

تقدیم به: خاطره جاوید ده گل سرخی که نامشان برای همیشه با مبارزه انقلابی در صفوف نظامیان میهن پرست ایران گره خورده و درفش همیشه در اهتزاز انقلاب خلقی و ضدامپریالیستی ایران از جوشش خون پاکشان نشان دارد؛

سرداران خلق، رفقا:

ناخدا یکم بهرام افضلی،

سرهنگ هوشنگ عطاریان،

سرهنگ بیژن کبیری،

سرهنگ حسن آذرفر،

شاهرخ جهانگیری،

محمد بهرامی نژاد،

ابوالفضل بهرامی نژاد،

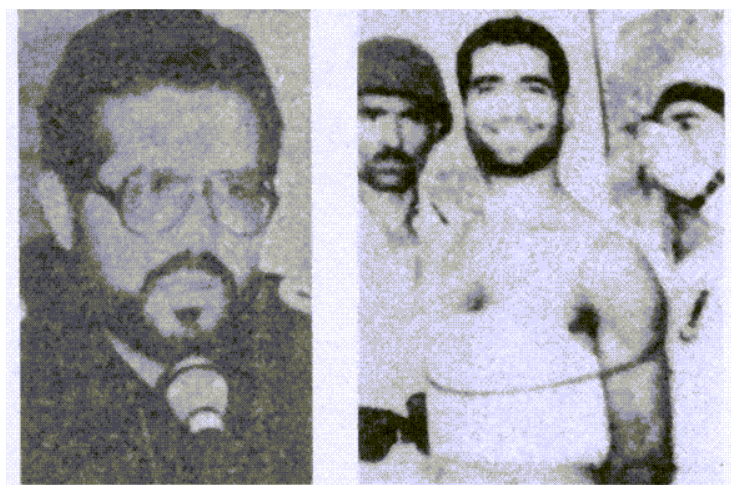
خسرو لطفی،

غلامرضا خاصعی و

فرزاد جهاد.

(مترجم)

از «انوشه» تا «افضلی»



نه بدین «دم» و آن، «آن»

به سالیان،

نا رام،

پشت چهره، آرام؛

بحر و بر،

بریدی

طومار علم و آزمون

درنوردیدی

و

توفنده دل

چونان موج

خروشان،

ماندی.

از سپیده تا شامگاه،

از غروب تا پگاه،

مرغان دریایی؛

مژده می‌دادند،

چرا که ابر سترون بارید

رود خشک، جوشید

و دریای ساکن

غرید.

دریابیان را

شبچراغ دل تو، رهنما

و ساحل‌نشینان را

زورق سپید تو، امید!

ناخدا! ناخدا! شب است

شبچراغ تو کو؟!!

جدایی، دریا دریاست

زورق تو کجاست؟!!

مرغ دریا آشیان!

به کدام افق پریدی

«مروارید» یگانه!

در کدام صدف غنودی؟!!

آه ای کبوتر طوق‌دار!

به کدام توده مه فرو شدی

که سفیدپوشان

هر چه پارو می‌کشند

جز باد به دست ندارند؟!*

من می‌گیریم، اما

در غریو مرغک دریا، باز پیامی است

گلخند «ناوی انوشه»

در دهان تو شکفت ناخدا

بمان بمان

که فردا

ما بهار را در آغوش می‌کشیم

من می‌گیریم و دریا

هم‌چنان

موج بر موج می‌کوبد ...

سیاوش کسرایبی

۱۰ اسفند ۱۳۶۲

مقدمه

تغییرات اجتماعی بنیادی در سراسر دنیا، دگرگونی‌های مثبت و تعیین‌کننده در اوضاع بین‌المللی و موفقیت‌های خلق‌ها و همه نیروهای دمکراتیک و ترقی‌خواه در مبارزه در راه اهداف عالی آزادی، برابری اجتماعی و صلح، گرایش عمده روز را تشکیل می‌دهد.

نیروهای ضد امپریالیستی که علیه ستم و استثمار، علیه به کار بردن زور و خودرأیی در تصمیم‌گیری پیرامون امور بین‌المللی موضع می‌گیرند، بیش از هر زمان دیگری بر سیر رخداد‌های جهانی تأثیر می‌بخشند. موضع سوسیالیسم تقویت و توسعه یافته است. موفقیت‌های جنبش‌های رهایی‌بخش ملی افق‌های وسیعی را پیش روی ملت‌های تازه استقلال یافته گشوده است. مبارزه طبقاتی زحمتکشان علیه انحصارات و نظام استعماری دم‌به‌دم نیروی بیش‌تری یافته و جنبش انقلابی-دمکراتیک و ضد امپریالیستی به نحو سترگی رشد نموده است. همه این پیروزی‌ها را باید مکمل رشد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه به حساب آورد.

علی‌رغم مقاومت نیرومند امپریالیسم و ارتجاع داخلی، جنبش‌های رهایی‌بخش در عمق و در سطح رشد یافته است. نسل‌ها و اقشار اجتماعی و احزاب و سازمان‌های تازه‌ای که امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری را مطرود می‌دانند، هر چه بیش‌تر به این روند انقلابی پیوسته و مواضع خود را تقویت بخشیده‌اند.

شرکت نیروهای مسلح در مبارزات رهایی‌بخش ملی و اجتماعی از خصوصیات نمونه‌واری است که اخیراً در روند انقلابی، به ویژه در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پدیده آمده است. در گذشته، در نظام‌های دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر ارتش‌ها، بنا بر قاعده، پشتیبان قابل اتکای نیروهای ارتجاعی و محافظه‌کار بودند. امروزه برعکس، گرایش‌های میهن‌پرستانه و دمکراتیک در ارتش غلبه یافته و تأثیر فراوانی بر سیر امور در شماری از کشورها دارند.

تحول بخش‌های دمکراتیک و میهن‌پرست ارتش به نیروهای محرک انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی و دمکراتیک

اهمیت سترگی دارد. زیرا موضع ارتش پیروزی یا شکست جنبش رهایی‌بخش، اشکال تکامل انقلابی و حدت ستیز میان گرایش‌های متضاد اجتماعی را به میزان زیادی از پیش تعیین می‌کند. موضع ارتش در انتخاب راه رشد و نیز در تثبیت دست‌آوردهای انقلابی و دفاع از آن‌ها در مقابل تجاوزات امپریالیسم و ضد انقلاب نقش تعیین‌کننده دارد. در واقع این ارتش است که برای حمله علیه محافل ارتجاعی و واژگونی رژیم‌های نظامی- فاشیستی دیکتاتوری امکانات تازه‌ای به وجود می‌آورد.

اما این پدیده ماهیتاً بسیار متناقض بوده، غالباً با بررسی یک‌جانبه ناسازگار است. روند رهایی ملی و اجتماعی خلق‌ها نیز در مجموع چنین است و پیشرفت عمومی آن با شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های معینی همراه می‌باشد.

در صورتی که قشر بالایی مرتجع در ارتش نفوذ داشته باشد، ضد انقلاب نیز قدرت گرفته، غلبه می‌یابد و به این ترتیب جریان ترقی‌خواهانه را متوقف و یا موقتاً مهار می‌سازد.

بارها ثابت شده که نیروهای مسلح در کشورهای از بند رسته و سرمایه‌داری به هیچ روی نهادی ماوراء طبقاتی و جدا از روندهای اجتماعی در این کشورها نبوده و ارتش‌ها، به ویژه در کشورهای از بند رسته، می‌توانند نقشی مترقی یا ارتجاعی ایفا کنند.

امروزه ارتش‌ها در کشورهای از بند رسته و برخی کشورهای سرمایه‌داری بیش از پیش به میدان ستیز حاد میان گرایش‌های اجتماعی متضاد وارد شده و فعالانه به مبارزه سیاسی کشیده می‌شوند. نتایج این مبارزه سیاسی به میزان زیادی تعیین‌کننده پی‌آمد نبرد خلق‌ها برای رهایی ملی و اجتماعی است. در این شرایط، خصلت اجتماعی و علل این پدیده به موضوع یک مبارزه شدید ایدئولوژیک در سراسر دنیا بدل شده است.

نظریه پردازان امپریالیسم درگیری فعالانه و فزاینده ارتش‌ها در امور اجتماعی و سیاسی کشورهایشان را به شکل نادرستی جلوه می‌دهند. آنان بر دعاوی عوام‌فریبانه خود مبنی بر غیرطبقاتی بودن نهاد ارتش اصرار ورزیده، برای

استتار شیوه استفاده از نیروهای مسلح در جهت منافع محافل بالایی استثمارگر هر چه در توان دارند، انجام می‌دهند. تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا کوتاهی‌های نظامی مترقی و ارتجاعی را هم‌ارز جا بزنند و عملکرد اجتماعی ارتش در کشورهای معین و گروه‌هایی از کشورها را مشاطه‌گری کنند.

نظریات رایج دیگر از آن تجدیدنظر طلبان راست و «چپ» است که یا می‌کوشند ارتش را هم‌چون نیرویی خارق‌العاده مجسم سازند که بدون شرکت انبوه مردم قادر به تغییر ریشه‌ای جامعه است و یا این‌که از قبول امکان هر گونه عمل مثبت توسط بخش‌های دمکرات ارتش سر باز می‌زنند.

مارکسیسم-لنینیسم با تحلیل همه‌جانبه و علمی از ماهیت اجتماعی و علل بالا گرفتن فعالیت سیاسی ارتش و با بررسی این پدیده‌ها در رابطه نزدیک با روندهای اجتماعی و سیاسی در حال وقوع در کشورهای از بند رسته و سرمایه‌داری در مرحله کنونی تکامل تاریخی، این مفاهیم نادرست را رد می‌کند. مارکسیست-لنینیست‌ها به منظور مشخص ساختن شیوه‌های دگرگونی انقلابی جامعه و چشم‌اندازهای این دگرگونی، به امر وحدت میان خلق و ارتش در مبارزه برای آینده‌ای بهتر اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهند.

نویسنده این کتاب تحت هدایت شیوه مارکسیستی-لنینیستی و با در نظر گرفتن تجربه انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی و دمکراتیک این وظایف را پیش روی خود نهاده است:

- تحلیل امکانات و چشم‌اندازهای موجود برای گرایش‌های انقلابی-دمکراتیک در ارتش‌ها و شیوه‌های دستیابی به وحدت نزدیک میان خلق و اعضای مترقی ارتش در مبارزه جهت انجام تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی؛
- افشای خطری که از ناحیه فعالیت‌های افسران مرتجع ارتش در اتحاد با نیروهای خارجی امپریالیستی، متوجه جنبش رهایی‌بخش ملی و دمکراتیک است؛

- اثبات علمی این موضع که دیدگاه‌های نظریه‌پردازان بورژوازی و نیز مفاهیم گوناگونی که در توضیح افزایش فعالیت ارتش‌ها در امور اجتماعی و سیاسی شماری از کشورها علت و معلول را واژگونه جلوه می‌دهند، دارای تناقض است و نیز اثبات این‌که این نظریات در عمل مانع از این می‌شوند که بخش‌های میهن‌پرست و دمکراتیک

ارتش تصمیمات درست انقلابی اتخاذ کنند.

مسأله نقش ارتش در امور سیاسی در زمره سایر مسایل تعیین‌کننده روند انقلابی به پیش کشیده شده است. این

مسأله برای طبقه کارگر و همه زحمتکشان و سایر نیروهای دمکراتیک که در راه رهایی ملی و اجتماعی

می‌رزند، علاوه بر اهمیت نظری، اهمیت سترگ عملی نیز دارد.

فصل اول

ماهیت اجتماعی و آماج ارتش

ارتش نهاد اصلی مسلح دولت است. این نهاد جزئی از ساختار سیاسی جامعه و وسیله‌ای است که طبقات حاکم برای اعمال سیاست داخلی و خارجی از آن استفاده می‌کنند.

تشکیل ارتش با تقسیم طبقاتی جامعه و پیدایش دولت ارتباط مستقیم دارد. مارکس گفت: «تاریخ ارتش حقانیت برداشت ما از رابطه میان نیروهای تولیدی و روابط اجتماعی را روشن‌تر از هر چیز دیگری نشان می‌دهد ... تمامی تاریخ اشکال جامعه بورژوازی در اینجا به شکل بسیار چشم‌گیری تجلی می‌یابد.»^۱

سرشت اجتماعی و طبقاتی یک دولت معین در ترکیب اجتماعی و طبقاتی ارتش، عملکرد و هدف از پیش معین شده آموزش نظامی و ایدئولوژیکی آن و نیز روابط آن با توده‌های وسیع، بازتاب می‌یابد. در آخرین تحلیل، روابط طبقاتی موجود در کشور تعیین‌کننده این ترکیب و عملکرد ارتش و روابط آن با توده‌هاست.

سرشت طبقاتی و عملکرد اجتماعی ارتش در جامعه‌ای با تضادهای آشتی‌ناپذیر

در نظام اشتراکی نخستین، که با هر گونه نابرابری یا روابط سیاسی میان مردم بیگانه بود، ارتش به مثابه یک نیروی مسلح ویژه وجود نداشت. انگلس نوشت که در آن زمان نهاد مسلح مستقیماً «با خود سازمان‌دهی اهالی به مثابه یک نیروی مسلح» انطباق داشت و نهادی «خودگردان» بود.^۲

با پیدایش دولت، به عنوان پی‌آمدی از اضمحلال نظام اشتراکی نخستین و تقسیم جامعه به طبقات متضاد، وجود دستجات مسلح به ویژه سازمان یافته‌ای ضرورت یافت که بالا سر جامعه جای داده شده و برای سرکوب توده‌های استثمار شده در جهت منافع قشر فوقانی استثمارگر و برای به راه انداختن جنگ‌های تجاوزکارانه فراخوانده شوند.

سیستم فئودالی در اساس خود نهادی نظامی بود. این سیستم به ویژه بر پایه وابستگی بنده‌وار اشراف فئودال کوچک و بزرگ به قدرت فائقه سلطان قرار داشت. آنان در عوض استفاده از زمین مجبور به خدمت نظامی بودند. میلیشیای فئودالی به اسارت باز هم بیش‌تر دهقانان بی‌چیز و پیشه‌وران و به راه انداختن جنگ‌های تجاوزکارانه کمک کرد.

این واقعیت که در برخی کشورهای شرقی از قبیل افغانستان، برمه و هندوستان و نیز در اتیوپی، میلیشیای فئودال و ارتش منظم برای دفع حملات متجاوزین خارجی نیز به کار گرفته می‌شد، ماهیت ضد مردمی این نهاد را تغییر نداد.

در شرایط سرمایه‌داری، تجاوز نظامی و اعمال زور از نظر ماهوی سیستماتیک‌تر و منظم‌تر می‌شود. به نظر لنین، نظامی‌گری* به «جنبه حیاتی» سرمایه‌داری تبدیل شده و میدان عملکرد آن به داخل و خارج کشورهای سرمایه‌داری گسترش می‌یابد.^۳ این گرایش‌ها با تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری و آستانه انقلاب سوسیالیستی، تشدید گردید.

ارتش‌های بورژوازی که طی دوره بنیانگذاری دولت‌های ملی بورژوازی در اروپا و آمریکای شمالی پدیدار شدند، اگر چه گاه برای ایفای وظایف فراگیر ملی در نبرد علیه حکومت‌های سلطنتی فئودالی به کار گرفته می‌شدند، بعدها هر چه بیش‌تر به ابزاری در دست اقلیت برای استثمار اکثریت مطلق اهالی تنزل یافتند. برای نمونه شرکت نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در ائتلاف ضد هیتلری طی جنگ جهانی دوم به هیچ روی ماهیت طبقاتی آن‌ها را تغییر نداد. این امر تنها نشان داد که در آن زمان، منافع طبقات حاکم در این کشورها موقتاً بر وظایف فراگیر ملی منطبق شد. طبقات استثمارگر کشورهای امپریالیستی عموماً سیاست ارتجاعی خودخواهانه‌ای را تعقیب و بدین منظور از نیروهای مسلح هم در داخل کشور و هم در هر کجای دیگر، در عرصه بین‌المللی، وسیعاً استفاده می‌کنند.

امروزه نظامی‌گری به مثابه یکی از کارکردهای سرمایه‌داری انحصاری دولتی مقیاس بی‌سابقه‌ای یافته است. در کشورهای عمده سرمایه‌داری کمپلکس نظامی-صنعتی یعنی اتحاد کارکنان عالی‌رتبه نظامی با انحصاراتی که با تولید اسلحه ثروتمندتر می‌شوند، به دولتی در دولت تبدیل شده و نیرویی مستقل یافته است. «کارکنان مؤسسات از پست‌های اجرایی به پست‌های فرماندهی پنتاگون راه می‌یابند. ژنرال‌ها و دریاداران از پست‌های فرماندهی به مشاغل پر درآمد به عنوان عوامل اجرایی عالی‌رتبه مؤسسات جابه‌جا می‌شوند. مبادله دایمی میان کارگزاران سیاست‌ساز حکومت و اتاق‌های مدیریت مؤسسات از طریق این درهای چرخان و کانال‌های مشابه جریان دارد. در میان این "برگزیدگان قدرت" مرکب از فرماندهان نظامی و کارمندان امور سیاسی، ابتکار عمل در دست کارگزاران انحصارات است و این سرمایه انحصاری است که سیاست را تعیین می‌کند...»^۴ در سایر دولت‌های امپریالیستی نیز که ارتش هر چه بیش‌تر تابع سیاست ضد مردمی سرمایه انحصاری می‌شود، وضعیت مشابهی در حال پیدایش است.

در جامعه دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر، ارتش به مثابه یک کل، ابزاری در دست طبقات استثمارگر بوده، با خلق به مثابه نیرویی اجنبی و دشمن روبه‌رور می‌شود. در مورد ارتش‌هایی که طبقات تحت ستم و خلق‌هایی که به نبرد برای رهایی خود بر می‌خیزند تشکیل داده و یا در حال تشکیل دادن هستند، این امر به هیچ وجه صدق نمی‌کند.

ارتش بردگان که توسط اسپارتاکوس در روم باستان رهبری شد و ارتش دهقانان رزمنده در جنگ‌ها و قیام‌های دهقانی در فرانسه و انگلستان در قرن چهاردهم، در آلمان در قرن شانزدهم، در روسیه در قرون هفدهم و هجدهم، و در چین در قرن نوزدهم؛ دستجات مسلح کارگران و ارگان‌های میلیشیا که در جریان کمون پاریس در ۱۸۷۱ و نیز در جریان انقلاب اول روسیه در ۰۷-۱۹۰۵ تشکیل شدند؛ و ارتش‌های انقلاب‌های پرولتری ۱۹-۱۹۱۸ در اروپای غربی از زمره چنین ارتش‌هایی هستند. در مورد ارتش‌هایی که در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برای رهایی ملی و اجتماعی می‌رزمند نیز این امر صدق نیست. اگر چه بسیاری از این ارتش‌ها به دلایلی چندی شکست خوردند اما تأثیر عمیقی بر تاریخ جامعه بخشیدند، زیرا آن‌ها مظهر آرمان‌های آزادی و استقلال و بیانگر منافع و آمال توده فقیر اهالی بودند.

در مقابل، ارتش‌های طبقات استثمارگر، همواره برای تأمین یک هدف یعنی سرکوب طبقات دربند و غلبه بر سایر کشورها و ملت‌ها تشکیل شده‌اند. این آماج ارتش در نظام‌های برده‌داری و فئودالی بود و در نظام سرمایه‌داری نیز هدف همان است. لنین گفت که در کشورهای سرمایه‌داری «ارتش ثابت به سلاح ارتجاع، خدمتگزار سرمایه در مبارزه علیه کار و جلاذ آزادی مردم تبدیل شده است.»^۵

برخلاف دعاوی عوام‌فربیاته نظریه‌پردازان امپریالیسم به منظور این که ارتش‌های سرمایه‌داری را «از نظر سیاسی بی‌طرف» و «خدمتگزار منافع ملی» وانمود سازند، ارتش در همه کشورهای سرمایه‌داری همواره در مبارزه سیاسی درگیر بوده و توسط استثمارگران علیه زحمتکشان به کار گرفته شده است. لنین این نظریه را که «ارتش باید از سیاست دور نگه داشته شود» به مثابه نظریه‌ای «عامیانه، ریاکارانه و جعلی»، «مناسب برای اختفای نقشه‌های حقیقی بورژوازی»^۶ متهم ساخت. به عبارت دیگر «بی‌طرفی سیاسی» ارتش که توسط عناصر راست و محافظه‌کار بزرگ می‌شود، خود یک سیاست یعنی سیاست جلوگیری از شرکت نیروهای مسلح در جنبش‌های بخش، هم‌ساز کردن آنان با منافع طبقات استثمارگر و استفاده از آنان برای سرکوب توده‌های اکثریت است.

نمونه‌های متعددی بر این پدیده گواهی می‌دهند. ارتش‌های ارتجاعی به در هم کوبیدن کمون پاریس، نخستین نمونه دولت طبقه کارگر و همه زحمتکشان، در ۱۸۷۱، خدمت کردند. در ۱۹۰۷-۱۹۰۵ حکومت تزاری برای به خون کشیدن انقلاب اول روسیه واحدهای نظامی را برای سرکوبی و تنبیه انقلابیون گسیل داشت. در ۱۹۱۸-۱۹، انقلاب‌های پرولتری در اروپای غربی به زور تفنگ و سرنیزه سرکوب شدند. ارتجاع بین‌المللی در ۱۹۱۸-۲۰ و در جنگ جهانی دوم کوشید تا حکومت شوروی را که زاینده انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود، با به کار گرفتن نیروهای نظامی مختنق سازد.

ارتش‌های دولت‌های سرمایه‌داری همواره استعمار و نواستعمار را گسترش داده‌اند. تاریخ تشکیل امپراتوری‌های استعماری؛ تاریخ مهیب‌ترین جنایات، به اسارت کشیدن بی‌رحمانه و انهدام وحشیانه همه ملت‌ها و تاریخ جنگ‌های پی‌درپی و چپاولگرانه است.

بریتانیا، فرتوت‌ترین امپراتوری استعماری، طی چهار قرن، ۲۳۰ جنگ برای تصرف اراضی خارجی و اسارت سایر خلق‌ها به راه انداخت. تاریخ امپریالیسم ایالات متحده نیز، بنا بر ماهیت ویژه آن، از جنگ‌ها و لشگرکشی‌های سرکوبگرانه به منظور تسخیر اراضی خارجی و به بند کشیدن سایر خلق‌ها یا سرکوبی خلق‌های «متمرد» بومی آکنده است. از سال ۱۷۷۵ یعنی طی حدود دو قرن، ایالات متحده آمریکا متناوباً در بیش از ۲۰۰ جنگ و برخوردهای نظامی کوچک شرکت کرده است که اکثریت مطلق آن‌ها ماهیت تجاوزکارانه داشته اند.

انگلس در بررسی تاریخ جنگ‌های استعماری، ارتش بریتانیا را به عنوان «حیوان‌صفت» و «درنده‌خو» متهم ساخت. او در یکی از مقالات خود در باره عملیات نظامی دستجات سرکوبگر بریتانیایی که به سرکوب قیام ملی هندوستان در ۱۸۵۷-۵۹ فرستاده شده بود، نوشت: «امروزه چپاودل، خشونت، قتل ... امتیاز افتخاری و حق قانونی سرباز بریتانیایی است.»^۷ این گفته، مطلب دیگری را به خاطر می‌آورد که توصیف کوبنده‌ای است که لنین از ارتش آمریکا به عمل آورد، ارتشی که برای سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌ها به کار گرفته می‌شد. وی با خاطرنشان ساختن این موضوع نظر خود را کاملاً روشن ساخت که مردم آمریکا «خود را ایفاگر نقش آدمکشان مزدوری می‌یابند که، به نفع ثروتمندان رذل، در ۱۸۹۸ فیلیپینی‌ها را با ادعای "رهانیدن" آنان خفه کردند.»^۸

استفاده از ارتش‌هایی که استعمارگران برای به زیر سلطه درآوردن اهالی بومی و به بند کشیدن سایر خلق‌ها در کشورهای مغلوب برپا کردند؛ فراست خاصی می‌طلبید. در این رابطه سپوی (sepoy) و بعداً ارتش انگلو- ایندیا (انگلیسی- هندی)، که مهم‌ترین عنصر دستگاه استعماری در هندوستان بود، نمونه‌وار است. انگلس با افشای ماهیت این سیاست نوشت «دویست میلیون سکنه بومی را یک ارتش بومی دویست هزار نفره به فرماندهی افسران بریتانیایی زیر سلطه داشت و این ارتش بومی نیز، به نوبه خود، زیر کنترل ارتش بریتانیا بود که تنها جهل هزار نفر داشت.»^۹ قوای نظامی سپوی عموماً عملکردهای پلیسی را به انجام رسانده، از جمله در عملیات تجاویز در خارج از هندوستان- در افغانستان، برمه و سایر کشورها- توسط استعمارگران بریتانیایی به کار گرفته می‌شدند.

در آفریقا، سیستم نظامی- استعماری بریتانیا قوای نظامی تحت کنترل فرماندهی آفریقای غربی و آفریقای شرقی

را شامل می‌شد. در چارچوب سیستم نظامی استعماری فرانسه، سپاه اعزامی ویژه‌ای تشکیل شد. این سپاه دو لشکر شمال آفریقا و دو لشکر از تفنگداران سنگالی را شامل می‌شد. قوای نظامی استعماری در آفریقای غربی و استوایی تحت سلطه فرانسه، در سومالی تحت سلطه فرانسه و در ماداگاسکار، بخشی از نیروهای نظامی ماوراء بحار را تشکیل می‌داد که به ویژه انجام وظایف اشغالگرانه در مستعمرات را بر عهده داشت. قوای نظامی استعماری بلژیک در کنگوی سابق نیز به عنوان یک نیروی پلیسی به کار گرفته می‌شدند.

در مستعمرات، افسران اروپایی فرماندهی قوای نظامی را در دست داشتند؛ در حالی که افراد نظامی از میان قبایل و گروه‌های قومی بیگانه با اکثریت اهالی این مستعمرات اجیر می‌شدند. این افراد عموماً اسلحه و مهماتی نازل‌تر از نظامیان اروپایی هم‌ردیفشان داشتند. هدف اولاً- تبدیل این قوای نظامی به یک نیروی پلیسی قابل اعتماد و ثانیاً- جلوگیری از اشتغال آنان به مبارزه رهایی‌بخش ملی خلق‌هایشان بود.

وجه تمایز کشورهای نیمه مستعمره، مانند ترکیه، ایران، چین و افغانستان از مستعمرات این بود که این کشورها ارتشی خودی و رسماً مستقل از سایر کشورها داشتند. اما قوای نظامی، از جمله افسران جزء و متوسط، کاملاً تحت اختیار رژیم‌های مطلقه بوده در کشور خودشان از حقوقی برابر با حقوق خارجیانی که در ارتش خدمت می‌کردند، برخوردار نبودند.

امروزه نیز استعمار و نواستعمار برای حفظ و توسعه استیلای سرمایه انحصاری در حوزه رهایی ملی دائماً به نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی متشبث می‌شوند. از پایان جنگ جهانی دوم، نیروهای تجاوز و نظامی‌گری متجاوز از ۱۰۰ جنگ و برخورد نظامی کوچک به راه انداخته اند. هدف از این جنگ‌ها و برخوردهای نظامی عمدتاً سرکوب جنبش رهایی‌بخش ملی و ابقای اجباری کشورهای آزاد شده در نظام سرمایه‌داری جهانی بوده است. تجاوز رسوای ایالات متحده به اندونزی و اقدامات سرکوبگرانه نظامی بریتانیا در ایرلند شمالی نمونه‌های خوبی به دست می‌دهند.

محافل امپریالیستی و ارتجاع بومی دائماً تلاش می‌ورزند تا در کشورهای از بند رسته، ارتش‌ها را به اختناق آزادی وادارند. کودتاهای نظامی ارتجاعی در برزیل، اندونزی، اروگوئه و شیلی و تلاش برای کودتای نظامی در بسیاری از کشورهای دیگر که به راه دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی گام نهاده اند؛ به وضوح نشانگر خطر مهیبی است که توسط محافل ارتجاعی نظامی متوجه امر آزادی ملی و اجتماعی می‌باشد.

در حال حاضر نیروهای ارتجاعی در مبارزه علیه انقلاب و جنبش انقلابی به طور اعم بیش از هر زمان دیگری به ارتش و همه انواع سازمان‌بندی‌های پلیسی امید می‌بندند و در پی آنند که این نهادها را به جان‌پناه محافظه‌کاری تبدیل ساخته، آن‌ها را از خلق دور نموده و مواضع ضد کمونیستی و خصومت در حق دمکراسی و پیشرفت را به آنان القاء کنند.

واقعیات نشانگر آنند که هر کجا سلطه ارتجاع بر جامعه با خطر واقعی روبه‌رو شود، ارتجاع در استفاده از ارتش برای حفظ امتیازات خود درنگ نمی‌ورزد. در حقیقت ارتش آخرین تکیه‌گاه ارتجاع در مبارزه علیه جنبش آزادی‌بخش است.

کمونیست‌ها و سایر نیروهای دمکراتیک هنگامی که توده وسیع اهالی را به مبارزه انقلابی برای آینده‌ای بهتر به پا می‌دارند؛ باید موضعی را که ارتش اتخاذ می‌کند در نظر گرفته، همواره به خاطر داشته باشند که در جامعه دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر، ارتش عمیقاً ابزار ارتجاع است. در عین حال، به طوری که تجربه ثابت کرده برخوردار یک‌جانبه در قبال ارتش به مثابه نیرویی ارتجاعی در نظام‌های دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر قابل توصیه نیست. زیرا، ارتش ارگان‌سیمی اجتماعی است که علی‌رغم خصایص ویژه خود، تابع قوانین عام مبارزه طبقاتی می‌باشد.

در جامعه‌ای که دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر می‌باشد، ارتش با وجود این‌که ابزاری در خدمت قهر ارتجاعی و استیلای طبقاتی است، نمی‌تواند از تحولات سیاسی در جامعه برکنار بماند. ارتش در یک خلاء سیاسی محصور نبوده، بلکه از نزدیک با ساختار اجتماعی جامعه یعنی با طبقات و اقشار خاصی ارتباط دارد. جک ودیس (Jack

(Woddis)، از رهبران حزب کمونیست بریتانیا، خاطرنشان می‌سازد که نیروهای مسلح ابزار بسیار ویژه‌ای می‌باشند. او به درستی تأکید می‌کند که در آخرین تحلیل، مسأله امکان تکیه طبقه حاکم به این نیرو «نه به تجهیزات و قدرت آتش نیروهای مسلح، که به جای خود مهم هم هستند، بلکه به این امر که آیا نیروهای مسلح آماده اند اسلحه‌شان را علیه مخالفین حکام به کار برند و به عبارت دیگر به عوامل اجتماعی و سیاسی بستگی دارد.»^{۱۰} به این دلیل است که در مرحله معینی از جنبش آزادی‌بخش، ارتش یا بخشی از آن جانب خلق را گرفته در مقابل ارتجاع می‌ایستد؛ و از این هم بیش‌تر، گاهی گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های اجتماعی مترقی را رهبری می‌کند.

در گذشته نیز بهترین نمایندگان ارتش نه تنها در جنبش‌های آزادی‌بخش شرکت می‌ورزیدند، بلکه برخی اوقات خود آن‌ها را بنیان می‌گذارند. برای نمونه، در انگلستان ارتش به توده‌های وسیع دهقانان و شهرنشینان پیوست تا نیروی محرک اصلی در مرحله بورژوا-دمکراتیک انقلاب انگلستان (قرن هفدهم) را تشکیل دهد. انقلاب‌های بورژوایی در پرتغال در سال ۱۸۲۰ و در اسپانیا در سالهای ۲۳-۱۸۲۰ و قیام دسامبريست‌ها در روسیه در سال ۱۸۲۵ نمونه‌های دیگری به دست می‌دهند.** در جریان قیام‌های آزادی‌بخش ملی در هندوستان در سال‌های ۵۹-۱۸۵۷ و در مصر در سال ۱۸۸۱ نیز ارتش فعالیت داشته و بخشی از نیروهای پشتیبان انقلاب‌های بورژوایی ترکیه در سال ۱۹۰۸، پرتغال در سال ۱۹۱۰ و چین در سال‌های ۱۹۱۱-۱۳ را نیز تشکیل می‌داد.

مارکس، انگلس و لنین این جنبه ارتش را به دقت مورد توجه قرار دادند. برای نمونه، مارکس در عین عمده دانستن ماهیت ارتجاعی ارتش در اسپانیا، چندین مورد را خاطرنشان ساخت که این ارتش ابتکار انقلابی را به دست گرفت.^{۱۱} لنین، به نوبه خود، دسامبريست‌ها را در زمره نمایندگان مرحله اول جنبش‌های بخش در روسیه تزاری به شمار آورد.^{۱۲}

بسیاری از این جنبش‌ها به شکست انجامید و سرانجام برخی از آن‌ها نیز دیکتاتوری نظامی ارتجاعی بود. اما این وقایع به مثابه الگوهای مبارزه قهرمانانه در راه آزادی در خاطره خلق‌ها باقی می‌مانند. به گواه کشورهای از بند رسته آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین این جریان که در گذشته رخدادی نادر بود، اکنون در مرحله گذار از

سرمایه‌داری به سوسیالیسم خصلتی منظم‌تر از هر زمان دیگری یافته است.

* نظامی‌گری (Militarism) به طور اعم عبارت از ایجاد توان رزمی یک دولت استعمارگر به منظور به راه انداختن جنگ‌های تجاوزکارانه در خارج و سرکوب مقاومت زحمتکشان در داخل کشور است.

** این قیام ملهم از دسامبريست‌ها و به رهبری ایشان بود. دسامبريست‌ها انقلابيون روس از زمره اشراف و غالباً

از افسران نظامی بودند که علیه حکومت مطلقه تزار مسلحانه به پا خاستند.

ارتش و انقلاب

تاریخ مبارزه‌ای که زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده برای رهایی خود از پیش برده اند به نحو قانع کننده‌ای ثابت می‌کند که انقلاب تنها به شرطی می‌تواند پیروز شود که نیروی مسلح و قادر به درهم شکستن مقاومت طبقات استثمارگر را در سنگر خود داشته باشد و بخش بزرگی از ارتش را به سمت خود جلب کند. انقلاب جز با سمت‌گیری خلقی ارتش یا بخشی از آن نمی‌تواند به پیروزی نایل آید. به این معنی، مبارزه برای همراه کردن ارتش از تدارک و اجرای انقلاب جدایی‌ناپذیر است.

مارکس و انگلس، بنیانگذاران کمونیسم علمی، در تدوین تئوری انقلابی طبقه کارگر برای جلب ارتش به سمت انقلاب اهمیت بسیاری قایل شدند. انگلس در نامه‌ای به مارکس در سال ۱۸۵۱ به وضوح نوشت که «از هم‌پاشی ارتش» یعنی میزان توفیق نیروهای انقلابی در آزاد ساختن ارتش از نفوذ طبقات استثمارگر و دسته‌بندی‌های نظامی ارتجاعی، بی‌شک شرط اساسی برای همه انقلاب‌های پیروزمند و در عین حال دست‌آورد این انقلاب‌هاست.^{۱۳} در اواخر سال‌های ۱۸۷۰ انگلس با تأکید بر ارتباط ارگانیک میان رشد امپریالیسم و نظامی‌گری، و تضادهای طبقاتی داخلی در ارتش‌های سرمایه‌داری خاطرنشان ساخت که «دیالکتیک تحول نظامی‌گری، آن را از هم می‌پاشد»، زیرا این تحول نیروهایی را پدید می‌آورد که موجب تخریب خود نظامی‌گری می‌شوند چرا که گروه‌های توده‌ای، سلاح در دست، «اراده‌ای که محتوای آن هم‌خوان موضع طبقاتیشان است» کسب می‌کنند.^{۱۴} انگلس در اواخر دهه ۱۸۹۰، در بررسی بیش‌تر نقش روندهای انقلابی درون ارتش در تکامل جنبش رهایی‌بخش، تأکید کرد که اگر خیزشی نوین در ارتش بر پا می‌شد، پایان جهان کهنه نیز خیلی دور نمی‌بود.^{۱۵}

لنین، که مارکسیسم را در شرایط تاریخی نوین در مرحله امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتری تکامل بخشید، طبقه کارگر و همه زحمتکشان را با دستگاه منسجمی از دیدگاه‌ها و شیوه‌های ایجاد دگرگونی انقلابی در ارتش مسلح ساخت. او این وظیفه را بخشی از مسأله ایجاد ارتش سیاسی انقلاب می‌دانست.

به گفته لنین، ارتش انقلابی به مثابه نیروی مسلح خلق انقلابی نه تنها پرولتاریا و دهقانان مسلح و دستجات پیشرفته

سازمان یافته از نمایندگان این طبقات، بلکه هم‌چنین اقشاری از ارتش قدیمی که آماده اند به سمت خلق بیابند را باید در بر بگیرد.^{۱۶} لنین خاطرنشان ساخت که «سربازان با پیوستن به صفوف هواداران و سمت‌گیری در کنار خلق، پیروزی امر آزادی را حتمی خواهند ساخت.»^{۱۷}

نتیجه‌گیری لنین که «جز در صورتی که انقلاب خصالتی توده‌ای یافته و بر قوای نظامی تأثیر بخشد، جایی برای صحبت از مبارزه جدی وجود ندارد»^{۱۸} امروز نیز بسیار به‌جاست.

تجربه نخستین انقلاب روس در سال‌های ۰۷-۱۹۰۵ مراحل بیداری سیاسی ارتش را آشکار ساخت و شواهد مقنعی به دست داد که نیروهای مسلح خود دسته‌های نظامی انقلابی را سازمان می‌دهند، سربازخانه‌ها به مقر انقلاب بدل می‌شوند و ارتش بردگان به ارتشی از انقلابیون تبدیل می‌گردد. انقلاب اگرچه در آن مرحله از تکامل خود هنوز موفق به جذب اکثریت سربازان و ملوانان به سمت خود نشده بود، معه‌ذا حتا، در سال ۱۹۰۵ پایه‌های رژیم مطلقه را تکان داد و ارتش، مطمئن‌ترین حامی آن را، دچار تزلزل ساخت.

یکی از جنبه‌های مهم انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه روسیه در سال ۱۹۱۷ که به پیروزی سریع و عملاً بدون خونریزی انجامید، این بود که پرولتاریا ارتشی را رهبری کرد که شرکت‌کنندگان در آن اکثراً از میان کارگران و دهقانان برخاسته بودند، کارگران و سربازان و افسران ترقی‌خواه که به ایشان پیوسته بودند، انقلاب را به انجام رساندند.

در ارزیابی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، لازم است به این واقعیت توجه نمود که، تا اکتبر ۱۹۱۷، نیمی از ارتش بلشویک بود و به گفته لنین، بلشویک‌ها «نیروی برجسته» سیاسی‌ای داشتند که در جا و زمان تعیین‌کننده، برتری ایشان را حتمی ساخت. با به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، جایی برای صحبت از مقاومت ارتش در مقابل انقلاب پرولتری اکتبر وجود نداشت. علاوه براین، ارتش و نیروی دریایی جانب کارگران را گرفتند و به این ترتیب سه نیروی اصلی انقلاب را تشکیل دادند.

در وقایع انقلابی که پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در بسیاری از کشورهای اروپایی روی داد، ارتشیان نقش فعال و درخور توجهی ایفا کردند. سربازان بلغار تشکیل شورا دادند، قیام نیروی دریایی آغازگر انقلاب سال ۱۹۱۸ در آلمان بود، در مجارستان، آلمان و اتریش صدها هزار افسر و افراد نظامی که امپریالیست‌ها برای توسعه اهداف خودخواهانه خویش به کار گرفته بودند، روحیات انقلابی را پذیرفتند.

ارتش‌های مداخله‌گر امپریالیستی که برای مختنق ساختن جمهوری جوان شوروی اعزام شده بودند اکثراً از نظر سیاسی روحیه خود را باختند و عملیات انقلابی در میان آنان به وقوع پیوست. به این ترتیب پیروزی بی‌نهایت مهمی که روسیه شوروی در نبرد علیه آنتانت به دست آورد، جذب کارگران و دهقانانی بود که لباس نظامی به تن داشتند.

این امر نمونه‌وار است که لنین از جمله مطلوب‌ترین شرایط موجود برای پیروزی انقلاب در شماری از کشورهای اروپای غربی در چندین سال اول پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، این واقعیت را ذکر می‌کند که «در این زمان توده‌ها مسلح بودند» بنابراین در برخی کشورهای غربی انقلاب پیروزمندی می‌توانست به وقوع بپیوندد.^{۱۹}

در همان زمان لنین به کرات خاطر نشان ساخت که جذب ارتش به سمت انقلاب اساسی‌ترین شرط پیروزی انقلاب است. وی در سال ۱۹۲۱ ماهیت نادرست و مخاطره‌آمیز فراخوان چپ‌گرایانه به منظور تصرف فوری قدرت در سراسر جهان را مورد انتقاد قرار داد و وظیفه جذب اکثریت پرولتاریا و زحمتکشان به طور اعم را مدلل ساخت. او نوشت:

«ما در روسیه حزبی کوچک بودیم اما علاوه بر آن اکثریت شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را در سراسر کشور با خود داشتیم ... آیا شما چیزی از این قبیل دارید؟ ما تقریباً نیمی از ارتش را با خود داشتیم که در آن موقع حداقل ده میلیون نفر را شامل می‌شد، آیا شما حقیقتاً اکثریت را در پشت خود دارید؟ چنین کشوری را به

من نشان دهید.»^{۲۰}

مارکس، انگلس و لنین همواره برای شرکت ارتش در مبارزه رهایی‌بخش ملی در کنار خلق‌های ستم‌دیده اهمیت فراوانی قایل شده، آن را عاملی اساسی برای تحول موفقیت‌آمیز این جنبش می‌دانستند. مارکس در تشریح سیاست استعماری بریتانیا در هندوستان تأکید کرد که قدرت‌های استعماری در حین ایجاد ارتش به اصطلاح بومی زمینه مساعدی برای مقاومت ایجاد کردند که قبلاً در هندوستان وجود نداشت.^{۲۱} لنین نیز اندیشه مشابهی را بیان داشت. وی خاطر نشان ساخت که جنگ امپریالیستی نه تنها با جذب خلق‌های ستم‌دیده به عرصه سیاست بین‌المللی، بلکه همچنین با کمک به سربازان مستعمرات برای آشنا شدن با فنون و وسایل مدرن نظامی و آموزش طرز استفاده از تسلیحات یعنی تجهیز آنان به حداقل دانش نظامی ضرور برای مبارزه مسلحانه آنتی‌شان علیه استعمارگران، به انقلاب مساعدت رساند.^{۲۲}

پس از جنگ جهانی اول، دستجات فزاینده‌ای از افسران و نفرات ارتش‌های استعماری و نیمه استعماری در شماری از کشورها به جنبش رهایی‌بخش پیوستند. در سال ۱۹۱۹، طغیان خودجوش توده‌های سرباز در افغانستان به رهبران ملی کمک کرد تا قدرت را از چنگ ستمگران امپریالیست به درآوردند. در ترکیه از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ عناصر میهنپرست ارتش مبارزه مسلحانه علیه مداخلات بیگانگان را رهبری کردند. در ایران در سالهای دهه ۱۹۲۰، افسرانی که تمایلات میهنپرستانه داشتند، شماری از قیام‌های آزادیبخش را رهبری کردند. در برزیل از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷، برخی از افسران و نفرات ارتش علیه حکام مرتجع به اعتراض برخاستند.

پس از جنگ جهانی دوم، قوای نظامی مستعمرات سابق ستون فقرات ارتش‌های آزادیبخشی را تشکیل دادند که علیه استعمارگران می‌رمزیدند و در راه استقلال مبارزه میکردند. در سال ۱۹۴۵ در برمه ارتش علیه متجاوزین ژاپنی به پا خاسته، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی را بنیان نهاد. در الجزایر بسیاری از قوای نظامی استعماری سابق در مبارزه مسلحانه برای استقلال ملی شرکت کردند. در جنوب عربستان در سال ۱۹۶۷ در مرحله سرنوشت‌ساز مبارزه مسلحانه در راه آزادی ملی، نیروهای میهن‌پرست بخش بزرگی از ارتش فدرال را که استعمارگران به خدمت گرفته و آنان را آموزش داده بودند، به سمت خود جذب کرده و به این ترتیب به برانداختن رژیم استعماری کمک بزرگی کردند.

امروزه پیش‌بینی لنین به نحو درخشانی به ثبوت رسیده است. اکنون بسیاری از ارتش‌هایی که امپریالیست‌ها در مستعمرات و کشورهای وابسته برای پشتیبانی از حاکمیت خود تشکیل داده بودند، نه تنها در مبارزه خلق‌های این کشورها علیه یوغ استعمار نقش مهمی ایفا کرده اند، بلکه در حل وظایف مبرم اجتماعی و اقتصادی که در زمان حاضر در مقابل انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی قرار می‌گیرد، نیز سهم مثبتی را ادا می‌نمایند.

به تجربه تاریخ موضع ارتش در بسیاری جهات نه تنها در برآمد انقلاب یعنی پیروزی یا شکست آن تعیین کننده است، بلکه هم‌چنین بر سیر گسترش آتی انقلاب و شدت ستیز میان گرایش‌های دمکراتیک و ارتجاعی در روند انقلابی نیز تأثیر حیاتی اعمال می‌نماید.

مارکس و انگلس در عین باور به این که در مرحله سرمایه‌داری ماقبل انحصاری استفاده از نیروی اسلحه، محتمل‌ترین راه کسب قدرت توسط کارگران بود، سرنگونی مسالمت‌آمیز حاکمیت بورژوازی در برخی کشورها، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و هلند، را امکان‌پذیر می‌دانستند. زیرا این کشورها در آن زمان فاقد یک دستگاه نظامی - بوروکراتیک قوی بودند.^{۲۳}

در نتیجه، لنین با مراجعه مکرر به این موضع‌گیری قبلی نشان داد که دقیقاً این نظامی شدن کشورهای سرمایه‌داری، و رشد دسته‌های نظامی که به مثابه عنصر اصلی ماشین دولتی بورژوازی خدمت می‌کنند، بود که به مانعی در راه تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب تبدیل شد.^{۲۴}

در همان زمان لنین از امکاناتی که در برخی کشورها برای تکامل مسالمت‌آمیز روند انقلابی پدیدار شده بود و نیز عامل ایجاد کننده این تکامل تحلیل جامعی به عمل آورده، پشتیبانی اکثریت ارتش از نیروهای انقلابی را یکی از شرایط اصلی موفقیت انقلاب دانست.

در روسیه پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه، قدرت دوگانه‌ای* حکومت می‌کرد. به این ترتیب

که از یک طرف دولت موقت- ابزار بورژوازی، و از طرف دیگر شورا‌های نمایندگان کارگران و سربازان- ارگان‌های قدرت انقلابی- دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، حکومت را در دست داشتند و در این هنگام بود که شرایط تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب فراهم آمده بود. این اوضاع تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب و تثبیت نیروهای انقلابی تحت شعار «همه قدرت به شوراها» را امکان‌پذیر ساخت. لنین در توضیح این وضعیت تأکید کرد که «آنچه واقعاً اهمیت داشت این بود که اسلحه در دست مردم بود و فشاری از خارج بر مردم وارد نمی‌شد.»^{۲۵} تنها در ژوئیه ۱۹۱۷، زمانی که ضدانقلاب اسلحه را به سمت خلق برگرداند، بود که بلشویک‌ها تصمیم گرفتند حاکمیت بورژوازی را به طور مسلحانه براندازند. پس از شکست شورش ضدانقلابی، حزب در سپتامبر ۱۹۱۷ برای مدت کوتاهی انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به طبقه کارگر را مجدداً امکان‌پذیر دانست.

در مجارستان در سال ۱۹۱۹ وقتی که به دنبال انقلاب بورژوا- دمکراتیک سال ۱۹۱۸، سیاست داخلی و خارجی بورژوازی و سوسیال- دمکرات‌ها به طور کامل با شکست مواجه شد و توده‌های کارگر ابتکار عمل را به دست گرفتند، طبقه کارگر به طور مسالمت‌آمیز قدرت را به دست گرفت. این واقعیت اهمیت سترگی داشت که طبقه کارگر از ترکیب گارد سرخ با بخش بزرگی از ارتش که به جانب خلق آمده بود، نیروی مسلح به پا داشته بود. کمونیست‌های مجار کارزار تبلیغاتی فعالی را در ارتش و عملاً در تمامی نهادهای نظامی از پیش بردند. حزب کمونیست مراکز تبلیغاتی خود را در همه جا از جمله در وزارت جنگ، برپا ساخت و تماس‌های نزدیک خود را با اعضای ارتش حفظ کرده مبارزه آنان را هدایت نمود.

دوران معاصر شرایطی را فراهم آورده که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اشکال بسیار گوناگونی می‌یابد. علاوه بر براندازی نسبتاً مسالمت‌آمیز رژیم فاشیستی در پرتغال، تجربه حکومت متحد خلق در شیلی، که از طریق پیروزی در انتخابات قدرت دولتی را به دست گرفت، دلیل مقننی به دست می‌دهد که امروزه تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب در بسیاری از کشورهایی که طبقات استثمارگر هنوز حاکمیت را در دست دارند از امکانی نادر به امکانی واقعی تبدیل شده است، علی‌رغم همه اختلافاتی که سیر وقایع در شیلی و پرتغال داشت، از جمله موضع نیروهای مسلح، این وقایع به طور یکسان مؤید آنند که در شرایط تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، امر محروم ساختن رژیم

منسوخ از ابزار قدرتی هم‌چون ارتش و برپا ساختن ماشین دولتی نوین از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردارند. پیروزی یا شکست نیروهای انقلابی در گرو انجام این وظایف است.

تجربه مبارزه آزادی‌بخش ملی نیز این امر را به روشنی ثابت می‌کند، اگرچه در حال حاضر اشکال و شیوه‌های تحقق این وظایف عمدتاً نه تنها به شرایط داخلی، بلکه هم‌چنین به آنچنان شرایط خارجی بستگی دارد که استعمارگران را به مانور و تسلیم در مقابل رزمندگان آزادی‌ناگزیر می‌سازد. معهداً تجربه بسیاری از کشورهایی که به استقلال سیاسی دست یافته‌اند، نشان می‌دهد که پشتیبانی تزلزل‌ناپذیر ارتش برای نیروهای رهایی‌بخش اهمیت بسیار دارد.

برای نمونه، ناآرامی در ارتش و قیام نیروی دریایی در هندوستان در سال ۱۹۴۶ به نحو مقتضی نشان داد که چنانچه استعمارگران اعطای استقلال سیاسی به آن کشور را رد می‌کردند، ناگزیر باید با مقاومت بخش بزرگی از نیروهای مسلح روبه‌رو می‌شدند. سکنه برمه، قبل از اعلام استقلال سیاسی این کشور در آستانه یک قیام عمومی به سر می‌بردند و عناصر میهن‌پرست آنان فرماندهی نیروی مسلح درخور توجهی را در دست داشتند. به عبارت دیگر این امکان خشونت مسلحانه و آمادگی توده‌ها برای به پا داشتن مبارزه‌ای تزلزل‌ناپذیر در راه آزادی بود که استعمارگران را مجبور ساخت که بدون به راه انداختن یک جنگ درازمدت استعماری، مواضع خود را تسلیم کنند. در ایتوپی، افغانستان و برخی کشورهای دیگر، در نتیجه اقدامات اقشار میهن‌پرست ارتش به پشتیبانی توده وسیع اهالی رژیم‌های ضد‌مردمی به طور نسبتاً مسالمت‌آمیز برانداخته و گروه‌بندی‌های ارتجاعی بورژوازیی طرد شدند. در مورد حکومت‌های نظامی میهن‌پرستی که در برخی کشورهای آمریکای لاتین قدرت دولتی را به دست گرفته و امکاناتی به وجود آوردند که اصلاحات مبرم اجتماعی و اقتصادی عملی شوند نیز این نکته صدق می‌کند.

شکست اقدامات کودتایی از جانب محافل ارتجاعی در نتیجه تلاش متحد توده‌ها و نیروهای مسلح و بدون سر گرفتن یک جنگ داخلی را نیز می‌توان انقلاب مسالمت‌آمیز دانست. وقایعی که در سال ۱۹۷۵ در لائوس روی داد، از همین قرار بود. در این زمان کارگران، دهقانان و نمایندگان سایر اقشار اجتماعی از تلاش برای کودتای

نظامی و براندازی حکومت ائتلافی در ناحیه‌ای که تحت کنترل رژیم سابق وین‌تین (Vientaine) بود جلوگیری کردند و شخصیت‌های سیاسی مرتجع را از ارگان‌های حکومت انقلابی کنار گذاردند. اکثریت سربازان و افسران دمکرات در ارتش وین‌تین جانب خلق را گرفتند. از هم‌پاشی آتی سلطنت و اعلام جمهوری به معنی پیروزی انقلاب آزادی‌بخش ملی بود. در مرحله نهایی انقلاب همه قدرت بدون خونریزی به خلق واگذار شد.

بنابراین، شرکت ارتش یا بخشی از آن در روند انقلابی نه تنها تکامل موفقیت‌آمیز آن را باعث می‌شود، بلکه موجب آن می‌شود که این روند به بی‌دردسرتین شکلی تکامل یابد و این در جهت منافع توده وسیع اهالی است.

امکانات و شرایط ایجاد دگرگونی انقلابی در ارتش

آنگاه که منافع طبقاتی سربازان و برخی افسران از سویی بر منافع طبقاتی توده وسیع اهالی منطبق شود و از سوی دیگر با منافع طبقات مافوق و استعمارگر در تضاد قرار گیرد، شرایط عینی برای سمت‌گیری خلقی ارتش و گسترش روحیات و گرایش‌های انقلابی-دمکراتیک در صفوف آن به وجود می‌آید. وحدت منافع افسران و افراد ارتش و اکثریت ملت در مبارزه برای رهایی از ستم بیگانه و تجدید حیات ملی و ترقی اجتماعی، این گرایش را در کشورهای مستعمره وابسته تحکیم می‌بخشد.

تجربه ثابت کرده است که هیچ‌گونه تلاشی از جانب طبقات حاکم و فرماندهان مرتجع نظامی نمی‌تواند ارتش را به طور کامل از توده وسیع اهالی و نیروهای میهن‌پرست و دمکراتیک که بر جو سیاسی در سربازخانه‌ها تأثیر می‌بخشد، جدا سازد. لنین برای آن که پیوند مستقیم جنبش انقلابی در ارتش با جنبش انقلابی عمومی را نشان دهد گفت: «هرچه خشم مردم عمق بیش‌تری می‌یابد، قوای نظامی کم‌تر قابل اعتماد می‌شوند.»^{۲۶}

این امر هنگامی بسیار برجسته می‌شود که با تشدید مبارزه طبقاتی، ارتش که از نظر اجتماعی بخشی از مردم است، برای سرکوب جنبش انقلابی کارگران و دهقانان اعزام و به مثابه جلاذ آزادی خلق به کار گرفته شود.

استفاده از ارتش برای سرکوب عملیات انقلابی زحمتکشان شمشیری دلبه است، زیرا این امر به ناگزیر به افراد ارتشی و بهترین افسران ثابت می‌کند که اعمال ارتش با منافع خلق سازگار نیست. این امر آنان را وامی‌دارد که پیرامون این وضعیت به تفکر پردازند و با سمت‌گیری در کنار توده‌ها و مبارزه انقلابی برای براندازی استیلای استثمارگران در جست‌وجوی راهی برای رهایی از این وضعیت باشند.

رشد روحیات انقلابی-دمکراتیک در ارتش هم‌چنین در شرایط خدمت نظامی ریشه دارد. تمرین نظامی بی‌وقفه، انضباط سخت، محرومیت حقوق افراد نظامی و تجاوز به حقوق افسران دمکرات و غیره از جمله این شرایط است. این‌ها همه مقاومت‌ها و ناآرامی‌هایی را برمی‌انگیزد که به نوبه خود، شعور طبقاتی افسران و افراد نظامی را جلا می‌بخشد و در تحلیل نهایی، رشد گرایش‌های انقلابی در ارتش را تسریع می‌کند.

اما برای آن‌که ارتش یا بخشی از آن مواضع انقلابی را اتخاذ نموده به مبارزه علیه استثمارگران بپیوندند، علاوه بر شرایط عینی، به برخی شرایط ذهنی نیز نیاز است. لنین موضعی را که اپورتونیست‌های روس اتخاذ کرده بودند به سختی مورد انتقاد قرار داد. اینان ضرورت همراه کردن قوای نظامی با انقلاب را منکر شده و توصیه می‌کردند باید منتظر ماند تا ارتش به خودی خود به جانب انقلاب بگراید. لنین توضیح داد که «ما نباید صبر کنیم که آنان [ارتش] به یکباره، در نتیجه ترغیب یا اعتقادات خود به سمت ما خواهند آمد.»^{۲۷}

انتقال ارتش به سمت انقلاب روندی پیچیده است که به خودی خود صورت نمی‌گیرد. فعالیت‌های حزب انقلابی و کار سترگی که عناصر دمکرات در صوف ارتش از پیش می‌برند، این امر را تدارک می‌بخشد.

برای آن‌که ارتش به سمت انقلاب آید، بخش انقلابی آن، باید بیش از هر چیز، نیرومند بوده آماج وظایف مبارزه علیه استثمارگران را به روشنی درک کند. بدون این امر، ناآرامی در قوای نظامی فاقد چشم‌انداز انقلابی روشن است و توده‌های وسیع سربازان اگرچه به آسانی برانگیخته می‌شوند، اما اگر هدف واقعی مبارزه را درنیابند خیلی زود از خواسته‌هایشان دست می‌کشند.

برای نمونه، در آلمان در جریان انقلاب ۱۹۱۸ بخش اعظم کارگران و دهقانان هیچ تصویر روشنی از چگونگی تصرف قدرت نداشتند. در نتیجه سوسیال-دمکرات‌های راست و سانتریست‌ها قدرت را به دست گرفته، نقش شوراها را عملاً به هیچ تنزل داده مسیر انقلاب را متوقف ساختند و سپس به اراده خود بدون هیچ اجباری، قدرت را به بورژوازی واگذار کردند. به ویژه شوراها را تشکیل شده در ارتش آلمان به مثابه ارگان‌های توده‌ای سربازان در بسیاری موارد به ابزاری در دست افسران مرتجعی تبدیل شد که پس از انقلاب نوامبر از پست‌های خود برکنار شده و در پست‌های فرماندهی ارتش ابقاء شده بودند.

وجود چنان سازمان‌های انقلابی در ارتش که بتوانند جنبش را هدایت و بخش انقلابی قوای نظامی را رهبری کنند و، در لحظه مناسب آن را به عمل علیه طبقات حاکم برانگیزند، نیز در امر ایجاد دگرگونی انقلابی در ارتش واجد اهمیت است. در غیر این صورت فوران نارضایتی، اختلال و حتا قیام در واحدهای جداگانه و تک‌افتاده، با هم و یا با مبارزه انقلابی جاری در کشور ارتباط نیافته و بنابراین به آسانی سرکوب می‌شوند.

در سپتامبر ۱۹۱۸ در ارتش بلغارستان شورش مسلحانه‌ای بر پا شد. این شورش عمدتاً خودبه‌خودی و از جنبش سیاسی عمومی آن کشور جدا بود. شرکت‌کنندگان در آن شجاعانه می‌رزمیدند، اما این شورش فاقد رهبری سیاسی یا نظامی در خود بود. حزب سوسیال-دمکرات بلغارستان رهبری این شورش را نپذیرفته، آن را به عنوان یاغی‌گری دهقانان در لباس نظامی برآورد کرد که حتا در صورت موفقیت نیز قادر نبود هیچ تحول سیاسی مهمی به بار آورد. در برزیل از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ در جریان جنبش افسران و نظامیان میهن‌پرست و پیشروی ستون مشهور پرستس (Prestes) برای آزادی، بسیاری از اعضاء ارتش که طرفدار دمکراتیزه کردن کشور بودند، نقش توده‌های مردم را درک نکرده تصور می‌کردند که برای براندازی رژیم دیکتاتوری، کودتای نظامی کفایت می‌کند.

در دوره‌هایی که رویارویی به اوج خود می‌رسد، در لحظه شورش، حزب انقلابی باید برای جذب ارتش به نبردی واقعی دست زند؛ حزب انقلابی باید قادر باشد این نبرد را در جریان شورش سازماندهی کرده از تزلزل‌گریزناپذیر

در صفوف نظامیان استفاده کند. در این رابطه، پشتیبانی جانانه از واحدهای نظامی شورشی بزرگ و کوچک، برکناری افسران مرتجع و برادری میان کارگران، دهقانان، سربازان، ملوانان و هیأت‌های نمایندگی حزبی در واحدهای نظامی و سربازخانه‌ها و غیره از اهمیت حیاتی برخوردار است.

لنین در تحلیل تجربه حاصله در نخستین انقلاب روسیه در سال‌های ۰۷-۱۹۰۵ و به ویژه، در تحلیل درس‌های قیام دسامبر ۱۹۰۵ در مسکو نوشت «ما نتوانستیم از نیروهایی که در سنگر خود داشتیم استفاده کرده برای همراه کردن قوای نظامی متزلزل با خود آنچه‌ان نبرد فعال، بی‌باکانه، مدبرانه و پرخاشگرانه‌ای به راه اندازیم که حکومت به راه انداخت و پیروز شد ... ما ثابت کردیم که در نبرد بر سر قوای نظامی متزلزل نمی‌توانیم وظیفه خود را به جا آوریم.»^{۲۸} عمدتاً به این دلیل بود که در آن زمان بخش اعظم ارتش به حکومت تزاری وفادار ماند.

کمونیس‌ت‌ها در جریان قیام ضدفاشیستی در بلغارستان در سال ۱۹۲۳ نمونه‌های چندی از نبرد مدبرانه برای جلب ارتش به دست دادند، اما ایشان در مجموع نتوانستند حتا بخشی از ارتش را به جانب انقلاب جذب کنند. در جریان شورش اکتبر ۱۹۲۳ در آلمان نیز کار انقلابی انجام شده در صفوف ارتش، نیروی پلیس و سازمان‌های نظامی داوطلبی که بورژوازی بر پا داشته بود، ناکافی بود. رهبران قیام در استان آستورپاس (Asturias) اسپانیا در سال ۱۹۳۴ نیز برای برقراری رابطه با ارتش تلاش جدی نورزیدند.

کمونیس‌ت‌ها گسترش فعالیت‌های انقلابی برای جلب توده‌های سرباز و افسران مترقی به سمت انقلاب را هرگز روند جداگانه‌ای ارزیابی نکردند، زیرا چنین برخوردی به ناگزیر به جدا کردن جنبش انقلابی در ارتش از جنبش آزادی‌بخش عمومی اهالی می‌انجامید. بلشویک‌ها در جریان نخستین انقلاب روسیه در سال‌های ۰۷-۱۹۰۵ تلاش برای جداکردن سازمان‌های نظامی و رزمی حزب از سازمان‌های عام پرولتری را به سختی مورد انتقاد قرار دادند.^{۲۹} از طرف دیگر، لنین و بلشویک‌ها در جریان انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، از این موضع‌گیری که مبارزه باید بر روی جلب تام و تمام ارتش و نه در جهت برانگیختن توده وسیع اهالی برای نبرد علیه حکومت مطلقه متمرکز شود، پشتیبانی نکردند.

اما دست کم گرفتن اهمیت اعمال نفوذ بر ارتش و مبارزه برای متحد ساختن ارتش با مردم نیز نادرست است. این امر شرکت قوی‌ترین نهاد دولتی در نبردها را غیرممکن ساخته، در تحلیل نهایی، به نیروهای مرتجع امکان می‌دهد از ارتش برای سرکوب طبقه کارگر و همه نیروهای دمکراتیک استفاده کنند.

تبلیغات ارتجاعی در تلاش برای بی‌اعتبار ساختن کاری که در جهت ایجاد دگرگونی در ارتش صورت گرفته، عموماً کمونیست‌ها را به «تضعیف روحیه» ارتش متهم می‌سازد. کتاب آنتونی برتون (Anthony Burton) نیز در مجموع چنین هدفی را دنبال می‌کند.^{۳۰} وی در این کتاب خواستار اقدامات سرکوبگرانه علیه نیروهای چپ در ارتش‌های کشورهای عضو ناتو می‌شود و به بهانه مقابله با «فعالیت‌های براندازی» که در صفوف این ارتش‌ها صورت می‌پذیرد، از گنجاندن عناصر دست راستی و هوادار فاشیسم در این ارتش‌ها جانبداری می‌کند.

تلاشی که نیروهای انقلابی به منظور جلب ارتش به جنبش‌های رهایی‌بخش انقلابی از پیش می‌برند، روندی مثبت است که متضمن بیداری شعور طبقاتی در میان توده‌های سرباز و بهترین افسران، خیزش سیاسی و شرکت اینان در مبارزه سیاسی فعال علیه طبقات استثمارگر می‌باشد. نین جعلیات افتراآمیز در باره تضعیف روحیه ارتش توسط بشویک‌ها را افشا کرد و گفت: «بشویک‌ها کارگران، دهقانان فقیر و همه زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را به مبارزه انقلابی آگاهانه فرا می‌خوانند، نه به آشوب و بلوا».^{۳۱}

ضرورت بازسازی بنیادی ارتش در انقلاب

تجربه تاریخی ثابت می‌کند که ارتش، در شرایط معینی، می‌تواند به نیروی محرک انقلاب تبدیل شود. اما باید در جریان روند انقلابی ارتش را از ریشه بازسازی نمود تا از نفوذ طبقات استثمارگر و فرماندهان مرتجع نظامی رها گشته، همچون سدی در مقابل احیاء نظم منسوخ عمل کند.

مارکس در تحلیل تجربه حاصله از انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ به وضوح نشان داد که تصویری که در آن زمان در میان

دمکرات‌ها و سوسیالیست‌ها رواج داشت نادرست بود. اینان تصور می‌کردند که در یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک می‌توان دستگاه دولتی منسوخ را با خدمت به نیازهای زحمتکشان دمساز و آن را به دستگاهی کاملاً دمکراتیک بدل ساخت.

این واقعیت بسیار مشهور است که انقلاب بورژوایی فرانسه ابزاری را که از سلطنت به ارث برده بود، از قبیل ارتش، پلیس و دستگاه بوروکراتیک، نه فقط برای سرکوب توده‌های زحمتکش حفظ کرد، بلکه حتا آن‌ها را تقویت نیز بخشید. تصادفی نبود که ارتش در مبارزه علیه نیروهای دمکراتیک در همه بحران‌های سیاسی عمده ۴۹-۱۸۴۸ نقش قاطعی ایفا نمود. محافل ارتجاعی برای مختنق ساختن انقلاب به مرتجع‌ترین اقشار ارتش روی آوردند. این محافل نظامی مرتجع بودند که خلع سلاح و نابودی جمعی کارگران پاریس را عملی ساختند؛ و در تحلیل نهایی، پس از حدود سه سال سلطنت در فرانسه احیاء شد.

این همه در استنتاج این حکم به مارکس کمک کرد که انقلاب نمی‌تواند به سادگی دستگاه دولتی موجود، از جمله ارتش قدیمی را تحت کنترل درآورد، بلکه باید آن را درهم بشکنند.^{۳۲}

کمون ۱۸۷۱ پاریس، که نقطه اوج جنبش انقلابی پرولتاریا بود، برای ایجاد یک دستگاه دولتی تازه از جمله یک سازمان نظامی نوین گام‌های با اهمیتی برداشت. در همان ۲۲ مارس ۱۸۷۱ کمیته مرکزی گارد ملی قرار را از تصویب گذراند که عملاً قانون انحلال ارتش منظم بود. این قرار اعلام می‌داشت که تنها نیروی مسلح، گارد ملی بود که خلق آن را تشکیل داده بود. در ۲۹ مارس کمون فرمانی دال بر انحلال سربازگیری و ارتش منظم گذراند و به جای آن خلق مسلحی را که در گارد ملی سازمان یافته و بخش اعظم ایشان کارگر بودند، قرار دارد. مارکس از این تجربه چنین نتیجه گرفت که جایگزینی ارتش منظم با خلق مسلح ضروری بود.^{۳۳} مارکس این اقدام را مؤثرترین ضامن جلوگیری از اعاده ماشین جنگی بوروکراتیک منسوخ دانست. در شرایط موجود آن زمان این احکام به اصول راهنمای احزاب حقیقتاً انقلابی تبدیل شد که در جهت تحول جامعه در راستای سیاست‌های انقلابی سمت‌گیری کرده بودند.

در عین تأکید بر اهمیت استثنایی این احکام، این واقعیت را باید در نظر داشت که مارکسیسم-لنینیسم در استنتاج ضرورت بازسازی ریشه‌ای ماشین جنگی بورژوازی مضمون «درهم شکستن» آن را معلوم می‌سازد. از قراری که مارکسیسم-لنینیسم شرح می‌دهد این امر باید مجموعه‌ای از اقدامات انقلابی پی‌درپی، و نه یک عمل منفرد تخریبی، را در برگیرد.

حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر حکم مارکسیستی-لنینستی درهم شکستن ارتش تزاری را خلاقانه به کار بست. حزب کمونیست در شرایط جنگ علیه آلمان برای درهم شکستن نیروهای مسلح روسیه تزاری و بورژوازی به شکل تازه‌ای عمل کرد. دمکراتیزه کردن این نیروها هم‌گام با درهم شکستن تدریجی آنها که نهایتاً به انحلال کامل ارتش منسوخ انجامید. هم‌زمان با این اقدامات، تشکیل نیروهای مسلح نوین برای دفاع از دست‌آوردهای انقلاب اکتبر نیز جریان داشت.

دمکراتیزه کردن ارتش قدیمی با انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه شروع شد. فرمان شماره ۱ برای پادگان نظامی ناحیه پتروگراد صادره از شورای پتروگراد نمایندگان کارگران و سربازان در دوم مارس ۱۹۱۷ در این روند نقش بزرگی ایفا کرد. مطابق این فرمان که جلوه‌ای از خلاقیت انقلابی توده‌های سرباز بود، باید در همه واحدهای نظامی، تا سطح توپخانه و گروهان، کمیته‌های انتخابی سربازان و ملوانان تشکیل و حقوق مدنی افراد تضمین می‌شد.

در این اثنا، حکومت موقت بورژوازی و احزاب بورژوازی حاکم هر آنچه از دستشان برآمد انجام دادند تا مانع از درهم شکستن ارتش قدیمی، ارتش تزاری، شوند. حکومت موقت که برای شروع برخی اصلاحات در ارتش زیر فشار توده‌های انقلابی بود، هر اقدامی را که امکان‌پذیر بود به عمل آورد تا قدرت افسران مرتجع را که پس از انقلاب فوریه بسیار متزلزل بود، تقویت کند و در واقع دست نیروهای ضدانقلابی را باز گذارد. پی‌آمد این سیاست، تیراندازی در جریان راهپیمایی مسالمت‌آمیز کارگران، سربازان و ملوانان در پتروگراد به تاریخ سوم ژوئیه سال ۱۹۱۷ بود. به این ترتیب مرحله مسالمت‌آمیز فرارویی انقلاب متوقف و به زودی با شورش ضدانقلابی

به رهبری کورنیلف دنبال شد.

لنین خاطرنشان ساخت که حکومت موقت برای دمکراتیزه کردن ارتش هیچ کاری انجام نداد. وی نوشت که در نتیجه «کورنیلف‌ها، کالدین‌ها و افسران ضدانقلابی در رأس ارتش قرار گرفتند. این یک واقعیت است. اگر عمداً چشم خود را بر واقعیت نبندیم، مشاهده می‌کنیم که حکومت کرنسکی پس از ماجرای کورنیلف همه چیز را به حال سابق رها می‌کند، و در واقع دارد ماجرای کورنیلف را برمی‌گرداند ... راه میانه‌ای وجود ندارد. تجربه این را نشان داده است. یا باید قدرت سابق را به شوراها سپرد و ارتش را کاملاً دمکراتیک نمود، یا این که یک ماجرای کورنیلف دیگر رخ می‌دهد.»^{۳۴}*

لنین هم‌چنین خط سیاسی را که احزاب خرده بورژوازی دنبال می‌کردند، فاش ساخت. این احزاب ضرورت دمکراتیزه کردن ارتش را در حرف می‌پذیرفتند، اما در عمل همه قدرت را به ارتش که در اختیار فرماندهان نظامی مرتجع بود، واگذار می‌کردند. به گفته لنین، این به معنی «باقی گذاشتن [ارتش] تحت فرمان بورژوازی (اگر چه جمهوری‌خواه) بود.» این ارتش به سبب فرماندهی ارتجاعی که داشت، به جانب امپریالیسم، به سوی سرکوب پرولتاریا، گرایش یافت و به صورت رکن اصلی دیکتاتوری بورژوازی باقی ماند.

تنها پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود که دمکراتیزه کردن واقعی ارتش قدیمی عملی شد. فراخوان کنگره دوم شوراها، سراسر روسیه «به کارگران، سربازان و دهقانان!» صاده در نخستین روز انقلاب، اعلام داشت که حکومت موقت برانداخته شده و همه قدرت به شوراها انتقال یافته است. در این فراخوان هم‌چنین اعلام شد که حکومت شوروی قصد دارد «با اجرای دمکراسی کامل در ارتش، حقوق سربازان را حفظ» کند. روز بعد کنگره قراری را از تصویب گذراند مبنی بر این که کمیته انقلابی موقت نظامی در ارتش تشکیل و مسؤلیت حراست از نظم انقلابی در میان قوای نظامی بر عهده آن گذاشته شود.

حکومت شوروی با تعمیم تجربه خلاق انقلابی توده‌ها به فاصله کوتاهی فرمان‌هایی، به امضای لنین، مبنی بر

برخورداری همه سلسله مراتب ارتش از حقوق برابر، و اصل انتخابی بودن و فرمانبرداری در ارتش منتشر ساخت. این فرمان‌ها اسنادی قانونی بودند که واقعیت تجدید سازمان کامل نیروهای مسلح سابق در راستای سیاست‌های دمکراتیک را رسمیت می‌بخشیدند.

سربازان و ملوانان انقلابی به رهبری حزب کمونیست در همین زمان ستاد کل، عالی‌ترین ارگان فرماندهی ارتش را، که پس از براندازی حکومت موقت هم‌چنان به کار خود ادامه می‌داد، طی یک رشته عملیات جانانه و درنگ‌ناپذیر از میان برداشتند. دستگاه مرکزی و رزمی ارتش در جبهه در راستای سیاست‌های انقلابی از ریشه بازسازی و به طور کامل دمکراتیزه شد. وزارت جنگ سابق تحت کنترل درآمده و از عناصر ضدانقلابی پاکسازی شد.

حزب کمونیست در عین ایجاد فرماندهی نوین، فرماندهی نظامی شوروی، با حذف هرج و مرج گرایانه تمامی واحدهای دستگاه قدیمی نظر موافق نداشت. بسیاری از عناصر بنیادی اداره جنگ بازسازی و پس از تجدید سازمان ریشه‌ای، برای خدمت به دولت نخواستند، به کار گرفته شدند.

لنین و حزب کمونیست، با توجه به مبارزه طبقاتی حاد و خطر مداخله نظامی از خارج، حکم جایگزینی ارتش منظم با تسلیح عمومی مردم را خلاقانه به کار بستند. مارکس و انگلس در مرحله ماقبل انحصاری سرمایه‌داری، زمانی که پیروزی خودبه‌خودی انقلاب در همه یا در اکثر کشورهای پیشرفته امکان‌پذیر بود، این حکم را فرموله کرده بودند. این حکم از بسیاری جهات ضامن حفظ انقلاب پیروزمند در مقابل یورش مسلحانه از خارج بود. اما با تکامل سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی شرایط دگرگون شد. لنین با تحلیل شرایط تازه چنین نتیجه گرفت که انقلاب سوسیالیستی دیگر نمی‌توانست در همه کشورها به طور هم‌زمان پیروز شود، بلکه برعکس، پیروزی سوسیالیسم در ابتدا تنها در یک کشور، یا معدودی از کشورها، امکان‌پذیر بود. در حالی که سایر کشورها، برای مدتی، در مرحله سرمایه‌داری، یا ماقبل سرمایه‌داری، بسته به هر مورد مشخص، باقی می‌مانند.

چنان که قابل درک است در شرایط تازه و به ویژه از آنجا که جمهوری جوان شوروی از همان آغاز مورد حمله جنون‌آسای ضدانقلاب داخل و امپریالیسم خارجی قرار گرفت، مسأله دفاع از دولت پیروزمند سوسیالیستی نیز تغییر یافت.

معلوم شد که دفاع از دست‌آوردهای انقلابی تنها با ایجاد چنان ارتشی امکان‌پذیر است که از یک طرف، ارتش طبقاتی کارگران و دهقانان زحمتکش باشد که برای نبرد آگاهانه به پشتیبانی از قدرت نوین آماده باشند و از طرف دیگر ارتشی منظم و قادر به دفع یورش گروه‌های مداخله‌گر خارجی و ضدانقلابیون داخلی باشد. اما امکان تحول به میلیشیای سوسیالیستی خلقی در آینده، پس از تثبیت اوضاع رد نشد.

دفاع از قدرت شوروی را تنها به سربازان، ملوانان و افسران انقلابی می‌شد تفویض کرد که خود را وقف ایده‌های انقلاب اکتبر کرده باشند. شکی نبود که چنین افسران و افراد نظامی آگاه و برخوردار از تفکر انقلابی در ارتش سابق نیز وجود داشتند، اما برای به کارگرفتن ایشان به عنوان نیروی مسلح جمهوری شوروی، ابتدا باید یکی یکی مشخص شده، به دور سازمان‌های انقلابی گرد آمده و توسط کارگران و دهقانان تجدید قوا می‌یافتند. تنها این امر می‌توانست به خلق هسته ارتشی تراز نوین- ارتش انقلاب سوسیالیستی- کمک کند. باید خاطر نشان ساخت که حزب کمونیست اعضای خود را به همه ارگان‌های فرماندهی نظامی اعزام داشت و اعضای حزب برای بالا بردن روحیه نظامیان در حال جنگ در جبهه در صفوف ایشان نیز جای گرفتند. دایره سیاسی حزب که در ارتش ایجاد شد، ایثارگرانه تلاش ورزید تا به سربازان کمک کند که آگاهی سیاسی خود را بالا برده، انضباط آهنین نظامی را در میان خود حفظ کنند و آماج زندگی نوینی را که برای آن می‌جنگیدند، به روشنی دریابند.

حزب کمونیست در عین آن که هرگونه تلاشی به عمل می‌آورد تا فرماندهان ارتش نوینی را که سازمان می‌داد از میان خلق برگزیند، متخصصین نظامی ارتش منسوخ تزاری را نیز به کار گرفت و بسیاری از این متخصصین صادقانه به ارگان‌های مسؤول شوروی خدمت کردند. ارتش سرخ تا ۱۰ اوت سال ۱۹۲۰، ۴۸۴۰۰ نفر افسر ارتش سابق، ۱۰۳۰۰ نفر کارمند نظامی، حدود ۱۴۰۰۰ نفر گروه‌بان و ۲۶۸۰۰ نفر کمک گروه‌بان و پرستار را به

صفوف خود وارد کرده بودند. تا پایان سال ۱۹۲۰، متخصصین ارتش سابق حدود ۳۴ درصد کل فرماندهان ارتش سرخ را تشکیل می‌دادند، که از این عده ۶ درصد افسران ارتش ثابت و ۲۸ درصدشان نیز در لیست خدمت وظیفه دوره جنگ بودند. حزب کمونیست، به رهبری لنین، با دمکراتیزه کردن کامل ارتش و مالاّ امحاء ارتش سابق، به تئوری و عمل جنبش انقلابی کمک اساسی رساند.

سیر وقایع در اسپانیا در سال ۱۹۲۶ پس از به قدرت رسیدن جبهه مردمی (The Popular Front) که احزاب و سازمان‌های ضدفاشیستی را متحد می‌کرد کاملاً عیان ساخت که بازسازی ریشه‌ای نیروهای مسلح سابق و ایجاد ارتش منظم خلق از چه اهمیت سترگی برخوردار است. پیروزی خلق ضربه خردکننده‌ای به فاشیسم وارد ساخت، اما پایه‌های آن را ویران نساخت. فاشیسم شکست خورده، مواضع نیرومند خود را در ارتش و دستگاه دولتی حفظ کرد و از جانب بورژوازی بزرگ، کلیسا و سرمایه خارجی کمک مالی دریافت داشت. در نتیجه شورشی فاشیستی بر پا شد که تقریباً همه پادگان‌های ارتش اسپانیا را در بر گرفت.

در جنگ ملی-انقلابی خلق اسپانیا علیه شورشیان فاشیست و متجاوزین خارجی از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، اعضای کمونیست حکومت جمهوری خواه هرگونه تلاشی را به عمل آوردند تا ارتش منظم خلق با انضباط قوی و فرماندهی متمرکز تشکیل شود. ایشان ناگزیر از مبارزه علیه سیاست ماجراجویانه‌ای بودند که سوسیالیست‌های چپ دنبال می‌کردند. سوسیالیست‌های چپ برای کنترل نفوذ کمونیست‌ها در میان قوای نظامی سر از پا نمی‌شناختند و مخالف پاکسازی ارتش و پشت جبهه از عناصر خائن بودند.

در نتیجه تلاش‌های پیگیرانه حزب کمونیست، اصول میلیشاگری و هرج و مرج در سازماندهی دفاع جمهوری از بین رفت. هنگ پنجم که کمونیست‌ها تشکیل داده بودند به عنوان هسته اصلی ارتش منظم خلق به کار گرفته شد. در عرض چند ماه در سال ۱۹۳۶ این هنگ موفق شد حدود ۷۰۰۰۰ افسر و افراد نظامی را که نیمی از آن‌ها را کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند، آموزش داده به خطوط مقدم جبهه اعزام دارد. حزب کمونیست اعزام کمیسرهای سیاسی به ارتش که غالباً کمونیست بودند، را آغاز کرد. تنها چند برابر بودن عده نفرات مداخله‌گران و خیانت

آنارشیست‌ها و عناصری از این قبیل بود که به شکست جمهوری و استقرار یک رژیم فاشیستی خونین در کشور منجر گردید. تجربه دموکراسی‌های توده‌ای در اروپا ثابت کرده است که به فرض مطلوب بودن اوضاع داخلی و خارجی با حذف ارتجاعی‌ترین بخش‌های دستگاه دولتی سابق، اجرای اصلاحات و به کار گرفتن عناصر دارای پیشینه دموکراتیک، می‌توان دستگاه دولتی منسوخ را تدریجاً ویران ساخت.

به ویژه در بلغارستان پس از انقلاب سوسیالیستی سپتامبر ۱۹۴۴، حزب کمونیست شرکت در شکست نهایی فاشیسم را مهم‌ترین وظیفه خود ارزیابی کرد. این امر مستلزم استفاده از ارتش سابق بود که تا آن زمان تحول انقلابی را عمدتاً پشت سرگذاشته بود. این ارتش در سپتامبر ۱۹۴۴، از نبرد علیه قیام‌کنندگان سر باز زده بود و بسیاری از واحدهای کوچک و بزرگ آن در براندازی دیکتاتوری سلطنتی- فاشیستی و استقرار حکومت خلق فعالانه شرکت کرده بودند. تحت شرایط تاریخی ویژه‌ای که در آن زمان در بلغارستان فراهم آمده بود، درهم شکستن ماشین نظامی بورژوازی و بر پا کردن نیروهای مسلح خلق، بدون انحلال ارتش سابق و با انجام اصلاحات انقلابی ریشه‌ای عملی شد. واحدها و نفرات ارتش شورشی آزادی‌بخش توده‌ای (The Popular Liberation Insurgent Army) که به مثابه هسته نیروهای مسلح خلق عمل می‌کردند با پیوستن به ارتش سابق نقش قاطعی در تشکیل نیروهای مسلح خلق ایفاء کردند.

در سایر کشورهای سوسیالیستی، روند درهم شکستن ماشین نظامی بورژوازی، دموکراتیزه کردن ارتش سابق و ایجاد نیروهای مسلح تراز نوین از جنبه‌های ویژه خود برخوردار بود. اما این روند علی‌رغم تمامی گونه‌گونی‌هایش، همواره با مبارزه بی‌رحمانه میان عناصر مرتجع و مترقی بر سر اعمال نفوذ بر قوای نظامی همراه بود.

امروزه نیز احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه‌داری در عین تلاش برای انجام دگرگونی‌های ژرف دموکراتیک به منظور تحدید و ملاً محو استیلای انحصارات و دموکراتیزه کردن امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تجدید سازماندهی ریشه‌ای ارتش را نیز امری اساسی می‌دانند. در شماری از کشورهای سرمایه‌داری اقداماتی به

عمل می‌آید تا بدون دست زدن به اساس استیلای بورژوازی انحصاری خدمت نظامی را لیبرالیزه کنند. در مقابل کمونیست‌ها خواستار آن گونه دگرگونی‌های بنیادی هستند که هم نهادهای نظامی عمومی و هم وضعیت قضایی افسران و افراد نظامی را متحول سازد.

برای نمونه، برنامه حزب کمونیست ایالات متحده تحدید جدی نفوذ نظامی‌گری و بوروکراسی و تجدید ساختمان دستگاه بوروکراتیک دولتی، یعنی برکناری نمایندگان اقشار فوقانی طبقات استثمارگر از پست‌های رهبری، به ویژه در دستگاه نظامی، نیروی پلیس و هیأت‌های دیپلماتیک را موقداً ضروری می‌داند. برنامه‌های حزب کمونیست بریتانیا و احزاب کمونیست سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز اقدامات مشابهی را خواستار می‌شوند.

برنامه حکومت دمکراتیک حزب کمونیست فرانسه مصوب سال ۱۹۷۱ خواهان آن است که دیگر از ارتش برای حفظ «نظم» در داخل کشور یا اعمال مداخلاتی که ماهیت استعماری یا امپریالیستی دارند، استفاده نشود؛ و مقررات دمکراتیک، حقوق افسران و افراد نظامی را تضمین کند. حزب کمونیست ایتالیا نیز بارها پیشنهادهای برای دمکراتیزه کردن ارتش ارائه نموده و دفع تلاش‌های ارتجاعی برای راندن ارتش به وضعیت خطرناک رویارویی با زحمتکشانش را خواستار شده است.

می‌توان به طور یقین گفت که حل دمکراتیک مسایل مربوط به ارتش، اتحاد نزدیک خلق و پرسنل نظامی مترقی را تامین نموده؛ شرایط مطلوبی ایجاد می‌کند تا استیلای انحصارات و کمپلکس نظامی-صنعتی محدود شود و مبارزه در راه دگرگونی جامعه در راستای سیاست‌های سوسیالیستی ادامه یابد.

در بررسی مسأله درهم شکستن ماشین نظامی بورژوازی، این امر واجد اهمیت اساسی است که با ارتش‌های امپریالیستی از یک طرف و ارتش‌های ملی از طرف دیگر به شیوه‌های متفاوتی برخورد شود. برای نمونه، کنگره ششم بین‌الملل کمونیستی که در سال ۱۹۲۸ برگزار شد، خاطرنشان ساخت: «پرولتاریا باید با در نظر گرفتن طبقه و سیاستی که یک ارتش معین بدان خدمت می‌ورزد، در قبال آن ارتش موضع‌گیری کند. سیستم نظامی، یا شکل

سازماندهی ارتش در یک کشور معین به اندازه نفوذ سیاسی که آن ارتش ایفا می‌کند، یعنی، نقش امپریالیستی، ناسیونالیستی یا پرولتری واجد اهمیت نیست.^{۳۵}***

به طوری که کنگره خاطرنشان ساخت در آن زمان در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره این ارتش‌ها وجود داشتند:

الف- ارتش‌های ملی (نه همیشه انقلابی)،

ب- ارتش‌های امپریالیستی (ارتش‌های اشغالگر)،

ج- ارتش‌هایی که در صفوف آن‌ها مبارزه‌ای بین عناصر ملی و امپریالیستی در جریان بود.

کنگره هم‌چنین اعلام داشت: «در رابطه با ارتش‌های ملی، برنامه نظامی ۱۸۷۰-۱۸۴۸ مارکس و انگلس یعنی دمکراتیزه کردن این ارتش‌ها به منظور تبدیل آن‌ها به ارتش‌های انقلابی را باید با برخی اصلاحات به کار بست.»^{۳۶} کنگره تأکید کرد که «در اوضاع مشخص و مناسب بایستی شعار ارتش ملی را اعتلا بخشید و آن را به شکلی مطرح ساخت که امپریالیست‌ها و عمالشان نتوانند از آن سوءاستفاده کنند (استقلال کامل ارتش از امپریالیست‌ها، سازماندهی ارتش بر پایه کاملاً دمکراتیک، انتخاب افسران و غیره)»^{۳۷}

وضع‌ی که در جریان انقلاب ملی ۲۷-۱۹۲۵ در چین به وجود آمد، مثال خوبی به دست می‌دهد. در این زمان همه واحدهای انقلابی، ارتش ملی-انقلابی را تشکیل دادند و این ارتش همچون سلاحی سرنوشت‌ساز به خلق چین در نبرد علیه دستجات اجنبی امپریالیست و میلیتاریست خدمت کرد.

کمیترون تأکید نمود که امر تشکیل ارتش خودی برای جنبش رهایی‌بخش ملی اهمیت حیاتی داشت. وظیفه این ارتش ایراد ضربت خرد کننده به دسته‌بندی نظامی-فئودالی و عمل به مثابه سنگ بنای استقلال ملی چین در مبارزه علیه امپریالیست‌های بیگانه بود. کمیترون براین باور بود که کمونیست‌ها و اعضای کومین‌تانگ باید از تشکیل نیروهای مسلح انقلاب دمکراتیک پشتیبانی همه‌جانبه به عمل آورند و در عین حال پیگیرانه تلاش ورزند

تا هم روابط درونی ارتش (ساختار ارتش، گزینش و بازآموزی پرسنل، و فعالیت سیاسی در آن) و هم رابطه آن با سکنه مناطق استقرار دایم یا موقت ارتش را دستخوش تحول انقلابی سازند.

عملیات نظامی موفقیت‌آمیز ارتش ملی-انقلابی طی مدت تقریباً سه سال (پاییز ۱۹۲۴ تا تابستان ۱۹۲۷) و نیز قیام‌های پرولتری در بزرگ‌ترین شهرها، سلطه امپریالیستی بر بخش بزرگی از چین را تضعیف نمود.

اما برخی اعضای حزب کمونیست جوان چین، که در مبارزه انقلابی تجربه کافی نیاندوخته بودند، نتوانستند نقش ارتش در انقلاب را درک کنند. رهبری حزب که اپورتونیست‌های راست در آن قالب بودند، به جلب ارتش و کنترل حلقه‌های کلیدی در فرماندهی ارتش اهمیت درخور آن را ندادند. این رهبری از تشخیص مانورهای اعضای دست راستی کومین‌تانگ عاجز ماند و اجازه داد که ایشان پست‌های عالی فرماندهی را در ارتش تصرف کنند. بخش اعظم فرماندهان تحت نفوذ شخصیت‌های عالی‌رتبه کومین‌تانگ قرار گرفتند، و ارتش هم‌چنان که قابل درک است، تحت نفوذ این شخصیت‌ها واقع شد. در نتیجه در آوریل سال ۱۹۲۷ یک کودتای ضدانقلابی به وقوع پیوست.

اما رهبری حزب کمونیست از این جریان‌ها درس نگرفت. این رهبری بعداً همراه اعضای جناح چپ کومین‌تانگ به حکومت ووهان (Wuhan) وارد شد و هم‌چنان موعظه «تئوری» عدم مداخله در امور ارتش را ادامه داد. این امر کاهش شدید فعالیت سیاسی در ارتش را که توسط مرکز ووهان کنترل می‌شد، به دنبال آورد و مرتجعین از این وضع بلادرنگ استفاده کردند. در ژوئن ۱۹۲۷، رهبران کومین‌تانگ در حکومت ووهان به یک توافق ضدکمونیستی با رهبری ارتش دست یافته، آشکارا جانب ضدانقلاب را گرفتند.

کمینترن در عین اعلام همبستگی با مبارزه خلق چین علیه ضدانقلاب، خاطرنشان ساخت که حزب کمونیست چین نتوانست «برای هدایت فعالیت خود در ارتش از دستگاه نظامی و سیاسی کومین‌تانگ بهره جوید، برای ایجاد نیروهای مسلح خود هیچ تلاشی به عمل نیاورد. حزب کمونیست هم خود را تماماً صرف مانور با فرماندهی عالی

کومین‌تانگ کرد و نتوانست توجه خود را به فعالیت تبلیغاتی و سازماندهی در میان توده‌های سربازان، یا نفرگیری وسیع از میان کارگران و دهقانان برای ارتش به منظور تغییر خصلت آن متمرکز کند.^{۳۸}

توصیه‌های کمینترن بعدها به حزب کمونیست چین کمک کرد تا نیروهای مسلح انقلاب چین را، آن طور که اوضاع اجتماعی و سیاسی حکم می‌کرد، سازمان دهد. این توصیه‌ها به مثابه اصول راهنما به کمونیست‌ها و سایر نیروهای دمکراتیک و میهن‌پرست در کشورهای مستعمره و وابسته که مبارزه مسلحانه در راه رهایی ملی و اجتماعی برمی‌خیزند، نیر خدمت کرده اند. امروزه کمونیست‌ها همواره در صفوف مقدم رزمندگان راه استقلال و آزادی جای داشته، برای تشکیل ارتش‌های رهایی‌بخش ملی و سازماندهی مقاومت مسلحانه در مقابل استعمار و ارتجاع داخلی فعالانه تلاش می‌ورزند.

برای نمونه، در کوبا حزب سوسیالیست توده‌ای (کمونیست) در سخت‌ترین دوره آغازین مبارزه مسلحانه تحت هدایت فیدل کاسترو، رهبر جنبش ۲۶ ژوئیه، نیروهای اپوزیسیون را به پشتیبانی همه‌جانبه از قیام‌کنندگان فرا خواند. کمونیست‌ها در برخی نواحی دسته‌های پارتیزان را سازمان دادند. این دسته‌ها بعداً به ارتش شورشی (The Insurgent Army) پیوستند که ۹۰ درصد آن را دهقانان و کارگران مزارع تشکیل می‌دادند. این امر در پیروزی بر ارتش ثابت دیکتاتوری هو دار امپریالیسم و گذار سریع و مسالمت‌آمیز بعدی از مرحله انقلاب رهایی‌بخش ملی به مرحله انقلاب سوسیالیستی اهمیت قطعی داشت.

در الجزایر که جبهه آزادی‌بخش ملی سازمان توده‌ای متشکل از احزاب ناسونالیست- مبارزه مسلحانه برای استقلال را رهبری می‌کرد، حزب کمونیست از همان آغاز در مبارزه مسلحانه شرکت ورزید. کمونیست‌ها سیاست‌های ماجراجویانه و تک‌روانه به منظور سازماندهی دسته‌های مسلح مستقل از ارتش آزادی‌بخش ملی را رد کردند، زیرا این امر به پراکندگی نیروهای ضد استعماری می‌انجامید. در نتیجه دسته‌های «رزمندگان آزادی‌بخش» ("liberation fighters") تحت رهبری حزب کمونیست به ارتش آزادی‌بخش ملی پیوستند که عمدتاً از دهقانان، کارگران مزارع و شهرنشینان میهن‌پرست تشکیل می‌شد. در همان زمان، حزب کمونیست در عین پشتیبانی همه‌جانبه از

جبهه آزادی‌بخش ملی، استقلال سیاسی و سازمانی خود را حفظ کرد و به این ترتیب توانست از منافع کارگران و همه زحمتکشان دفاع و دورنمای روشنی را برای تکامل انقلاب تضمین نماید. این همه به حزب کمونیست کمک کرد برنامه دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی، هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر سیاسی، را در مرحله نخست انقلاب، مرحله مسلحانه آن، تدارک ببیند.

حزب انقلابی توده‌ای (The Popular Revolutionary Party) پیشاهنگ رزمنده زحمتکشان- در جریان جنگ رهایی‌بخش در ویتنام جنوبی جبهه آزادی‌بخش ملی را که بیش از بیست حزب سیاسی میهن‌پرست و سازمان عمومی تشکیل می‌شد، رهبری کرد. ارتش آزادی‌بخش توده‌ای ویتنام جنوبی که نماینده سازمان سیاسی جبهه آزادی‌بخش ملی بود، ارتش ثابت آزادی‌بخش، دسته‌های پارتیزان و گروه‌های دفاع از خود را متحد کرده؛ در نبرد علیه مداخلات بیگانگان و دست نشانده‌گان نقش قاطعی ایفاء نمود.

در کشورهای عربی علاوه بر احزاب چپ و مترقی، احزاب کمونیست نیز همواره در راه سازماندهی توده وسیع اهالی به منظور دفع تجاوز اسرائیل فعالانه رزمیده اند. پس از شکست سال ۱۹۶۷، آشکارا اشتباهاتی را که به وقوع پیوسته بود، پذیرفتند و ادامه مبارزه و افزایش ظرفیت رزمی ارتش‌های ملی، هم‌روند با تحکیم روابط جنبش آزادی‌بخش عربی با کشورهای سوسیالیستی دوست را خواستار شدند. کمونیست‌ها در ایجاد جبهه ملی فلسطین متشکل از دسته‌های مختلف آزادی‌بخش که در اراضی اشغالی عمل می‌کردند، سهم بسیار داشتند. کمونیست‌ها به سازماندهی توده‌ها برای دفع تجاوز در سال ۱۹۷۳ کمک رساندند و در حال حاضر نیز در مقابل سیاست الحاق اراضی که متجاوزین اسرائیلی دنبال می‌کنند، قاطعانه ایستادگی می‌نمایند.

در آفریقای جنوبی، در نتیجه همکاری میان حزب کمونیست و کنگره ملی آفریقا، سازمانی زیرزمینی به نام The Umkhonto we Sizwe (نیزه ملت) تشکیل شده است. این سازمان عملیات رزمی چندی را علیه نیروهای مسلح نژادپرست از پیش برده است. کمونیست‌ها در صفوف متجدد جبهه آزادی‌بخش ملی برای تقویت خلق و آماده ساختن توده‌ها جهت مبارزه مسلحانه وسیع برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند.

در کشورهای آمریکای لاتین، از قبیل کلمبیا و گواتمالا، که گاهاً می‌توان به مبارزه مسلحانه به مثابه شکلی از روند انقلابی دست زد، کمونیست‌ها کوشیده‌اند برای رویارویی با نیروهای سرکوبگر طبقات استثمارگر، نیروهای مسلح انقلابی را تحکیم و اعتلاء بخشند. در عین حال کمونیست‌ها برخلاف چپ‌های افراطی به وفاداری مطلق و خلل‌ناپذیر قوای نظامی نسبت به حکومت باور نداشته و می‌دانند که برخی از افسران و درجه‌داران نظریات شورش‌گرایانه و نظامی‌گرایانه را قبول ندارند. به عقیده کمونیست‌ها تعداد چنین افرادی در صفوف ارتش با سطح عمومی جنبش انقلابی در کشور تناسب مستقیم دارد.

انقلابیون راستین مواضع هرج و مرج‌گرایانه و پوچ‌گرایانه در قبال ارتش ثابت را رد می‌کنند. ایشان در عین آن‌که ارتش را ابزار سرکوب در دست طبقات استثمارگر می‌دانند، در روند مبارزه انقلابی نقش برجسته‌ای را بدان نسبت می‌دهند. رزمندگان راه آزادی ملی و اجتماعی ارتش را بخش مهمی از مبارزه عام انقلابی به شمار می‌آورند و بر این باور هستند که برآمد این مبارزه، به طور عمده موفقیت انقلاب را از پیش تعیین می‌کند. ایشان با احتساب شرایط موجود، برنامه‌ای برای بازسازی ریشه‌ای و دمکراتیزه کردن نیروهای مسلح به منظور جلب بهترین افسران و افراد نظامی به سمت توده‌های خلق پیشنهاد می‌کنند. ارتش را هم‌چون نهادی تغییرناپذیر با عملکرد صرفاً حرفه‌ای دیدن، به معنی ملوث کردن نکته اصلی - ماهیت طبقاتی آن - است. تاریخ به ما آموخته است که دستیابی به اتحاد میان خلق و ارتش و یافتن چنان ابزاری که بتوانند دستگاه نظامی - بوروکراتیک ارتجاعی را درهم بشکنند و تبدیل ارتش به نهادی در خدمت دگرگونی انقلابی جامعه، در همه موارد از اهمیت حیاتی برخوردار است.

* در روسیه حکومت موقت ارگان مرکزی قدرت دولتی بود که پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه تشکیل شد و از ۱۰ مارس تا ۷ نوامبر ۱۹۱۷ فعالیت داشت. حکومت موقت، حکومت بورژوازی امپریالیستی و ملاکان بود.

** کورنیلف ل. گ. (Kornilov L.G.) و کالدین ا. م. (Kaledin A. M.) ژنرال‌های تزاری بودند که در سال ۱۹۱۷ نیروهای ضدانقلابی را رهبری کردند. کرنسکی ا. ف. (Kernesky A. F.) یک شخصیت سیاسی روس، نخست‌وزیر و بعداً رئیس حکومت موقت بورژوازی بود. وی پس از انقلاب اکتبر از پتروگراد گریخته، شورشی را علیه حکومت شوروی سازمان داد.

*** بین‌الملل کمونیستی (کمیترن بین‌الملل سوم) سازمان انقلابی بین‌المللی پرولتاریا بود که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۳ عمل کرده، احزاب کمونیست کشورهای بسیاری را متحد می‌ساخت.

فصل دوم

گرایش‌های انقلابی – دمکراتیک در ارتش: امکانات و چشم‌اندازها

ارتش در واقع تصویری از آن نظام اجتماعی است که در درون آن پدیده آمده و رشد می‌کند. تا آنجا که روابط طبقاتی موجود در کشور، ترکیب اجتماعی ارتش را در هر مرحله تاریخی معلوم می‌سازد. هرگز ارتشی در ورای دولت و سیاست وجود نداشته است.

در کشورهای سوسیالیستی که هیچ طبقه استثمارگری وجود ندارد؛ ارتش از جمله رده افسری آن بخش و جزیی از خلق است که خود وحدت نزدیک و ناگسستگی طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش و روشنفکران خلقی را تجلی می‌بخشد. این ارتش، ارتشی تراز نوین است که با روحیه تعهد به میهن سوسیالیستی، عشق به صلح و انترناسیونالیسم و دوستی خلق‌ها پرورش یافته است.

در کشورهای سرمایه‌داری، نیروهای دمکرات نمی‌توانند بر ارتش تأثیر واقعی اعمال نمایند، درست همان طوری که نمی‌توانند بر سایر ابزار اصلی قدرت نیز تأثیر واقعی ببخشند. در این کشورها هدایت یا کنترل فعالیت‌های ارتش در اختیار توده مردم نیز نیست. در نظام‌های دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر اغلب افسران، به ویژه افسران عالی‌رتبه، نماینده طبقات ممتاز حاکم هستند، در حالی که افراد ساده نظامی، درجه‌داران و گاه افسران جزء از میان زحمتکشان، برگزیده می‌شوند. با این وجود، علی‌رغم همه تشبثات محافل استثمارگر فوقانی، ارتش به اشکال گوناگونی با توده وسیع اهالی پیوند دارد. این توده علاوه بر آن که ذخیره صفوف ارتش است، روحیات و ایده‌های خود را نیز به آن منتقل می‌سازد و در زمان حاضر این نفوذ قوی‌تر و تعیین کننده‌تر از پیش می‌شود.

بنابراین وجود گرایش‌های میهن‌پرستانه و دمکراتیک در بسیاری از ارتش‌ها بازتاب تغییرات ژرف در آگاهی توده وسیع اهالی، از جمله قوای نظامی است. تأثیر فزاینده ایده‌های مترقی و موفقیت‌های سوسیالیسم و جنبش عمومی آزادی‌بخش از یک طرف و بحران ایدئولوژی بورژوازی و بی‌دورنما بودن نظام استثمارگری از طرف دیگر نیز در این گرایش‌ها بازتاب می‌یابد.

اگر از این زاویه به بالا گرفتن فعالیت سیاسی ارتش در کشورهای از بند رسته و برخی کشورهای سرمایه‌داری توجه کنیم، می‌توانیم برخی نکات عام مربوط به کل مسأله مورد بحث و نیز جنبه‌های ویژه و روشنگر نقش واقعی ارتش در کشورهای جداگانه یا گروه‌هایی از کشورها را مشخص سازیم.

علل افزایش فعالیت سیاسی ارتش در کشورهای از بند رسته

با استفاده از ویژگی‌های دوره انتقالی در بسیاری از کشورهای از بند رسته و نیز به کمک برخی خصایل ممیزه ساختمان خود ارتش و ترکیب طبقاتی و اجتماعی آن می‌توان نقش فزاینده ارتش در امور اجتماعی و سیاسی این کشورها را توضیح داد. در مرحله حاضر، در کشورهای جوان امر نیل به آزادی تام و تمام ملی با امر پیشرفت اجتماعی به هم گره خورده و این وظایف در شرایط مبارزه حاد طبقاتی به انجام می‌رسند.

در این مبارزه، مهم‌ترین مسأله انتخاب راه رشد آتی است. نیروهای اجتماعی ترقی‌خواه و توده وسیع اهالی در شماری از مناطق جهان به نفع راه رشد غیرسرمایه‌داری سمت‌گیری می‌کنند. شمار کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی که دگرگونی‌های ژرف اجتماعی و اقتصادی را آغاز کرده‌اند، رو به فزونی است.

برخی احزاب انقلابی-دمکراتیک اعلام داشته‌اند که مارکسیسم-لنینیسم مبنای ایدئولوژیک و سیاسی فعالیت‌هایشان است. به این ترتیب جنبش‌های بخش ملی در حال آمیزش با سوسیالیسم علمی است و این آمیزش برای کشورهایی که در پی جنبش‌های بخش ملی، برای آغاز تحولات اجتماعی به پا خاسته‌اند، امکانات تازه‌ای فراهم می‌آورد.

به طوری که تجربه ثابت کرده، راه رشد غیرسرمایه‌داری پیش و بیش از هر چیز یک انقلاب ملی-دمکراتیک پیگیر است که اگر چه ضربات سخت و واجد اهمیتی به سرمایه‌داری وارد می‌آورد، اما آن را از بین نمی‌برد. با این وجود راه رشد غیرسرمایه‌داری با کاستن قدرت سرمایه‌داری، چشم‌اندازهای تازه‌ای فرا راه سوسیالیسم

می‌گشاید. این یک مرحله گذار ویژه دولت‌های نوظهوری است که هنوز پایه مادی ساختمان سوسیالیسم را برپا نکرده‌اند و مرحله تدارکی است که در جریان آن کامل‌ترین و مقدماتی‌ترین شرایط برای گام گذاردن به راه ساختمان سوسیالیسم، به شرط وجود عوامل لازم ذهنی و سیاسی، فراهم آورده می‌شوند.

در همین زمان، بحران ژرف راه رشد سرمایه‌داری به نحو چشم‌گیری در کشورهای از بند رسته نمودار شده است: این راه رشد به تشدید بی‌سابقه تضادهای اجتماعی و صف‌بندی تازه نیروهای طبقاتی و سیاسی انجامیده است. در نتیجه، شرایطی فراهم آمده که اقشاری که نماینده ساختارهای اجتماعی گوناگونی هستند، برای نبرد در راه استقلال اقتصادی و امحاء عقب‌ماندگی و فقر در یک جبهه وسیع دمکراتیک متحد شوند. امکانات تازه‌ای نیز فراهم می‌آید تا بتوان راه رشد سرمایه‌داری را متوقف ساخت. اساس این تحول می‌تواند تغییرات سوسیالیستی یا تغییرات دمکراتیک عام باشد.

فروپاشی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی قدیمی و برپایی ساختارهای نوین، مرحله معاصر انقلاب‌های ملی - دمکراتیک را مشخص می‌سازد. استقلال فزاینده روبنای سیاسی (دولت و ارگان‌های گوناگون آن) و تأثیر مهمی که این استقلال بر روابط اجتماعی شکل‌یابنده می‌بخشد، عامل این دگرگونی است. این موضوع در مورد نیروهای مسلح به مثابه یکی از ابزار دولت کاملاً صادق است. نیروهای مسلح در اغلب موارد ثابت کرده‌اند که سازمان یافته‌ترین نیروی اجتماعی در بسیاری از کشورهای از بند رسته به ویژه در آفریقا می‌باشد. این کشورها ساختار طبقاتی ناهماهنگی دارند و احزاب سیاسی در آنها، در صورت وجود، به اندازه کافی قوی نیستند.

مارکس خود خاطر نشان ساخت که، در جریان بحران نظام اجتماعی، ارتش ممکن است به جای خدمت به طبقات مسلط با آنان مخالفت ورزیده، به این ترتیب عملاً بیانگر منافع اقشار اجتماعی معینی شود.^۱ انگلس نیز در باره توانایی ارتش برای ایفای نقش نسبتاً مستقل و حتی اساسی، در شرایط معین، مطالبی نوشته است.^۲

اکنون که بحران عمومی سرمایه‌داری سراسر قلمرو فرمانروایی امپریالیسم را در نوردیده و بسیاری از مستعمرات و

کشورهای وابسته پیشین ناچارند سمت رشد آتی خود را معین سازند، در اغلب موارد ابتکار عمل به دست محافل نظامی میهن‌پرست می‌افتد و این محافل با رژیم‌های مرتجع پوشالی به مخالف برمی‌خیزند. با تشدید تضادهای اجتماعی، بخش محافظه‌کار ارتش فعال‌تر می‌شود و دست‌اندازی سیاسی دسته‌بندی‌های نظامی در اتحاد با بورژوازی بزرگ، محافل مرتجع فئودالی و قبیله‌ای و زمین‌داران بزرگ فزونی می‌یابد.

در بسیاری از کشورهای از بند رسته رویارویی میان بخش‌های میهن‌پرست و مرتجع نیروهای مسلح هرچه برجسته‌تر می‌شود. اما در مجموع اعضای میهن‌پرست و دمکرات ارتش گرایش بسیار راسخی دارند که در تحول مترقیانه کشورهایشان شرکت ورزند.

در تحلیل نقش سیاسی ارتش در کشورهای از بند رسته معلوم می‌شود که در این کشورها ارتش از نظر ماهیت و وظایف اجتماعی آن از نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی اساساً متفاوت است. نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی ابزار ستم طبقاتی بر زحمتکشان هستند و به پیشبرد سیاست‌های خارجی غارتگرانه و توسعه‌طلبانه خدمت می‌کنند. ارتش‌های کشورهای از بند رسته که زاینده مبارزه استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی هستند، از نظر ماهوی به طور عمده ضدامپریالیست می‌باشند. آنان وظایف ملی را پیش روی خود می‌نهند و به عنوان سنگ بنای نوزایی ملی و ترقی اجتماعی خدمت می‌کنند. باید به خاطر داشت که شرایط از کشوری به کشور دیگر بسیار متفاوت است. بنابراین اشتباه است که ارتش‌های همه کشورهای از بند رسته را با یک مقیاس محک بزنییم. در برخی کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، به ویژه کشورهایی که احزاب حاکم آن‌ها مارکسیسم-لنینیسم را به عنوان کارپایه سیاسی خود اعلام داشته‌اند، تعداد هرچه بیش‌تری از ارتش‌ها خصایل ذاتی ارتش‌های تراز نوین را کسب می‌کنند. این خصایل با دگرگونی جامعه در راستای سوسیالیسم غالباً مسلط می‌شوند. اما در سایر کشورها، نیروهای مسلح مشخصات نمونه‌وار ارتش‌های بورژوازی را به خود گرفته‌اند و بالاخره ارتش‌هایی نیز هستند که آن‌ها را می‌توان بورژوازی به معنی درست کلمه خواند، تنها با این قید که بسیاری از آن‌ها وابسته و مطیع نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی‌اند. بنابراین در توصیف ارتش‌های جوان باید ماهیت اجتماعی-طبقاتی کشور از بند رسته مورد نظر، درجه استقلال واقعی آن به معنای سیاسی و اقتصادی و سیاست داخلی و

خارجی که محافل حاکم در آن کشور تعقیب می‌کنند را به حساب آورد.

در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی که بورژوازی دیگر قدرت انحصاری ندارد و رژیم ملی-دمکراتیک با پشتیبانی دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن‌پرست، نیمه پرولتاریا و یک طبقه کارگر کم‌عده حکومت را به دست گرفته است، امکاناتی فراهم می‌آید که از نیروهای مسلح نه تنها برای پاسداری از استقلال، بلکه هم‌چنین برای خدمت به اکثریت قاطع ملت و پیشبرد امر تکامل اجتماعی استفاده شود.

در کشورهایی که بورژوازی ملی به قدرت رسیده و در تلاش برای کسب استقلال اقتصادی در چهارچوب نظام بورژوازی و توسعه در راستای راه سرمایه‌داری، سیاستی ضدامپریالیستی در پیش گرفته، نیروهای مسلح در خدمت حفظ و تحکیم روند دستیابی به استقلال دولتی هستند. در عین حال از این نیروها خواسته می‌شود که سلطه طبقاتی بورژوازی را تقویت بخشند و بنابراین ممکن است این نیروها در کشور عملکردی سیاسی داشته باشند. یعنی از آنها، به ویژه در هنگامی که بورژوازی شیوه‌های دیکتاتوری را به کار می‌گیرد، علیه مردم استفاده شود.

در کشورهایی که دسته‌بندی‌های بورژوازی راست و ملاکان در اتحاد با سرمایه خارجی قدرت را تصرف کرده اند، نیروهای مسلح به عنوان وسیله سرکوب زحمتکشان و در جهت منافع محافل استثمارگر فوقانی خدمت کرده، غالباً در عملیات نظامی امپریالیستی درگیر می‌شوند. در این حالت، این نیروها خصلت ملی خود را از دست داده و ممکن است به زایدۀ صرف ماشین جنگی امپریالیسم بدل شوند.

در کشورهای آمریکای لاتین ارتش خصایل ممیزه خود را دارد. در این کشورها ارتش عموماً در جریان جنگ‌های استقلال‌طلبانه پایان قرن نوزدهم پیدایش یافت و مدت مدیدی به عنوان وسیله کسب قدرت توسط گروه‌های گوناگون طبقات استثمارگر و ابزاری در دست ایگارش‌های حاکم عمل کرد. برخی از این ارتش‌ها اکنون از رژیم‌های فاشیستی و دیکتاتوری حمایت می‌کنند. اما سنن مبارزه در راه استقلال هنوز در میان آنها زنده است. برخی از این ارتش‌ها اخیراً گرایش‌های میهن‌پرستانه و دمکراتیکی از خود نشان داده‌اند، اگر چه این

گرایش‌ها هنوز آنقدر قوی نیستند که نقش قاطعی در روند انقلابی داشته باشند.

تفاوت‌هایی که در ماهیت اجتماعی کشورهای از بند رسته مختلف وجود دارد، از عملکردهای ارتش در این کشورها حکایت می‌کند. برای نمونه، می‌توان درک نمود که عملکرد اصلی داخلی ارتش در کشورهای در حال توسعه، در راستای راه رشد غیرسرمایه‌داری، با کشورهایایی که تازه به این راه گام می‌گذارند، سرکوب عناصر مترجع فئودالی- قبیله‌ای و سایر عناصر مرتجع هوادار امپریالیسم است. از طرف دیگر در کشورهای دارای سمت‌گیری سرمایه‌داری این عملکرد عبارت از سرکوب توده‌های زحمتکش در جهت منافع طبقات استثمارگر است. این موضوع در مورد عملکردهای خارجی ارتش‌های جوان نیز مصداق دارد؛ به ویژه با توجه به این که بسیاری از کشورهای از بند رسته به قراردادهای نظامی دوجانبه تحمیلی از جانب کشورهای که سابقاً آن‌ها را در استثمار خود داشتند، مقید شده‌اند و این قراردادها ارتش‌های آن‌ها را به تبعیت از نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی وامی‌دارد.

مسئله همه این تمایزات در معرض تفسیرند، زیرا بسیاری از کشورهای از بند رسته در حال از سر گذراندن یک مرحله انتقالی توسعه بوده‌اند. به همین دلیل راه رشد غیرسرمایه‌داری مانع از آن نمی‌شود که در جریان تغییر توازن طبقاتی، مرتجعین در پی کسب پشتیبانی بخش محافظه‌کار قوای نظامی برآیند. و به این وسیله از اصلاحات مترقی اجتماعی و اقتصادی جلوگیری کنند. از طرف دیگر، نیاز به یافتن راه‌حل فوری مسایل حاد اجتماعی و اقتصادی، محافل نظامی میهن‌پرست را وامی‌دارد به مبارزه برای تغییر نظم موجود دست بزنند و این امر آنان را به تلاش برای اتحاد با سایر نیروهای دمکراتیک رهنمون می‌شود. و بالاخره هنگامی که اوضاع سیاسی بی‌ثبات است یا بحرانی روی می‌دهد، قوای نظامی گاه بین راست و چپ نوسان می‌کند و بسته به توازن عمومی قدرت در کشور مورد نظر جانب محافل محافظه‌کار و یا رادیکال ارتش را می‌گیرند.

برای نمونه، در نیجریه در سال ۱۹۶۶ ارتش به رهبری افسران جوان مترقی رژیم تبهکار قبلی را برانداخت. اما بعداً یک رژیم نظامی میانه‌رو قدرت را به دست گرفت که هم سازمان‌های ارتجاعی و هم سازمان‌های مترقی را ممنوع

ساخت. این رژیم نیز به نوبه خود با کودتای نظامی دیگری واژگون شد. در بولیوی، از سال ۱۹۶۹ تا سال ۱۹۷۱ نیروهای نظامی راست کوشیدند رژیم نظامی میانه‌رو (Centrist) را براندازند. یک حکومت نظامی میهن‌پرست تشکیل شد، ولی این حکومت نتوانست پشتیبانی توده وسیع اهالی را تأمین کند و به زودی به دنبال یک کودتای نظامی ارتجاعی سقوط کرد.

اما موضع مستقل ارتش همواره امری نسبی است نه مطلق و در تحلیل نهایی این موضع به چگونگی جنبش توده‌ای بستگی دارد. به این ترتیب فعالیت‌های محافل نظامی دمکراتیک و میهن‌پرست همواره بازتاب بحران ژرف رژیم‌های ضد‌مردمی موجود است.

نمونه‌ای بیاوریم؛ در اوایل دهه ۱۹۶۰ در افغانستان مبارزه آزادی‌بخش مردم علیه استعمار، امپریالیسم و عوامل حلقه به گوش آن نیرو گرفت. برآمد منطقی این مبارزه ایجاد حزب دمکراتیک خلق افغانستان بود که کار سیاسی فعال در میان اقشار مختلف خلق افغان و در میان قوای نظامی را سازمان داد. این امر انگیزه عملیات افسران مترقی و میهن‌پرست در ژوئیه سال ۱۹۷۳ را که به امحاء سلطنت انجامید، تا حد زیادی روشن می‌سازد. اشراف آریستوکرات قدرت را تصرف کردند و تضادهای اجتماعی تشدید یافتند. در این شرایط حزب دمکراتیک خلق افسران و افراد نظامی مترقی را برای رهانیدن خلق از جور اختناق به گرد خود جمع‌آوری و در آوریل ۱۹۷۸، یک انقلاب اصیل خلقی را به انجام رسانید.

در اتیوپی، از اوایل سال ۱۹۷۴ به بعد، فعال‌ترین بخش‌ها و گروه‌های سربازان دمکرات و برخی از افسران، اتحادیه‌های صنفی و دانشجویان- آشکارا در مقابل سلطنت به مقاومت برخاستند و به این ترتیب شرایط مطلوبی فراهم آمد تا اقشار میهن‌پرست ارتش دست به عمل قطعی بزنند. نیروهای مسلح محور گسترش و پاسداری از انقلاب و تجلی‌بخش اراده زحمتکشان شهر و روستا شد. از آنجا که هیچ حزب پیشاهنگی در کشور وجود نداشت، برای مبارزه مسلحانه بی‌امان علیه ضدانقلابیون داخلی و دشمنان خارجی چاره‌ای جز این نبود که قدرت در دست ارتش متمرکز شود.

هم‌چنین می‌توان به خاطر آورد که در نتیجه فعالیت‌های توده‌ای زحمتکشان رژیم نواستعماری در کنگو در سال ۱۹۶۳ مضمحل شد و این فعالیت‌ها بر موضع ارتش تأثیر بخشید. در ماداگاسکار، در سال ۱۹۷۲، تلاش‌های مردمی رژیم نواستعماری را واداشت که قدرت را به حکومتی مرکب از نظامیان و غیرنظامیان بسپرد و به این ترتیب کشور امکان یافت که به راه توسعه مترقیانه خود گام نهد.

حوادث انقلابی در ایران به روشنی نشان داده است که نفوذ مواضع اپوزیسیون قوای نظامی عمدتاً به سطح جنبش مردمی بستگی دارد. سرنگونی رژیم شاه برآمد بلاواسطه جنبش وسیعی بود که متنوع‌ترین اقشار مردم را به حرکت درآورد. کامیابی نیروهای ملی-میهن‌پرست و سایر نیروهای اپوزیسیون، در جلب برخی رده‌های نظامی و افسران جزء به سوی خود و منزوی ساختن افسران ارشد مرتجع و سد کردن راه بر واحدهای نظامی وفادار به شاه که برای کودتای نظامی تدارک می‌دیدند، به سرنگونی رژیم شاه کمک کرد. شاه به هنگام ترک کشور به فرماندهان ارتش دستور داد که نفرت و دشمنی میان ارتش و مردم را دامن زده به روی مردم آتش گشوده، بدون هیچ‌گونه ترحم آنان را به قتل برسانند و به این ترتیب این دو نیروی پرتوان را در مقابل هم قرار دهند. وی در پی آن بود که آتش یک جنگ داخلی درازمدت را برافروزد تا فرصت یابد نیروهای ضدانقلابی را گرد هم آورد. اما وقایع به شکل دیگری جریان یافت. در نتیجه اوج‌گیری جنبش خلق و مختل شدن اوضاع نیروهای مسلح، گروه نظامیان مرتجع فرماندهی خود را بر ارتش از دست داده و منزوی شدند. هنگامی که گارد شاه دست به تلاش برای کودتای ارتجاعی زد، نیروی هوایی مسلحانه به پاخاسته، قیام مسلحانه عمومی را شعله‌ور ساخت. این قیام امر سرنگونی رژیم شاه را قطعی نمود. برای نخستین بار در تاریخ ایران، ارتش فعالانه جانب جنبش انقلابی را گرفت و هم‌دوش نیروهای انقلابی که اسلحه به دست گرفته بودند آخرین دژ خطرناک در مقابل انقلاب-گارد شاه که برای سرکوب انقلاب تدارک می‌دید- را در هم کوبید.

این واقعیت که شیوه‌های تشکیل نیروهای مسلح در کشورهای مختلف از بند رسته با هم متفاوتند نیز بر موضع سیاسی ارتش تأثیر می‌بخشد. در برخی از این کشورها، از قبیل الجزایر، آنگولا، برمه، گینه بیسائو، اندونزی و موازمبیک، ارتش بر پایه دستجات شورشی و چریکی و هم‌چنین واحدهای کوچک و بزرگ ارتش‌های

رهایی‌بخش در جریان مبارزه مسلحانه علیه استعمارگران پدید آمده و رشد کرده است. در هندوستان، پاکستان، سوریه، سودان و برخی کشورهای دیگر واحدهای قوای نظامی استعماری پیشین سنگ بنای نیروهای مسلح ملی بوده اند. در مصر، عراق و سایر کشورها، ارتش در دوره وابستگی نیمه استعماری تشکیل شد و تنها پس از سرنگونی رژیم‌های هوادار امپریالیسم خصلت ملی یافت. در افغانستان، اتیوپی و اغلب کشورهای آمریکای لاتین دهه‌ها و حتی قرن‌هاست که ارتش وجود داشته است؛ و بالاخره بسیاری کشورها هستند، به ویژه در آفریقای حاره، که تشکیل ارتش در آن‌ها تنها به زمان کسب استقلال سیاسی برمی‌گردد.

علی‌رغم همه تفاوت‌ها، بیش‌تر این ارتش‌ها بر پایه یک گرایش عام ایجاد شده اند و آن رها داشتن ارتش از کنترل کشورهای امپریالیستی و حقیقتاً ملی بودن آن است. تشکیل ارتش در کشورهای از بند رسته عموماً در شرایط تحکیم و تقویت موجودیت ملی و در متن افزایش خودآگاهی ملی به پیش می‌رود. در بسیاری از کشورها این روند تاریخی ارتش را به نیروی فعالی تبدیل می‌کند تا در امر تأمین استقلال ملی و ترقی اجتماعی مدرسان خلق باشد.

شرایط تاریخی که در تحت آن ارتش به وجود می‌آید بر ماهیت ارتش تأثیر نیرومندی اعمال می‌کند. نیروهای مسلحی که در جریان جنگ‌های آزادی‌بخش ملی پدید می‌آیند، قاعدتاً پیوندهای نزدیکی با توده وسیع مردم دارند. معه‌ذا باید توجه داشت که این تنها معیار سنجش ماهیت ارتش نبوده و یک معیار قطعی نیز نمی‌باشد. در غیر این صورت این مسأله مشکل می‌بود که چرا برای نمونه ارتش اندونزی که در جریان مبارزه مسلحانه خلق اندونزی علیه استعمارگران تشکیل شد، بعداً برای انجام یک کودتای نظامی ارتجاعی به کار گرفته شد؛ در حالی که ارتش‌های افغانستان، اتیوپی و برخی کشورهای دیگر، که در شرایط وابستگی نیمه استعماری پدید آمدند یا از دوران‌های فئودالی وجود داشته اند، در جریان تکامل کشورهاشان سهم مثبتی ادا می‌کنند.

هم‌چنین لازم است ساختار اجتماعی ارتش در کشورهای از بند رسته را نیز در نظر بگیریم، زیرا این ساختار بازتابی است از کل ساختار اجتماعی این کشورها که در بسیاری از آن‌ها روندهای شکل‌گیری طبقاتی هنوز در

جریان است. برای نمونه، ارتش‌های کشورهای بزرگ آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیایی، که در آنها روابط سرمایه‌داری مسلط است، با ارتش‌های اغلب کشورهای آفریقای حاره، که در آنها طبقات جامعه مدرن تازه شروع به شکل‌گیری کرده و هنوز روابط ماقبل سرمایه‌داری در این کشورها نقش بزرگی ایفاء می‌کنند، تفاوت بسیاری دارند. در دسته اول تضادهای طبقاتی به خوبی آشکار است، در حالی که دسته دوم غالباً با روابط درون قبیله‌ای مشخص می‌شوند. با این وجود، برخی جنبه‌های مشترک وجود دارند که در بیش‌تر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به اشکال متفاوتی بروز می‌کنند.

هنگامی که از ساختار اجتماعی ارتش‌های جوان صحبت می‌کنیم، در درجه اول ضروری است در باره رده افسری توضیح دهیم؛ زیرا دقیقاً وضع و مقام افسران است که طرح اجتماعی ارتش را در مجموع معلوم می‌سازد و در شرایط معین تأثیر بزرگی بر نقش سیاسی ارتش می‌بخشد. در اغلب ارتش‌ها، معمولاً سربازگیری از میان دهقانان به عمل می‌آید. بسیاری از این دهقانان بیسواد و از نظر سیاسی اکثر آنان بی‌طرف می‌باشند و بنابر قاعده، برده‌وار از افسران پیروی می‌کنند. البته شکی نیست که با گذشت زمان، با افزایش لایه‌بندی اجتماعی، سربازان ارتش‌های جوان نقش بزرگ‌تری در روند انقلابی ایفاء خواهند کرد، همان طوری که در حال حاضر هم گاه‌گاه مشغول ایفاء این نقش هستند. در برخی کشورها سربازان به عامل مهمی در مبارزه رهایی‌بخش تبدیل می‌شوند. در گذشته شرکت سربازان در پویه انقلابی به صورت خودانگیخته و بدون برنامه قبلی صورت می‌گرفت، برای نمونه می‌توان زئیر و کشورهای شرق آفریقا را مثال آورد؛ در حالی که در این اواخر- در اتیوپی و ایران- سربازان خواسته‌های سیاسی را پیش کشیده‌اند. این تحولات بر سمت‌گیری اجتماعی فعالیت‌های نیروهای مسلح مستقیماً تأثیر بخشیده است.

در کشورهای امپریالیستی اغلب پست‌های افسری را نمایندگان طبقات ممتاز حاکم اشغال می‌کنند. معه‌ذا در اثر انقلاب علمی و فنی، ترکیب اجتماعی کادرهای افسری دچار برخی تغییرات گردیده است. از طرف دیگر در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا افسران غالباً از میان خرده بورژوازی شهر و روستا برخاسته و پیوندهای آنان با محافل بورژوا- ملاک عموماً ضعیف است و نسبتاً به خلق نزدیکند. بنابراین آنان نه تنها با ستم امپریالیستی و

فئودالی، بلکه در تحت شرایط به خصوص و تا حدود معینی، با روابط سرمایه‌داری نیز مخالفت می‌ورزند.

برای نمونه، در الجزایر، رده افسری مدت مدیدی از دهقانان تشکیل می‌شد. این رده هم‌چنین نمایندگان خرده بورژوازی شهری، روشنفکران طبقه متوسط و طبقه کارگر را در بر می‌گیرد. در برمه اغلب افسران از اقشار خرده بورژوازی شهر و روستا برخاسته اند. در اتیوپی عده زیادی افسر جزء و میان‌رتبه وجود دارند که از میان خلق برخاسته اند. در افغانستان بسیاری از افسران فرزندان دهقانان و کارگران هستند.

این گرایش در بسیاری از کشورهای دیگر آسیا و آفریقا، از جمله کشورهای که در بلوک‌های نظامی امپریالیستی شرکت دارند، کمابیش برجسته است. برای نمونه در ایران در کنار مواضع ارتجاعی که همواره در ارتش مسلط بوده، یک گرایش ترقی‌خواه ملی نیز در ارتش وجود دارد. این گرایش، به ویژه در چگونگی جانبداری ارتش از مردم در جریان مبارزه خلق برای ملی کردن صنعت نفت از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۵۳ خود را بروز داد. پس از کودتای ارتجاعی سال ۱۹۵۳ در حدود ۶۰ نفر افسر اعدام و ۶۰۰ نفر دیگر به زندان افکنده شدند و چندین هزار افسر دمکرات به تدریج از خدمت کنار گذارده شدند. با وجود این به طوری که موضع‌گیری برخی افسران در جریان مبارزه بی‌امان علیه سلطنت در سال ۱۹۷۹ جلوه‌گر ساخت، ثابت شد که مختنق ساختن کامل این گرایش غیرممکن است.

در آمریکای لاتین، رده افسری در بسیاری از کشورها هنوز از نسل زمین‌داران بزرگ تشکیل می‌شود. اما در اینجا نیز، گرایش فزاینده‌ای به پر کردن صفوف افسران از نمایندگان اقشار متوسط وجود دارد. این گرایش در برخی کشورها تسلط یافته است. برای نمونه در پاناما، اغلب افسران گارد ملی از خرده بورژوازی و در بیش‌تر موارد از میان دانشجویان که برخی از آنان سابقاً در فعالیت‌های انقلابی شرکت داشته اند، برگزیده شده اند. در آرژانتین ۶۵٫۵ درصد کسانی که در سال ۱۹۷۳ در کالج ملی نظامی نام‌نویسی کردند از اقشار خرده بورژوازی بودند. مشخصاً هنگامی که از پیدایش و تشدید تضادها میان افسران «مسن» و «جوان» صحبت می‌شود، تضاد بین گروه‌های معین سنی مورد نظر به اندازه تضاد میان طبقات و اقشاری که میرنده اند و طبقات و اقشاری که قادر به

ایفای نقش مثبتی در جنبش آزادی‌بخش هستند، نمی‌باشد.

روش‌هایی که لنین برای تحلیل طبقاتی وقایع، از آنجمله امور نظامی ارایه داد کلیدی برای درک صحیح روندهایی است که در میان افسران ارتش‌های کشورهای از بند رسته در جریان می‌باشد. لنین پس از این که پیش‌نویس‌های نخستین کنفرانس نظامی و جنگی حزب را از نظر گذراند، بر اختلاف ریشه‌ای مواضع بلشویک‌ها، نمایندگان جناح اصیل انقلابی، و مواضع منشویک‌ها، نمایندگان گرایش اپورتونیستی تأکید کرد: «منشویک‌ها در باره ترکیب طبقاتی رده افسری، یا در باره نقش آن در طی تمام دوره انقلاب بورژوازی کلمه‌ای نمی‌گویند. جنبه اصلی قطع‌نامه بلشویکی هردوی این‌ها را ارزیابی می‌کند.»^۳

لنین علاوه بر تشریح عمومی جایگاه افسران در مراحل گوناگون جنبش‌های بخش موضع ایشان در متن شرایط مشخص تاریخی را نیز معلوم ساخت. برای نمونه، او میان روحیه انقلابی اشراف‌مآب افسران دسامبرست در سال ۱۸۲۵، روحیه انقلابی متعارف‌تر دمکراتیک و روشنفکر‌مآب افسران عضو سازمان نارودنایولیا (اراده خلق) در سال‌های دهه ۱۸۷۰ و موضع‌گیری ارتجاعی افسران در جریان نخستین انقلاب روس از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۰۷ تمیز قایل شد. در این دوره آخر، به جز در معدودی موارد استثنایی، افسران موضعی بورژوا-لیبرالی، رفرمیستی یا آشکارا ضدانقلابی اتخاذ کردند.^۴*

لنین دگرگونی در ترکیب اجتماعی افسران ارتش تزاری در جریان جگ جهانی اول را از نزدیک دنبال کرد و در رابطه با دورنمای روند انقلابی اهمیت بسیاری برای آن قایل شد. وی در تحلیل صف‌بندی نیروهای طبقاتی در روسیه در آستانه انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ و تأثیر شکست‌هایی که ارتش تزاری در جنگ متحمل شد، نوشت که این شکست‌ها «دستگاه فرتوت حکومت نظام کهنه را به لرزه انداخت و خشم همه طبقات اهالی را علیه آنان برانگیخت؛ این شکست‌ها ارتش را برانگیخت و به تصفیه بخش بسیار بزرگی از پرسنل فرماندهی قدیمی مرکب از اشراف سخت‌جان و عناصر بی‌اندازه فاسد بوروکرات انجامید و پرسنل جوان، تر و تازه، عمدتاً بورژوازی، متعارف‌تر و خرده بورژوا را جایگزین آنان ساخت.»^۵ لنین این تغییرات در ترکیب اجتماعی رده

افسری را پایه‌ای برای تشدید تضادها میان حکومت مطلقه و برخی بخش‌های رده افسری و وحدت میان نیروهای اجتماعی ناهمگن و پیوستن بهترین افسران به مبارزه علیه تزارسیم دانست.

شیوه لنین در تحلیل طبقاتی و برخورد مشخص تاریخی به حوادث کمک می‌کند تا از توان بخش‌های مختلف رده افسری ارتش در کشورهای از بند رسته در مرحله معاصر جنبش‌های ملی ارزیابی همه‌جانبه‌ای به دست داده شود.

در عین توجه به اهمیت سترگ جابه‌جایی‌های اجتماعی در میان افسران در بسیاری از کشورهای از بند رسته که امکان عینی اتحاد برخی افسران با نیروهای دمکراتیک را افزایش می‌دهد، همواره باید در نظر داشت که خرده بورژوازی همگن نیست و به همین دلیل در میان افسران، نیز، هم افرادی هستند که به پرولتاریا و دهقانان نزدیک و هم دیگری که از بخش‌های مرفه‌تر خرده بورژوازی برخاسته‌اند و، به همین دلیل، بیش‌تر در معرض نفوذ بورژوازی بزرگ، الیگارشی و امپریالیسم قرار دارند.

عدم ثبات مواضع سیاسی و جابه‌جایی در سمت‌گیری اجتماعی که مشخصه برخی افسرانی است که از میان خرده بورژوازی برخاسته‌اند، از همین امر ناشی می‌شود. دیکتاتوری نظامی عبدالکریم قاسم در عراق نمونه خوبی به دست می‌دهد: این رژیم در ابتدا با کمونیست‌ها همکاری کرد (در سال ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹)؛ سپس میان نیروهای چپ و راست توازنی به عمل آورد و عاقبت شروع به سرکوب سازمان‌های دمکراتیک کرد. تشبیت نیروهای دست راستی در مصر در نتیجه گرایش برخی اقشار خرده بورژوازی به مواضع هواداری از سرمایه‌داری و اتخاذ دیدگاه‌های محافظه‌کارانه و ارتجاعی را نیز می‌توان از همین زاویه بررسی نمود. این نحوه برخورد هم‌چنین توضیحی در مورد گرایش‌های قهقرایی به دست می‌دهد که در سیاست‌های مورد تعقیب رژیم‌های نظامی تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین متجلی است.

نمایندگان اقشار متوسط اهالی در برخی کشورهای از بند رسته، که افسران نیز در زمره آنان هستند، گاه در

معرض نفوذ بورژوازی قرار می‌گیرند. در برزیل به ویژه این روندها هم در میان عناصر خرده بورژوا و هم در میان عناصر بزرگ زمین‌دار ارتش در جریان است. در اندونزی، در جریان مسخ طبقاتی کل نظام «دمکراسی هدایت شونده»، بسیاری از افسران با منشاء خرده بورژوازی یک بخش ارتجاعی نظامی- بوروکراتیک تشکیل داده اند.

اما آنچه در بالا گفته شد، امکان رشد مواضع انقلابی- دمکراتیک در میان افسران کشورهای از بند رسته و نزدیک تر شدن آنان به جنبش کارگری و دهقانی را منتفی نمی‌سازد. بنابراین نمی‌توان ارزیابی کل رده افسری را با توجه به جلوه‌هایی از دیدگاه‌های محافظه کارانه و ضددمکراتیک برخی افسران در تعدادی از کشورهای از بند رسته موجه دانست و یا همه افسران را مدافع بورژوازی بوروکراتیک قلمداد کرد و به این ترتیب آنان را از زمره نیروهای محرک انقلاب رهایی‌بخش ملی در مرحله معاصر خارج نمود.

بنابراین توجه به منشاء اجتماعی افسران از اهمیت اساسی برخوردار بوده و نقطه شروعی برای ارزیابی دیدگاه‌ها و آمال سیاسی آنان می‌باشد. برای آن که تحلیلی همه‌جانبه به دست داده شود، لازم است عوامل گوناگون مؤثر در شکل‌گیری این دیدگاه‌ها و گرایش‌های موجود در جریان تکامل آن‌ها را در نظر گرفت. همه دلایل بر له این است که روند لایه‌بندی طبقاتی که در کشورهای از بند رسته هرچه برجسته‌تر می‌شود، تأثیر مستقیمی بر افسران می‌بخشد و به برخی قطب‌بندی‌ها در درون رده افسری می‌انجامد.

می‌توان پذیرفت که با توسعه انقلاب رهایی‌بخش ملی، این روند متناقص و پیچیده نیز تکامل خواهد یافت و بخش‌های مترقی ارتش در به انجام رساندن تحولات مبرم در ساختار اجتماعی و اقتصادی هرچه بیش‌تر درگیر خواهند شد. محافل نظامی دمکرات که در مرحله تاریخی معاصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در متن مبارزه اوج‌یابنده زحمتکشان برای آزادی ملی و اجتماعی قدرت را به دست می‌گیرند، نقش بسیار مهمی دارند. به همین دلیل مبارزه طبقاتی در کشور و در سراسر دنیا، در تحلیل نهایی، در تعیین موضع رده افسری در یک وضعیت مشخص نقش قطعی دارد.

نظریه پردازان امپریالیستی در رابطه با افزایش نقش ارتش در امور اجتماعی و سیاسی کشورهای از بند رسته غالباً مدعی می‌شوند که «انتقال قدرت به ارتش» نوعی قانونمندی است. برای نمونه جان ساموئل فیچ (John Samuel Fitch)، استاد علوم سیاسی در دانشگاه کلرادو (Colorado) معتقد است که «در آمریکای لاتین نیز به مانند آفریقا و آسیا، مداخله ارتش در سیاست قاعده است، نه استثناء»^۶ سایروس لئو سالزبرگر (Cyrus Leo Sulzberger) مفسر سیاسی آمریکایی آشکارا اعتراف می‌کند که ایجاد دیکتاتوری نظامی برای کشورهای از بند رسته «تقریباً یک ضرورت» است. او در مقاله خود «امور خارجی: ارتش در امور سیاسی آفریقا، آسیا» می‌نویسد که «آمریکایی‌ها دخالت ارتش در سیاست را نفرت‌انگیز می‌دانند» و با اصرار از دولت‌های غربی می‌خواهد مداخله ارتش در سیاست را در کشورهای تازه از بند رسته به فال نیک گرفته و از این وضعیت در «منارعه ایدئولوژیک با دنیای کبیر کمونیسم» بهره‌برداری نمایند.^۷ در مجموعه مقالات نقش ارتش در کشورهای توسعه نیافته تأکید می‌شود که ایالات متحده آمریکا باید از حاکمیت ارتش به عنوان یکی از تحولات ممکن که از سایر تحولات کم‌تر ناگوار است و شاید تنها نیروی مؤثر بازدارنده کمونیسم می‌باشد استقبال کند.^۸

نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که این قبیل دعاوی جز تکرار شعار دروغین بی‌طرفی سیاسی ارتش نیست. این شعار پوششی در خدمت بورژوازی امپریالیستی و مرتجعین بومی است که از نیروهای مسلح برای نیل به مقاصد طبقاتی خود استفاده می‌کنند و می‌کوشند مفاهیم ضد کمونیستی و ضددمکراتیک را به ایشان القاء کنند.

روندهای جاری در کشورهای از بند رسته را نمی‌توان تنها به فعال شدن موضع ارتش مختصر نمود. این روندها بسیار پیچیده‌ترند و پیش از همه با رشد مضمون اجتماعی انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی، افزایش نقش طبقه کارگر، تحکیم وحدت کارگران با دهقانان، فعال شدن توده وسیع اهالی و تأثیر فزاینده این فعالیت بر همه جنبه‌های امور اجتماعی رابطه دارند.

این امر نمونه‌وار است که در شماری از کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، طبقه کارگر و دهقانان با محافل نظامی انقلابی متحد شده اند تا ائتلافی از طبقات را شکل دهند که پایه اجتماعی حکومت را تشکیل می‌دهد.

در اسناد برنامه‌ای احزاب انقلابی - دموکراتیک آنگولا، موزامبیک، کنگو و جمهوری دموکراتیک خلق یمن، هدف عملی اعتلا بخشیدن به نقش طبقه کارگر و تحکیم اتحاد آن با دهقانان و سایر نیروهای انقلابی مشخص شده است. در این کشورها اقداماتی در دست اجراست تا راه ورود نمایندگان گروه‌های اجتماعی استثمارگر به ارگان‌های خلقی حاکمیت و عضویت آنان در احزاب حاکم سد شود. ترکیب اجتماعی احزاب حاکم و ارگان‌های حکومتی مرکزی و محلی در حال تغییر بوده و نسبت کارگران و دهقانان افزایش یافته است. به این ترتیب فرصتی فراهم آمده تا برخی از این کشورها متعاقباً از مرحله ساختمان ملی - دموکراتیک به مرحله‌ای نوین، پیشرفته‌تر، مرحله ایجاد دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک طبقه کارگر و دهقانان فرا رویند.

سقوط رژیم‌های مرتجع نظامی در تعدادی از کشورها حقایق بسیاری را روشن نموده است: این امر پی‌آمد جنبش توده‌ای، محدود شدن پایه اجتماعی نهادهای حکومتی و بحران در این نهادها، از جمله ارتش بوده است. در بولیوی دسته‌بندی مرتجع نظامی که به تازگی کودتایی را به انجام رسانده بود، در نتیجه عمل متقابل و قاطعانه توده وسیع اهالی و تضادهای حاد در درون نیروهای مسلح در پایان سال ۱۹۷۹ ناچار شد به یک عقب‌نشینی عجولانه دست زند. جنبش‌های خلقی باعث آن می‌شوند که مواضع اپوزیسیون و تضادها حتا در درون ارتش‌های رژیم‌های دیکتاتوری خود را بروز دهند.

هنگامی که از افزایش نقش ارتش در کشورهای از بند رسته صحبت می‌کنیم، باید عواملی را که در بالا خاطر نشان شد، به حساب آوریم. از یک طرف اشکال دولتی نوین به امکانی دست می‌یابند که مشخصه آن شرکت نیروهای مسلح در تحول مترقی است، ولی از طرف دیگر خطر اقدامات ضدانقلابی توسط افسران مرتجع نظامی، در اتحاد با امپریالیسم، نه تنها باقی می‌ماند، بلکه حتا تا اندازه‌ای افزایش می‌یابد.

افزایش نقش ارتش در امور اجتماعی و سیاسی در کشورهای از بند رسته به این معنی نیست که ارتش به خودی خود به نیروی اجتماعی خودکفا یا حتا حزب سیاسی متمایزی بدل شده است. توازن نیروها در ارتش به مثابه یک کل، بازتاب صف‌بندی نیروهای طبقاتی در چنین کشوری می‌باشد. بنابراین سؤال اساسی این نیست که آیا محافل

معین نظامی در امور سیاسی کشور خود چه نقشی، کوچک یا بزرگ، ایفاء می‌کنند، بلکه اینست که این محافل منافع چه کسانی را از پیش می‌برند و کدام اقشار و گروه‌های اجتماعی در پشت سر آنان ایستاده است. لنین پس از تحلیل تاریخچه جنبش انقلابی که توسط ترک‌های جوان (The Young Turks) در جریان انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه در میان قوای نظامی سازمان داده شده به این نتیجه رسید که این انقلاب نه یک پیروزی، بلکه «نصف پیروزی یا حتا کم‌تر» بود.^۹ او محدودیت این انقلاب را در این واقعیت دید که «ضعیف است ... توده‌های مردم را به عمل حقیقتاً مستقل بر نمی‌انگیزد... دشمن مبارزه پرولتری است.»^{۱۰} به گفته لنین، در این انقلاب، درست به مانند انقلاب ۱۹۱۰ در پرتغال «توده مردم، اکثریت قاطع آنان ... فعالانه، مستقلاً، با خواسته‌های اقتصادی و سیاسی خودشان به هر میزان قابل توجهی قد علم» نکردند.^{۱۱} به عبارت دیگر، لنین پشتیبانی مردم را ضامن موفقیت اقدامات محافل نظامی به حساب آورد و باین ترتیب این محافل را مستقیماً به وجود یک پایه اجتماعی قوی وابسته دانست.

هم‌ارز گرفتن کودتاهای نظامی ارتجاعی با کودتاهای نظامی مترقی مطلقاً اشتباه است. این کاری است که نظریه‌پردازان بورژوازی غالباً انجام می‌دهند تا منکر آن شوند که محافل نظامی میهن‌پرست و دمکراتیک در کشورهای از بند رسته می‌توانند نقش مثبتی ایفاء کنند و واقعاً هم چنین نقشی را ایفاء می‌نمایند؛ یا این که به این ترتیب می‌خواهند رابطه عینی موجود میان اقدامات این محافل با جنبش خلقی را مورد تردید قرار دهند. برای نمونه، پروفیسور آمریکایی آرچی نورمن سولبرگ (Norman Solberg Archy) معتقد است که شخصیت‌های سیاسی و ارتش اهداف یگانه‌ای را دنبال می‌کنند: حفظ نظم، ثبات رژیم، وحدت ملی و مدرنیزاسیون جامعه. اگر رژیم غیرنظامی که این اهداف را در پیش می‌گیرد، خود را در بن‌بست ببیند، به گفته او دخالت ارتش گریزناپذیر است.^{۱۲} از طرف دیگر، یکی از محققین انگلیسی، ویلیام گوتتریج (William Gutteridge)، ادعا می‌کند که در آفریقا کودتاهای نظامی «بر ساختار بنیادی اقتصادی و اجتماعی کشورها تأثیر کمی داشته است» و «آن‌ها انقلابی به معنی حقیقی کلمه نیستند و اساساً به هیچ میزانی نیز بیانگر محرومیت هیچ کدام از اقشار جامعه نمی‌باشند.»^{۱۳} در هر دو مورد، این نویسندگان در باره سمت‌گیری اجتماعی متضاد فعالیت‌های محافل نظامی مرتجع و مترقی یک کلمه هم نمی‌گویند.

چگونه می‌توان در باره تحلیل عینی اوضاع واقعی امور سخن گفت وقتی برای نمونه شخصیت برجسته‌ای همچون آموس پرلموتر (Amus Perlmutter)، پروفیسور علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه آمریکایی (واشنگتن) هیچ تأملی ندارد که هم ارتش‌های ملی رهایی‌بخش و هم متجاوزین اسرائیلی و حتا دارودسته نازی‌های آلمانی را در یک مقوله یگانه اجتماعی «سربازان انقلابی» جای دهد.^{۱۴}

وقوع کودتاهای نظامی خودبه‌خودی در روند سیاسی بسیاری از کشورها پدیده‌ای تازه و غیرعادی نیست. برای نمونه، در آمریکای لاتین طی ۱۵۰ سال گذشته تقریباً ۶۰۰ کودتا با شرکت ارتش صورت پذیرفته است. این کودتاها، در واقع یک شکل نمونه‌وار دست به دست گشتن قدرت بودند. اما در گذشته کودتای نظامی عموماً به انتقال قدرت از یک گروه به گروه دیگری از طبقات حاکم می‌انجامید و آشکارا علیه مردم متوجه بود، در حالی که امروزه، در شرایط معینی، این کودتاها ممکن است به اهداف مبارزه علیه رژیم‌های ارتجاعی خدمت کنند.

اقدامات محافل نظامی میهن‌پرست و دمکراتیک که بازتاب نارضایتی توده وسیع اهالی از سیاست‌های ارتجاعی مورد تعقیب دسته‌بندی حاکم در پیوند نزدیک با استعمارگران است، ممکن است تحول انقلابی را شدت بخشد. بنابراین، این محافل به یکی از نیروهای محرک پشتیبان انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی و دمکراتیک تبدیل می‌شوند و وحدت کیفیتاً نوین خلق و ارتش در مبارزه‌شان علیه رژیم‌های ارتجاعی و مبارزه ایشان برای انجام تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی در جهت منافع اکثریت قاطع ملت را جلوه‌گر می‌سازند.

نقش ارتش در کشورهای از بند رسته‌ای که به راه تحولات ضروری گام برمی‌دارند

سمت‌گیری سوسیالیستی به مثابه یک گرایش سیاسی ترقی‌خواهانه در کشورهای جوان آسیا و آفریقا، پی‌آمد ژرفش و تشدید خصلت‌های اجتماعی جنبش رهایی‌بخش ملی است. این واقعیت که خلق‌هایی که یوغ استعمار را به دور انداخته‌اند هرچه بیش‌تر به سمت‌گیری سوسیالیستی روی می‌آورند و نیز موفقیت‌های این خلق‌ها در این سمت‌گیری تأییدی بر دکترین علمی در باره امکان رشد غیرسرمایه‌داری است. پیدایش کشورهای با سمت‌گیری

سوسیالیستی منعکس کننده سمت تکامل اجتماعی کشورهای از بند رسته می‌باشد که از اهمیت بنیادی برخوردار است. پیدایش این کشورها هم‌چنین افق‌های تازه‌ای را که پیش روی بسیاری از خلق‌ها گشوده می‌شود و امید آنان برای از بین بردن استثمار، فقر و ستم را بازمی‌تابد.

دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی از راه‌های بسیار متفاوتی تشکیل می‌شوند؛ اما با این وجود در همه این کشورها ارتش در تسخیر انقلابی قدرت دولتی و انجام تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی نقش بزرگی دارد. در برخی کشورها مبارزه مسلحانه علیه استعمارگران و مرتجعین بومی امکان در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری را فراهم می‌آورد و در سایر کشورها، این امکان پی‌آمد عملیات مسلحانه محافل نظامی دمکرات به منظور سرنگونی رژیم‌های ارتجاعی است. یک رژیم ملی-دمکراتیک حتا اگر راه رشد غیرسرمایه‌داری را از طریق نسبتاً مسالمت‌آمیز در پیش گرفته باشد، برای دفاع از نظام اجتماعی-سیاسی خود در مقابل امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی همواره به پشتیبانی ارتش نیازمند است.

طی ۲۵ سال گذشته محافل نظامی و دمکرات و میهن‌پرست در آغاز تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی به ویژه در آسیا و آفریقا شرکت فعال داشته‌اند. در این کشورها مبارزه رهایی‌بخش ملی هر چه بیش‌تر به مبارزه‌ای علیه روابط استثمار، هم‌فئودالی و هم‌سرمایه‌داری، تبدیل می‌شود.

افغانستان و اتیوپی گویاترین نمونه‌های تحول مهمی هستند که طی سال‌های اخیر در شناخت و موضع‌گیری پرسنل نظامی به وقوع پیوسته است. فعالیت‌های ارتشیان ترقی‌خواه زمینه لازم برای انجام تحولات عمیق در امور اجتماعی و سیاسی این کشورها را فراهم آورد و به این ترتیب چشم‌اندازهای وسیعی فراروی ساختمان جامعه‌ای نوین به دور از استثمار فرد از فرد گشوده شد.

ویژگی انقلاب افغانستان در این بود که حزب دمکراتیک خلق آن را رهبری کرد و افسران دمکرات که ارتش را علیه رژیم فئودالی بر پا داشتند، آن را بانجام رساندند.

شورای انقلاب و حکومت دمکراتیک خلق افغانستان برای دگرگونی‌های مترقیانه اجتماعی و اقتصادی در جهت منافع زحمتکشان برنامه وسیعی را تصویب کرده و هم‌اکنون در دست اجرا دارند. در این برنامه، حذف روابط دست‌وپا گیر نیمه فئودالی در روستاها، شروع اصلاحات ارضی و توزیع عادلانه زمین از اهم وظایف تلقی شده است. پاکسازی دستگاه دولتی از ضدانقلاب و عناصر ضددمکراتیک، تقویت ارتش رهایی‌بخش ملی و تأمین حقوق وسیع و برابر برای افسران و افراد نظامی میهن‌پرست، پیش از همه شرکت فعال آنان در امور اجتماعی و سیاسی کشور، از مهم‌ترین اقدامات اجتماعی، اقتصادی است که جمهوری دمکراتیک افغانستان آغاز نموده است. این امر نمونه‌وار است که یکی از نخستین فرمان‌های صادره توسط این حکومت دمکراتیک یعنی فرمان توزیع برابر مواد خوراکی میان کارکنان و کارگران دولتی، پرسنل ارتش را نیز شامل می‌شود.

در مرحله نوین انقلاب آوریل که در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۷۹ آغاز شد، کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حکومت جمهوری دمکراتیک خلق افغانستان برای تقویت ارتش، که در انجام انقلاب آوریل نقش قاطعی ایفاء نمود و اکنون به دفاع از منافع زحمتکشان برای دفع متجاوزین بیگانه و تحکیم بیش‌تر همه نیروهای میهن‌پرست در نواحی مختلف کشور دستجات مقاومت تشکیل شده است.

در اتیوپی، ارتش و جناح انقلابی-دمکراتیک آن پیش‌تاز جنبش رهایی‌بخش بودند که وسیع‌ترین اقشار اهالی را به حرکت درآورد. در سال‌های دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ بسیاری از مردم به هواداری از سرنگونی نظام فئودالی-سلطنتی به صفوف ارتش پیوستند. اما لایه‌بندی طبقاتی در نیروهای مسلح تفاوت بسیار مواضع ایدئولوژیکی و سیاسی ایشان را از پیش تعیین می‌کرد: این طیف از یک طرف سلطنت‌طلبان میانه‌رو در میان اکثریت ژنرال‌ها و افسران ارشد و از طرف دیگر مارکسیست‌ها در میان افسران جزء و سربازان را در بر می‌گرفت. در نتیجه قطب‌بندی نیروها، افسران انقلابی-دمکراتیک پیش افتادند و این امر به فرارویی تدریجی انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی به انقلاب ملی-دمکراتیک منجر شد. در اتیوپی سوسیالیستی، شورای اداری موقت نظامی و حکومت موقت نظامی در حال حاضر اصلاحات ارضی ریشه‌ای را به انجام می‌رسانند؛ حق کارگران برای شرکت در اداره مؤسسات صنعتی و تجاری تضمین شده است و اقدامات دیگری برای فعال کردن توده وسیع اهالی به عمل آمده

است. امر سازماندهی حزب پیشاهنگی که انقلاب ملی - دمکراتیک را رهبری کند، مورد توجه قرار گرفته است.

ایجاد ارتش نوین بر پایه کادرهای ترقی‌خواه نظامی و دستجات مسلح کارگران و دهقانان وظیفه بزرگی است که انقلاب با آن روبه‌روست. برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک اتیوپی تأکید می‌کند که نیروهای مسلح و پلیس با روحیه سوسیالیستی آموزش خواهند دید تا وظایف خود را انجام دهند و از رفاه و امنیت اهالی کشور پاسداری کنند. برای شرکت فعال ارتش و نیروی پلیس در روند تولید و در امر تکامل برخی نواحی در زمان صلح تدابیری اندیشیده شده است. در همین زمان، توده‌ها نیز مسلح می‌شوند و نحوه به کار بردن اسلحه را می‌آموزند.

در جمهوری دمکراتیک خلق یمن نیز موضع‌گیری ارتش در امر تکامل پیگیرانه انقلاب ملی - دمکراتیک که با خیزش ضدامپریالیستی در اکتبر سال ۱۹۶۳ شروع شد، بسیار سازنده بوده است. نیروهای دمکراتیک جمهوری دریافتند که در اوضاعی که پس از کسب استقلال ملی در سال ۱۹۶۷ در کشور پدید آمده بود، اخراج عناصر راست از پست‌های رهبری در جبهه ملی (یک سازمان سیاسی) و دستگاه دولتی نظامی و غیرنظامی و از بین بردن روابط نظامی - بوروکراتیک تنها راه تثبیت قدرت دمکراتیک خلق بود. محافل نظامی دمکرات از انتقال قدرت به نیروهای چپ در سال ۱۹۶۸ پشتیبانی کردند و به این ترتیب راه را بر گسترش گرایش‌های راست که در کار تشکیل دولتی بوروکراتیک از نوع نواستعماری بودند، سد کردند و در سال ۱۹۷۸ برای دفع تلاش‌های کودتایی یک گروه‌بندی اپورتونیست ماجراجو به خلق پیوستند.

اخیراً، اصلاحات ارضی و برخی گام‌ها در راه دولتی کردن در وارد آوردن ضربه به نیروهای ستمگر و استثمارگر شهر و روستا نقش اساسی داشته است. طبقه اشراف فئودال و بورژوازی کمپرادور حذف شده و تعاونی‌ها سازمان یافته‌اند. دستگاه دولتی بازسازی شده و ارتش نوین خلق و دستجات میلیشیای مردمی و گروه‌های دفاع غیرنظامی شکل داده شده‌اند. سازماندهی حزب سوسیالیست یمن در اواخر سال ۱۹۷۸ از اهمیت قطعی برخوردار بود. این حزب سریعاً به نیروی راهبر و هدایت‌گر جامعه یمن جنوبی تبدیل شد.

ارتش در پویه‌های اجتماعی و سیاسی جاری در جمهوری خلق کنگو نیز فعال است. اگر چه ارتش در جریان مبارزه خلق علیه رژیم نواستعماری در سال ۱۹۶۳ اساساً بی‌طرف ماند، ولی بعداً هسته انقلابی ارتش در از هم پاشیدن طرح‌های ارتجاعی و تحکیم و تقویت سمت‌گیری سوسیالیستی برای توسعه کشور فعالانه شرکت کرد. اکنون ارتشی واقعاً نوین، با مشارکت واحدهای ارتش قبلی و دسته دفاع غیرنظامی، تحت رهبری حزب کارکنان تشکیل یافته است.

در آنگولا، موزامبیک و سایر مستعمرات پیشین پرتغال که پس از مبارزه مسلحانه طولانی علیه استعمارگران استقلال خود را به دست آوردند، ارتش نیروی پشتیبان قابل اعتمادی برای رژیم‌های انقلابی، دمکراتیک می‌باشد. احزاب انقلابی-دمکراتیک این کشورها، جنبش مردمی برای آزادی آنگولا (مپلا)، حزب کارگران و جبهه آزادی‌بخش موزامبیک-پرسنل نظامی را فعالانه به ساختمان زندگی نوین جلب کرده اند.

در کشورهایی از قبیل جمهوری خلق بنین و جمهوری دمکراتیک ماداگاسکار که اخیراً رژیم‌های نظامی دمکراتیک و میهن‌پرست در آنها تشکیل شده اند نیز ارتش در سمت‌گیری در جهت راه رشد غیرسرمایه‌داری نقش مهمی ایفا کرده است.

علی‌رغم همه تفاوت‌های موجود در شرایط این کشورها و در خود ارتش‌های آنها، این واقعیت هم‌چنان آشکار است که در همه این کشورها نمایندگان انقلابی، دمکراتیک نیروهای مسلح انجام دگرگونی‌های مترقیانه‌ای را رهبری می‌کنند که سمت‌گیری سوسیالیستی را به تحقق می‌پیوندد.

بهبود امور اقتصاد ملی، انجام اصلاحات مترقی در روستا، تحکم و افزایش سهم دولت در صنایع، نوسازی ساختارهای سیاسی و اداری و دستیابی به استقلال واقعی در روابط خارجی از جمله این دگرگونی‌هاست. اسناد برنامه‌ای انقلاب‌های بنین و ماداگاسکار بازسازی ارتش در راستای سیاست‌های دمکراتیک را در دستور روز قرار داد تا ارتش بتواند به وظایف نوینی که پیش رو دارد پردازد.

تلاش رژیم‌های انقلابی - دموکراتیک برای گسترش پایه اجتماعی‌شان نمونه‌وار است. این رژیم‌ها اگرچه در نتیجه کودتاهای نظامی بر سر کار آمدند، اما شیوه صرفاً نظامی اداره امور را به تدریج کنار می‌گذارند. در سال ۱۹۷۶، حزب انقلاب خلق در بنین تأسیس شد؛ این حزب برای بنین سازمانی سیاسی از نوع کاملاً نوینی است. در جمهوری دموکراتیک ماداگاسکار نیز احزاب دموکراتیک بانفوذ، اقدامات مشترکی به عمل می‌آورند.

طی کم و بیش ده سال گذشته گرایش‌های میهن‌پرستانه و دموکراتیک در نیروهای مسلح تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین ظهور کرده است. بیش‌تر این کشورها در اوایل قرن نوزدهم به استقلال سیاسی دست یافتند و مدتی بسیار طولانی در راه رشد سرمایه‌داری پیش رفتند؛ اما این کشورها امروزه با وظیفه نیل به حق حاکمیت ملی و استقلال واقعی روبه‌رو هستند.

در اینجا جنبش ملی - دموکراتیک با مبارزه طبقاتی سختی علیه استثمار سرمایه‌داری، پیش و بیش از همه علیه انحصارات خارجی و بومی و علیه زمین‌داران بزرگ درگیر است.

در این شرایط، پیدایش رژیم‌های نظامی ضدامپریالیستی با سمت‌گیری مترقی در برخی کشورهای آمریکای لاتین تصادفی نیست. این بخشی از موج گسترده ضدامپریالیستی و دموکراتیکی است که از زمان انقلاب پیروزمند کوبا آمریکای لاتین را در بر گرفته و علی‌رغم مقاومت سرسختانه امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی توان بیش‌تری می‌یابد.

حکومت نظامی که در سال ۱۹۶۸ در پرو به قدرت رسید از نخستین نمونه‌های این نوع رژیم‌ها بود. این حکومت در مراحل اولیه موجودیت خود بسیاری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به عمل آورد. متأسفانه این حکومت نتوانست با زحمتکشان متحد شود. افسران که دیدگاه‌های خرده بورژوازی داشتند، در پی جلب حمایت زحمتکشان برنیامدند و هیچ‌یک از اهرم‌های اداری را نیز به آنان واگذار نکردند. آنان خود را «ناجیانی» می‌شمردند که امر تحول جامعه «از بالا» بدون هیچ کمکی از سوی دیگران، به ایشان تفویض شده بود. بسیاری از آنان کمونیست‌ها

را نه به عنوان متحدین، بلکه به عنوان مخالفین خود، حزب رقیب، ارزیابی می‌کردند.

این امر باعث آن شده که از سال ۱۹۷۵ رژیم نظامی تدریجاً از مواضع انقلابی به مواضع بورژوا-رفرمیستی بغلطد. حکومت در عرصه اقتصادی برخی اقدامات ارتجاعی به عمل آورده و به تهاجم وسیعی علیه حقوق زحمتکشان دست زده است. آنان در راه جنبش اعتصابی مانع ایجاد کرده، بسیاری از رهبران اتحادیه‌های صنفی را بازداشت نموده و به این ترتیب انزوای خود از طبقه کارگر و توده وسیع اهالی را شدن بخشیده اند.

مسائل مشابهی، در درجه اول عدم پیوند با توده‌ها، مشخصه خط سیاسی بوده که رژیم‌های نظامی در اکوادور و هندوراس دنبال می‌کنند. در این کشورها نیز در اوایل دهه ۱۹۷۰ گرایش‌های ضدامپریالیستی، اگر چه به درجه‌ای کم‌تر از پرو به چشم می‌خورد.

در پاناما، روند ضدامپریالیستی با شرکت توده‌ها در انجام دگرگونی‌های مترقی که افسران میهن‌پرست آغاز کردند، با موفقیت بیشتری به پیش می‌رود. در این کشور اشکال ابتدایی حکومت خلق پدیدار و قوانین ضدکمونیستی ملغا شد و برای ایجاد یک جبهه سیاسی ضدامپریالیستی که نماینده گرایش‌های عمده ضدامپریالیستی کشور باشد فرصت عینی فراهم آمده است. اگرچه هنوز گارد ملی نیروی پاسدار تداوم روند انقلابی شناخته می‌شود، اما یک حکومت غیرنظامی تشکیل شده است.

وقایع کشورهای آمریکای لاتین به رهبری رژیم‌های نظامی مترقی ثابت می‌کنند که دگرگونی‌های انقلابی بدون شرکت فعال مردم در عملی ساختن آن‌ها به موفقیت نمی‌انجامد. در عین حال، نادرست است که امکانات بالقوه و ذاتی رژیم‌های نظامی را منکر شویم و امکان تکامل افسران مترقی به مواضع طبقه کارگر و همه زحمتکشان و نزدیک‌تر شدن آنان به جنبش خلق بر پایه مبارزه‌ای مشترک علیه امپریالیسم، کلان زمین‌داران و سرمایه انحصاری را رد کنیم.

به گواه تجربه، درهم شکستن ماشین دولتی که از گذشته استعماری یا نیمه استعماری به ارث رسیده و هم‌چنین بازسازی بنیادی نیروهای مسلح در راستای سیاست‌های دمکراتیک برای شرکت ارتش در تحولات مترقی اهمیت قطعی دارد. فراموش کردن این نکته به معنی به مخاطره افکندن دست‌آوردهای روند انقلابی است. نمونه‌ای بی‌اوریم: در مصر، بعد از این که اعضای میهن‌پرست ارتش به پشتیبانی توده کثیر اهالی انقلاب سال ۱۹۵۲ را به انجام رساندند، ماشین دولتی فرتوت درهم شکسته نشد، زیرا رهبران انقلاب هوادار اقدامات تدریجی برای تغییر روابطی چند در دستگاه دولتی بودند. حتا در سال ۱۹۶۱ در حالی که برخی اصلاحات ضد سرمایه‌داری در کشور در دست اجرا بود، نیروهای مسلح دست نخورده باقی ماندند و پست‌های فرماندهی در دست فرزندان خانواده‌های ثروتمند بورژوا رها شد؛ و قابل درک است که اینان نمی‌توانستند هیچ اقدام ترقی‌خواهانه‌ای به انجام رسانند. همه این عوامل عمدتاً پیروزی گرایش‌های هوادار سرمایه‌داری را در این کشور مقدر ساخت.

نیروهای میهن‌پرست در کشورهای از بند رسته هر چه بیش‌تر به این نتیجه می‌رسند که در هم شکستن ماشین دولتی فرتوت و بازسازی بنیادی ارتش در راستای سیاست‌های دمکراتیک برای تحکیم اقدامات ترقی‌خواهانه در امور اجتماعی و اقتصادی و ایجاد پایه قابل اعتمادی جهت پاسداری از دست‌آوردهای انقلابی اساسی است.

محافل مترقی ارتش و مبارزه در راه دگرگونی‌های دمکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری

امروزه، در کشورهای سرمایه‌داری مبارزه طبقه کارگر و سایر نیروهای دمکراتیک و ضدانحصاری علیه ارکان اصلی سرمایه انحصاری شدت بسیاری یافته است. اقشار اجتماعی هرچه وسیع‌تری به ضرورت تاریخی جایگزینی سرمایه‌داری با جامعه سوسیالیستی مبنی بر منافع هر خلق، پی می‌برند.

این همه به علاوه برخی جابه‌جایی‌ها در ترکیب اجتماعی ارتش‌های کشورهای سرمایه‌داری فرصت‌های تازه‌ای ایجاد می‌کند تا نه فقط سربازان، بلکه هم‌چنین افسران دمکرات به مبارزه برای محدود ساختن حاکمیت انحصارات و غلبه بر این حاکمیت جلب شوند و دگرگونی‌های ریشه‌ای اجتماعی، اقتصادی صورت پذیرد. از طرف دیگر

ژرفش بیش‌تر بحران عمومی سرمایه‌داری و بالا گرفتن عدم ثبات سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری به مبارزه علیه گرایش‌های ارتجاعی و قدرت‌طلبانه در درون دسته‌بندی‌های نظامی امپریالیستی اهمیت مرکزی می‌بخشد.

ناگفته پیداست که کل نظام دولتی سرمایه‌داری با شبکه پیچیده ماشین نظامی - بوروکراتیک آن و میلیتاریسمی که همه سوراخ سنبه‌های جامعه بورژوازی را پُر می‌کند، مشوق حفظ نیروهای مسلح به مثابه ابزار و مهار اصلی طبقات استثمارگر است.

رده‌های فوقانی افسران در ارتش‌های کشورهای سرمایه‌داری پیوندهای نزدیک طبقاتی، شعلی، خانوادگی و غیره با صاحبان مشاغل بزرگ دارند. به منظور حفظ پست‌های فرماندهی ارتش در درست طبقات مسلط، اصل طبقاتی، در گزینش افراد رده افسری به دقت رعایت می‌شود. برای نمونه، در رده افسری نیروهای زمینی ایالات متحده ۹۵ درصد افراد از اқشار بورژوازی برخاسته اند؛ از این عده ۳ درصد فرزند به اصطلاح «محافل فوقانی» - برگزیدگان تجاری و صنعتی حاکم، ۴۷ درصد از «طبقات متوسط فوقانی» - مدیران مؤسسات بزرگ، مدیران کل و محافل فوقانی نظامی و ۴۵ درصد از «طبقات متوسط» - تجار ثروتمند، مزرعه‌داران، صاحبان مؤسسات کوچک و کارمندان عالی‌رتبه هستند. تنها ۵ درصد افسران از خانواده کارگران کارخانه‌ها یا ادارات هستند. در نیروهای مسلح بریتانیا ۹۵ درصد افسران از طبقات «متوسط فوقانی» و «فوقانی» و بقیه ۵ درصد از «جامعه فوقانی» برخاسته اند. ۹۳ درصد ژنرال‌ها و کلنل‌های ارتش آلمان فدرال از طبقات استثمارگر و ۷ درصد مابقی از میان روشنفکران برخاسته اند. ۵ تا ۷ درصد بقیه افسران از فرزندان رده‌های فوقانی بورژوازی و «ملاکان متوسط» نزدیک به آنان، ۱۰ درصد از فرزندان روشنفکران و تنها ۱۵ درصد از فرزندان کارگران کارخانه‌ها و ادارات تشکیل می‌شود.

درست است که در اثر انقلاب علمی و فنی، محافل حاکم و فرماندهی ارتش ناگزیرند نمایندگان اқشار متوسط، روشنفکران، دانشجویان و گاه حتا کارگران را به رده افسری راه بدهند؛ با این وجود این افراد، قاعدتاً به مؤسسات مشهور آموزش نظامی که کاردهای لازم برای پست‌های عالی فرماندهی را تربیت می‌کنند، پذیرفته نمی‌شوند و به این ترتیب این زمره افسری بر مبنای اصول طبقاتی متمایز می‌شود.

گرایش فزاینده به تکمیل صفوف افراد ساده و درجه‌داران با نفرات مزدور در زمان صلح، ماهیت ضد مردمی ارتش‌ها را به بهترین شکل نشان می‌دهد. این امر امکان می‌دهد با دقت بیش‌تری پرسنل بر پایه طبقاتی برگزیده شوند و در نتیجه بتوان به قوای نظامی به مثابه ابزار حاکمیت سرمایه اعتماد سیاسی بیش‌تری داشت. حتا در ارتش‌هایی که با خدمت وظیفه عمومی شکل می‌گیرند، گرایش آشکاری وجود دارد که برخی رده‌ها را با اجیر کردن مزدور پُر نمایند. در حالی که اشخاصی که به خاطر دیدگاه‌های مترقیانه‌شان شناخته شده‌اند و به این دلیل برچسب «بالقوه خطرناک» بر آنان زده شده از دخول به واحدهای نظامی منع شده‌اند. این دلیل دیگری است بر له این‌که محافل مرتجع وحشت دارند که آموزش نظامی سیستماتیک زحمتکش‌ان پی‌آمدهای ناخواسته‌ای برای نخبگان حاکم به بار آورد و مهارت‌های اصلی آن را تضعیف کند. در آموزش جنگی و ایدئولوژیک نیروهای مسلح شیوه‌های حفظ «امنیت داخلی» یعنی سرکوب جنبش آزادی‌بخش و دمکراتیک اهمیت مرکزی هرچه بیش‌تری می‌یابند.

اما همه این‌ها به این معنی نیست که مقتدر این بوده که در کشورهای سرمایه‌داری ارتش به عنوان نیروی ضربتی محافل ارتجاعی باقی بماند و نیروهای دمکراتیک قادر نباشند ارتش، یا حداقل بخشی از آن را به جانب خود جلب کنند.

دیالکتیک تکامل سرمایه انحصاری- دولتی ثابت می‌کند که رویارویی دو نظام اجتماعی- سیاسی متضاد در جریان انقلاب علمی و فنی نقشه‌های نیل به ثبات پایدار در کشورهای سرمایه‌داری را عقیم و آشتی‌ناپذیری اجتماعی را تشدید می‌کند. این امر هم در رشد تضاد میان کار و سرمایه و هم در تشدید آشتی‌ناپذیر منافع اکثریت قاطع ملت با منافع الیگارشی مالی تجلی می‌یابد. دهقانان، روشنفکران، دانشجویان و اقشار متوسط شهرنشینان در کنار طبقه کارگر در مبارزه علیه قدرت مطلقه انحصارات نقش هر چه فعال‌تری بر عهده می‌گیرند و به این ترتیب از پایه اجتماعی سرمایه انحصاری کاسته می‌شود.

ارتش که خود زاینده نظام استثمار و روابط سلطه‌جویانه و منکوب‌گرانه آن است، تضادهای طبقاتی، ملی و سایر

تضادهای موروثی این نظام را به شیوه خاصی بازمی‌آفریند. این امر از پیش تعیین می‌کند که در شرایط معین، به ویژه در دوران وخامت اوضاع داخلی و در جریان بحران‌ها، رده‌ها و گروه‌های جداگانه ارتش چه موضعی اتخاذ کرده و به چه اقداماتی دست خواهند زد.

برای نمونه، این موضوع موجب آن شد که مواضع ضدجنگ، تضادهای طبقاتی و ستیزهای نژادی در ارتش ایالات متحده در جریان جنگ تجاوزگرانه ویتنام تا حد معینی رشد نماید. اوج‌گیری جنبش در راه حقوق مدنی و بازسازی خدمت نظامی در ارتش‌های بسیاری از کشورها در راستای سیاست‌های دمکراتیک را نیز می‌توان پی‌آمد همین امر دانست. اگرچه در برخی موارد چنین اقداماتی به طور خودبه‌خودی بالا می‌گیرند و از نظر سیاسی ناپخته اند، اما افراد و درجه‌داران ارتش‌های سرمایه‌داری، که غالباً کارگزاران یا دهقان‌زاده اند، هرچه بیش‌تر آگاه می‌شوند که منافع آنان با منافع سرمایه کلان و نمایندگان آن در نیروهای مسلح مستقیماً در ستیز است.

این موضوع تاحدی در مورد کادرهای افسری، به ویژه درجه‌های پایین آنان، نیز مصداق دارد. ورود نمایندگان اقشار متوسط، روشنفکران و دانشجویان محدوده اجتماعی رده افسری را وسیع‌تر می‌سازد. این اقشار هرچه بیش‌تر مورد استثمار سرمایه بزرگ واقع می‌شوند و موضعی که اتخاذ می‌کنند بر دیدگاه‌ها و فعالیت‌های برخی افسران نفوذ هرچه بیش‌تری می‌بخشد. مثلاً حزب کمونیست فرانسه در تحلیل توازن قدرت در کشور خاطرنشان می‌سازد که در حال حاضر سرمایه کلان، اقشار اجتماعی گوناگونی را وسیعاً استثمار می‌کند و این اقشار می‌توانند بر پایه منافع مشترک با هم متحد شده و گرد هم آیند. اقشار مورد اشاره عبارتند از توده کثیر مزدبگیر، مزرعه‌داران کوچک و متوسط، پیشه‌وران و تجار، صاحبان مؤسسات کوچک و متوسط و ارتش؛ اگرچه این آخری لایه اجتماعی معینی را تشکیل نمی‌دهد. این اقشار هم‌چنین به دگرگونی‌های دمکراتیک علاقه‌مندند.

افسرانی که از اقشار متوسط و بینابینی اهالی برخاسته اند، مواضع بی‌ثباتی اجتماعی و نارضایتی را که با انفراد ایشان در درون صفوف افسران ژرف‌تر می‌شود به همکارانشان منتقل می‌کنند. این زمره از افسران به علت عدم تجانس و بی‌ثباتی اجتماعی اقشار میانه جامعه که نمایندگی آنان را دارند، در ارتش مواضع بسیار متفاوتی را اتخاذ

می‌کنند. برخی از آنان در مشاغل خود بسیار ذوق زده اند و برای کسب افتخار سر از پا نمی‌شناسند. گروهی از این افسران مواضع افراطی راست، فاشیست‌مآبانه، اتخاذ می‌کنند در حالی که گروهی دیگری دیدگاه‌های ماوراء چپ را می‌پذیرند و نظریات دمکراتیک را قبول می‌کنند. این دلیل مقنعی است برله این که رده افسری در کشورهای سرمایه‌داری را به هیچ‌وجه نمی‌توان ارگان یکپارچه‌ای دانست و در این رده نیز هم‌روند با قطب‌بندی نیروهای طبقات کشور لایه‌بندی ژرفی در حال وقوع است.

تحکیم وحدت طبقه کارگر با بخش‌های متوسط اهالی فرصت‌های تازه‌ای را فراهم می‌آورد تا این وحدت به بخش قابل توجهی از نیروهای مسلح نیز گسترش یابد. همکاری با این بخش از قوای نظامی ممکن است، به نوبه خود، وحدت میان طبقه کارگر و بخش‌های متوسط را تحکیم بخشد که در تحلیل نهایی می‌تواند به انجام موفقیت‌آمیز تحولات مبرم انقلابی بیانجامد.

مواضع دمکراتیک و هواداری از اپوزیسیون که در میان اعضای ارتش‌های سرمایه‌داری وجود دارد، به طور نمونه در رژیم‌های فاشیستی با توان ویژه‌ای تجلی یافته است. در این رژیم‌ها استیلای سرمایه اشکال به ویژه سهمناکی یافته و مقاومت ملی سرتاسری از جمله مقاومت در ارتش را برانگیخته است.

در این زمینه تحولات پرتغال در خور توجه است که از یک طرف، نمایانگر امکان اتحاد خلق با محافل انقلابی، دمکراتیک ارتش در سرنگونی رژیم فاشیستی و نیل به تحولات مبرم دمکراتیک بوده و از طرف دیگر، یک بار دیگر ضرورت تقویت همه‌جانبه این اتحاد و تحکیم مواضع نیروهای چپ در میان قوای نظامی و سازماندهی برای دفع قاطعانه دسایس عناصر راست و محافظه‌کار را ثابت کرده است.

برنامه حزب کمونیست پرتغال در سال ۱۹۶۵ چشم‌اندازهای توسعه و رشد انقلابی را معلوم ساخت و به برخی دگرگونی‌ها در روحیه عمومی قوای نظامی اشاره کرد، مردم را در جهت یک خیزش ملی مسلحانه سمت داد که بخش قابل توجهی از نیروهای مسلح می‌باید یا در آن شرکت می‌جست یا موضع بی‌طرفی اتخاذ می‌کرد. بنابراین

انتظار می‌رفت که به این ترتیب وقایع چنان سیری پیدا کنند که ارتش، یا بخشی از آن به مبارزه علیه رژیم فاشیستی بپیوندد.

همه می‌دانند که حکومت فاشیستی پرتغال در نتیجه عملیات ارتش سرنگون شد. تدارک و رهبری این عملیات با جنبش انقلابی دمکراتیک نیروهای مسلح بود و بدون پشتیبانی جنبش مردمی این کار امکان نداشت. جنبش نیروهای مسلح، به ویژه جناح مترقی آن در مرحله معینی منافع و آرزوهای مردم پرتغال را بیان کرد و در فروپاشی فاشیسم نقش قاطعی ایفاء نمود، اما مرحله بعدی که در جریان آن باید رژیم سرکوبگر فاشیستی در هم شکسته می‌شد، تنها با شرکت مستقیم طبقه کارگر و توده وسیع اهالی در جنبش دمکراتیک امکان‌پذیر بود.

تجربه حاصله از انقلابات شیلی و پرتغال را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم. در بدو تشکیل حکومت اتحاد مردمی (Popular Unity Government) در شیلی و در خلال اولین مرحله آن اکثریت قاطع ارتش موضع عدم دخالت در سیاست را اتخاذ کرد، و سپس در پی تسلیم شدن در برابر نفوذ تباهی‌آور امپریالیسم و ارتجاع داخلی، در شورش فاشیستی شرکت جست. از طرف دیگر، در پرتغال این وحدت خلق و بخشی از نیروهای مسلح بود که در پیشرفت کشور و تضمین دست‌آوردهای مهمی از قبیل دولتی کردن، اصلاحات ارضی، کنترل کارگری و حقوق سیاسی و اتحادیه‌ای نقش قاطعی داشت. نیروهای محرک انقلاب پرتغال از دو جزء جنبش راستین دمکراتیک خلق و جنبش محافظ نظامی دمکرات تشکیل می‌شدند. به طوری که وقایع ثابت کرده این دو جزء باید در کل واحدی ترکیب شوند زیرا هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند به تنهایی تکامل روند دمکراتیک را تضمین کند.

آنچه در بالا آمد نافی قوانین مبارزه طبقاتی نیست و، البته، نمی‌تواند باشد. در آن زمان کمونیست‌ها تأکید کردند که جنبش نیروهای مسلح جنبشی بسیار ویژه و پی‌آمد روندهایی به همان اندازه ویژه بود. نیروهای مسلح از نظر سیاسی همگون نیستند. در آن افسران متمایل به راست و کسانی وجود دارند که به ماجراجویی‌های سیاسی، از جمله کودتاهای ارتجاعی گرایش دارند. این ادعا نیز نادرست است که ارتش قدیمی پرتغال، که بدنه اصلی آن به طور سنتی جان‌پناه فاشیسم و استعمار بود، یک‌شبه انقلابی شد - تلاش برای انجام شورش‌های ارتجاعی در ژوئیه و

سپتامبر ۱۹۷۴ و در ماه مارس سال ۱۹۷۵ قویاً با این نظریه منافات دارد.

نیروهای دمکراتیک در پرتغال معتقدند که اگر جنبش نیروهای مسلح دچار انشعاب نشده بود و حزب سوسیالیست آشکارا با روند انقلابی مخالفت نورزیده بود، امکان داشت که ارتجاع برای همیشه از میان برداشته شود. اما مسیر واقعی حوادث، شکاف در صفوف جنبش نیروهای مسلح (ام. ا. اف. MAF) و ائتلاف حزب سوسیالیست و مرتجعین که علیه نیروهای چپ متوجه بود- یک بحران ژرف نظامی و سیاسی به بار آورد که به شکست و از هم‌پاشی جناح چپ ارتش در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۷۵ منتهی شد.

اکنون در پرتغال برای حفظ دست‌آوردهای انقلابی از قبیل دولتی کردن، اصلاحات ارضی و غیره مبارزه سهمگینی در جریان است. موافقت اساسنامه‌ای که میان جنبش نیروهای مسلح (ام. ا. اف.) و احزاب سیاسی به امضاء رسید و هم‌چنین تصویب قانون اساسی نوین که مؤید نقش سیاسی مهمی است که شورای انقلابی ایفاء نمود، نیروهای مسلح را قادر می‌سازد که در امور اجتماعی - سیاسی کشور نقش فعال بر عهده گیرند. صرف‌نظر از این‌که اوضاع در پرتغال تا چه حد پیچیده و متناقض باشد، دائماً مابین هواداران وحدت نیروهای دمکراتیک نظامی و غیرنظامی و کسانی که می‌کوشند مانع چنین وحدتی شوند یک رویارویی بنیادی وجود دارد. واضح است که تنها تحکیم نیروهای انقلابی می‌تواند از دست‌آوردهای انقلاب و دورنمای تکامل اجتماعی مترقیانه آتی حراست کند.

سقوط رژیم نظامی - فاشیستی در یونان پی‌آمد جنبش توده‌ای و شکست ماجراجویی خون‌آهن در قبرس بود. حزب کمونیست یونان هنگامی که مردم را علیه دیکتاتوری فاشیستی به قیام فرامی‌خواند، موضع بخشی از نیروهای مسلح را در نظر گرفت. حزب کمونیست در فراخوان خود خطاب به سربازان، درجه‌داران و افسران میهن‌پرست صادره در ژوئیه سال ۱۹۷۴ خاطرنشان ساخت که رژیم نظامی کشور را به بحران ملی بی‌دورنمایی کشانده است. توده‌ها از آزادی‌های اولیه محرومند، وضع اقتصادی دهشت‌آور است و انحصارات خارجی تسلط کامل دارند. همه کسانی که با سیاست رژیم مخالفند، از جمله پرسنل ارتش، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. این

فراخوان، میهن‌پرستان در شغل نظامی را به پیوستن به صفوف رزمندگان راه آزادی دعوت کرد. همه عواملی که خاطرنشان شد در فروپاشی رژیم فاشیستی نقش بسیار اساسی داشتند.

جنبش وسیع ملی برای احیاء دموکراسی در اسپانیا، موجب آن شد که در ارتش که مدت‌ها پشتیبان قابل اعتماد رژیم فاشیستی دانسته می‌شد، نارضایتی فزاینده‌ای ایجاد شود. در ارتش گرایش‌هایی بروز کرد که مخالف استفاده از ارتش به عنوان نیرویی سرکوبگر بوده، خواهان اتخاذ تصمیمات دموکراتیکی بودند که مردم اسپانیا را قادر سازد صاحب سرنوشت خود باشند و نقش سنتی ارتش به عنوان مدافع استقلال و حق حاکمیت ملی را اعاده نماید.

دو هزار افسر اسپانیایی دادخواستی را امضاء کردند که خواهان عفو زندانیان سیاسی بود. یک اتحادیه دموکراتیک نظامی از حدود هزار افسر، که بیش‌تر آنان سروان یا سرگرد بودند، تشکیل شد. این اتحادیه شعبه‌هایی در همه قوای نظامی داشت. اتحادیه از احیاء حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در کشور و آزادی بلادرنگ همه زندانیان سیاسی هواداری کرد و انتخابات آزاد و دموکراتیک و آغاز اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به منظور بازتوزیع ثروت ملی در جهت منافع محرومان و تضمین حقوق زحمتکشان را خواستار شد.

نیروهای دموکراتیک اسپانیا خاطرنشان می‌سازند که وقایع این کشور ضرورتاً الگوی وقایع پرتغال را دنبال نمی‌کند. آنان هم‌چنین تأکید می‌نمایند که موضع ارتش در دموکراتیزه کردن کشور نقش قطعی دارد و می‌تواند در سیر تکامل روند انقلابی نقش عمده‌ای ایفاء نماید.

می‌توان انتظار داشت که با توسعه جنبش آزادی‌بخش و رادیکال‌تر شدن اقشار متوسط، امکانات تازه‌ای پدید آید تا همکاری میان کمونیست‌ها و سایر نیروهای دموکراتیک از یک طرف و بخش‌های معینی از رده افسری از طرف دیگر اعتلاء یابد. در عین حال همواره این امکان وجود دارد که گرایش‌های افراطی راست و فاشیست‌مآبانه، در میان برخی افسران رواج یابد. موضع نیروهای مسلح در هر موقعیت خاص به شدت تضادهای اجتماعی و سایر تضادها در آن لحظه و هم‌چنین به توازن عمومی نیروهای طبقاتی در آن کشور معین و در دنیا به طور اعم بستگی

خواهد داشت. کمونیست‌ها و همه مدافعین پیشرفت اجتماعی در عین به حساب آوردن روندهای ژرفنده و تحولات و مشخصه‌های تازه در صف‌بندی نیروهای اجتماعی-سیاسی در ارتش برخی کشورهای سرمایه‌داری و در عین تلاش برای دستیابی به همکاری با محافظ نظامی دمکراتیک؛ همواره باید به خاطر داشته باشند که ارتش در کشورهای امپریالیستی همیشه ابزار مطیعی در دست طبقات حاکم بوده است. بنابراین ضروری است که در رابطه با توطئه‌های تجاوزکارانه امپریالیستی علیه جنبش انقلابی و دمکراتیک دائماً گوش به زنگ بود.

* دسامبريست‌ها ارتش را ابزار منحصر به فرد مبارزه علیه حکومت مطلقه می‌دانستند. سازمان انقلابی اراده خلق در سال‌های دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ در روسیه فعال بود و اعضای آن از تاکتیک ترور فردی استفاده می‌کردند و سرنوشت خود را به سرنوشت اقلیت انقلابی، و نه توده‌ها، گره می‌زدند.

فصل سوم

قدرت انقلاب در گرو وحدت خلق و ارتش است

تاریخ جنبش‌های آزادی‌بخش نشان می‌دهد که تلاش‌های ارتش، هر قدر هم هدفمند و ریشه‌ای باشد، در تحلیل آخر نمی‌تواند بدون پشتیبانی توده کثیر اهالی به موفقیت بیانجامد، به همین صورت پیروزی انقلاب نیز بدون جلب ارتش یا بخشی از آن به جانب خود از همان ابتدا، امکان‌پذیر نیست. قدرت انقلاب در توانایی آن به در بر گرفتن اکثریت تعیین‌کننده ملت، از جمله قوای نظامی، در مبارزه برای آزادی نهفته است، درست همان گونه که قدرت ارتش در وحدت آن با خلق است. تنها عمل مشترک همه نیروهای میهن‌پرست و دمکرات، غیرنظامی و نظامی، می‌تواند پیروزی بر لایه‌های استثمارگر فوقانی وابسته به امپریالیسم در جامعه را تضمین کند.

ضرورت عینی وحدت خلق و ارتش

احزاب کارگری و کمونیستی در مورد اقدامات مشترک خلق و ارتش برای دستیابی به تحول انقلابی جامعه مجموعه به هم پیوسته‌ای از دیدگاه‌ها را به دست داده‌اند. این احزاب از گسترش همیاری با محافل نظامی دمکراتیک و میهن‌پرست، نه در جهت منافع کوتاه‌مدت و لحظه‌ای، جانبداری می‌کنند و وحدت میان خلق و بخش پیشرفته نیروهای مسلح را ضرورتی همیشگی و حیاتی می‌دانند که زاینده منافع زندگی و ترقی اجتماعی است.

لنین گوشزد کرد که «صرف نارضایتی در نیروها برای نیل به موفقیت جنبش کافی نیست، و به توافق مستقیم با عناصر انقلابی-دمکراتیک سازمان‌یافته در نیروهای مسلح نیز نیاز هست.»^۱ وی هم‌چنین به تکرار خاطر نشان ساخت که تنها ادغام ارتش و خلق می‌تواند پیروزی یک انقلاب را تضمین کند.^۲

اجلاس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری در سال ۱۹۶۹ در عین تدوین این ایده‌ها و تحلیل نقشی که ارتش‌ها در حال حاضر در امور اجتماعی-سیاسی کشورهای از بند رسته ایفا می‌کنند، تأکید نموده که «بالا بردن

فعالیت مردم، ارتقای نقش پرولتاریا و دهقانان، گردآوری جوانان زحمتکش، دانشجویان، روشنفکران، لایه‌های متوسط شهری و محافل نظامی دمکراتیک - همه نیروهای میهن‌پرست و مترقی - راه به انجام رساندن وظایف توسعه ملی و ترقی اجتماعی و دفع مؤثر دسایس نواستعماری است.^۳

اجلاس‌های احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای عربی، آمریکای لاتین و کارائیب و همچنین کشورهای مناطق حاره و آفریقای جنوبی، بارها با توجه به شرایط واقعی پشتیبانی خود از این موضع‌گیری را بیان داشتند. این احزاب بر اهمیت جابه‌جایی‌های مثبتی تأکید ورزیدند که در درون نیروهای مسلح برخی کشورها به منظور پیشرفت آتی روند انقلابی صورت می‌گیرد.

این همه گواه قانع‌کننده‌ای بر اینست که کمونیست‌ها بر ضرورت ارتقای مداوم وحدت میان خلق و پرسنل نظامی پیشرو واقف بوده، آن را ضامن عمده عملی شدن تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی در جهت منافع خلق می‌دانند.

دو برخورد متضاد به مسأله وحدت میان خلق و ارتش وجود دارد که هر دو به یک اندازه غلط و برای تحکیم صفوف رزمندگان راه آزادی ملی و اجتماعی زیان آورند.

برخی مبارزین جنبش آزادی‌بخش موضعی تک‌روانه می‌گیرند و علیه هر گونه همیاری با ارتش، حتا با عناصر دارای افکار دمکراتیک، مخالفت می‌ورزند و معتقدند که ایشان ظرفیت هیچ اقدام مثبتی را ندارند. سایرین، که در میان آنان نمایندگان محافل نظامی وجود دارند، در عین قبول ضرورت تغییر نظم ارتجاعی، به این باور گرایش دارند که ارتش به تنهایی، بدون پشتیبانی مردم، از پس همه مشکلات برمی‌آید.

ایدئولوگ‌های بورژوایی امپریالیسم و نیز دستجات مرتجع محلی هر دوی این برخوردهای سفسطه‌آمیز را به کار می‌گیرند. آنان از یک سو عناصر چپ‌رو را به اعمال جدایی‌طلبانه نسبت به افسران و افراد نظامی دارای افکار

دمکراتیک و می‌دارند و از دیگر سو می‌کوشند ارتش را از «عملیات» احتمالی عناصر جناح چپ علیه اینان بترسانند. در عین حال اینان دسته‌های مرتجع نظامی را مورد ستایش بیکران قرار داده اصرار می‌ورزند که وظیفه «نجات» ملت به ایشان واگذار شده است.

اخیراً ایدئولوگ‌های امپریالیسم مفهوم نواستعماری نظامی‌گری نوین را فعالانه رواج داده اند. این مفهوم برای اثبات «نقش سازنده» عناصر مرتجع نظامی در امور اجتماعی و اقتصادی کشورهاشان به کار می‌رود.

برای نمونه می‌توان این مفهوم را در تزه‌های تبلیغاتی رسمی در پاکستان که تحت حاکمیت نظامی-بوروکراتیک موجود از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۷۱ و نیز بعدها وقتی که حقوق دمکراتیک در کشور سرکوب و این امر سکوی پرتاب مداخله نظامی در امور داخلی افغانستان شد، مشاهده کرد. در ایران سلطنتی این مفهوم در به اصطلاح انقلاب سفید جلوه یافت که یک سری اصلاحات سطحی پس از کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ علیه حکومت ملی محمد مصدق را شامل می‌شد. این اصلاحات برای گسترش روابط سرمایه‌داری در کشور به هر طریق ممکن، در عین حفظ سلطنت، به راه افتاد. در اندونزی تمجید از «نقش اجتماعی» نیروهای مسلح را به عرش اعلا می‌رسانند. این نوع بومی ایده دولت توتالیتراست که ایدئولوگ‌های فتودالی و بورژوایی در گذشته تشریح کرده بودند و اکنون برای قانونیت بخشیدن به حاکمیت افسران نظامی مرتجع در جامعه امروزی اندونزی به کار می‌رود.

مجموعه مقالات چشم‌اندازهای آمریکای لاتین برای سال‌های دهه ۱۹۷۰: چه نوع انقلاب؟ (Latin American ? Kind of Revolution Prospects for the 170's. What ملت‌ها را مدرنیزه کنند. رژیم مرتجع نظامی در برزیل برای نمونه ذکر می‌شود: این رژیم به مثابه یک «تیپ جدید قیمومت نظامی»^۴ عرضه می‌شود که گویا هدف بازسازی مرحله‌ای جامعه برزیل را فراروی خود نهاده است. اما، در واقع امر، این رژیم برده حلقه به گوش امپریالیسم در آمریکای لاتین است. خون‌تای فاشیستی در شیلی، در عین ترویج پیام «مسیحایی» نظام سیاسی خود، تأکید می‌کند که قدرت در نیروهای مسلح ریشه دارد و عموماً از طریق ساختار نظامی اعمال می‌گردد.

باید خاطرنشان ساخت که در این برخورد هیچ نکته تازه‌ای وجود ندارد. مارکس با افشای شیوه‌هایی که رژیم بناپارتیست به کار می‌گرفت، از آن آیین نظامی که برای تمجید از حاکمیت ضدخلقی به کار گرفته می‌شد، انتقاد نمود.^۵ لنین نیز در تحلیل انقلاب ۱۹۰۸ در ترکیه درباره ماهیت ضدخلقی کارزارهای تبلیغاتی ایدئولوگ‌های امپریالیسم در رابطه با رژیم‌های محافظه‌کار نظامی در کشورهای مستعمره و وابسته سخن گفته است. وی نوشت: «ترک‌های جوان (The Young Turks) را به مناسبت میانه‌روی و خودداری‌شان تمجید می‌کنند، یعنی این‌که، انقلاب ترکیه ستوده می‌شود زیرا ضعیف است، زیرا توده‌های مردم را به عمل واقعاً مستقل برنمی‌انگیزد، زیرا دشمن مبارزه پرولتری است که درامپراتوری عثمانی آغاز شده- و در همین زمان غارت ترکیه ادامه می‌یابد. از ترک‌های جوان به خاطر امکان‌پذیر ساختن ادامه غارت‌داری‌های ترکیه ستایش می‌شود. ترک‌های جوان را تمجید می‌کنند و سیاستی را ادامه می‌دهند که هدف آشکار آن تقسیم ترکیه است.»^۶

کاملاً روشن است که امروزه نیز کشورهای امپریالیستی از رژیم‌های مرتجع نظامی پشتیبانی می‌کنند تا کشورهای از بند رسته را در مدار نظام جهان سرمایه‌داری نگه دارند و به استثمار آن‌ها، اما به شیوه‌های پوشیده، ادامه دهند.

ایدئولوگ‌های جنجالی چپ‌رو نیز به انشعاب نیروهای آزادی‌بخش کمک می‌کنند. هم‌اینان بودند که در جریان مبارزه مسلحانه در راه استقلال، ایجاد ارتش‌هایی از «نوع جدید» به جای ارتش‌های موجود در همه کشورهای مستعمره وابسته را خواستار شدند. آنان در ماهیت ضدامپریالیستی بسیاری از ارتش‌های ملی شک کردند زیرا احزاب انقلابی-دمکراتیک و نه کمونیست این ارتش‌ها را رهبری می‌کردند. عناصر چپ‌رو دائماً احزاب کمونیست را وادار می‌کردند دستجات مسلح جداگانه‌ای ایجاد کنند و این امر ناچاراً به پراکندگی نیروهای نظامی می‌انجامید که علیه استعمارگران و مرتجعین بومی می‌رمزیدند. در حال حاضر «چپ‌ها» مکرراً به همه افسران انگ مرتجع و استثمارگر می‌زنند و اصرار می‌ورزند که باید به مبارزه علیه آنان دست زد و ارتش‌های موجود را فوراً منحل کرد. مسلماً محافل مرتجع از این موضوع استفاده می‌کنند و تبلیغات خود را در میان قوای نظامی از پیش برده می‌کشند ارتش را در مقابل کمونیست‌ها، دمکرات‌ها و همه سازمان‌های خلقی قرار دهند.

کمونیس‌تها دیدگاه‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی درباره نقش ارتش در امور کشورهای خود را قویاً رد کرده خصلت دوگانه گرایش‌های محافل نظامی دمکراتیک و میهن‌پرست را به حساب می‌آورند.

گرایش‌های میهن‌پرستانه و ضدامپریالیستی در میان نیروهای مسلح آشکارا رشد کرده و این امر دلایلی بر له این باور به دست می‌دهد که آنان به زودی در راستای سیاست‌های دمکراتیک تحول یافته و در خدمت خلق و منافع ملی قرار خواهند گرفت. به این علت است که بخش‌های پیشرو ارتش می‌توانند و باید در جنبش آزادی‌بخش و در اجرای تغییرات بنیادی اجتماعی نقش برجسته داشته باشند. به این دلیل، مواضع ضدمیلیتاریست‌ها و انزواطلبان عامی در قبال افسران و افراد نظامی دمکرات و دارای افکار میهن‌پرستانه توجه‌ناپذیر است. نادرست است که به شکل قدرت اهمیت مطلق داده موضوع اصلی- ماهیت طبقاتی و مقاصد اجتماعی این قدرت را به پشت صحنه برانیم.

احزاب کمونیست در عین آن‌که برای دفاع از ایده اتحاد نزدیک با محافل دمکراتیک ارتش به مثابه ضامن تکامل آتی کشورهاشان از هیچ تلاشی روگردان نیستند، برای تعالی بخشیدن به طور مثبت رژیم‌های نظامی انقلابی- دمکراتیک و میهن‌پرست اقدامات سازنده و قاطعی به عمل می‌آورند.

برای نمونه، احزاب کمونیست کشورهای عربی خاطر نشان می‌سازند که جنبه‌های میهن‌پرستانه و دمکراتیکی که در برخی کشورهای عربی ایجاد شده حقیقتاً ضروری هستند. این سازمان‌ها هم کمونیست‌ها و هم سایر احزاب ملی و دمکراتیک را متحد می‌سازند و در میان آن‌ها احزابی وجود دارند که ارتش در رهبری آن‌ها نقش برجسته‌ای دارد. وظایف اساسی رویارویی جنبش ملی- دمکراتیک عربی در مرحله فعلی توسعه و تحکیم بیش‌تر این جبهه‌ها، بهبود روابط میان اعضای آن‌ها به منظور نیل به همکاری دمکراتیک نزدیک‌تر و افزایش آتی فعالیت‌های آن‌ها برپایه جنبش خلقی را ایجاب می‌کند. احزاب کمونیست ابراز تأسف می‌نمایند که برخی اوقات در روابط میان شرکت کنندگان در جبهه‌های ملی تحولاتی منفی روی می‌دهد که به شکاف خطرناکی در صفوف نیروهای میهن‌پرست انجامیده آنان را از مبارزه علیه دشمن مشترک دور می‌سازد.

کمونیست‌های آمریکای لاتین از کار در شرایط حاکمیت رژیم‌های نظامی مترقی که در پرو، پاناما، اکوادور و هندوراس قدرت گرفتند، تجربه ارزشمندی اندوخته‌اند. کمونیست‌ها در عین محاسبه شرایط ویژه حاصله در هر یک از این کشورها در یک مرحله خاص تکامل آن، از فعالیت‌های ترقی‌خواهانه حکومت‌های نظامی پشتیبانی نموده، به فرصت‌های استفاده نشده در جریان روند انقلابی بذل توجه کردند و به جانبداری از اتحاد خلق و عناصر پیشرو نظامی در عین مقابله جدی با دسایس ارتجاعی برخاستند.

باید توجه داشت که برخی اوقات تکامل مثبت رژیم‌های دمکراتیک یا میهن‌پرست دچار وقفه شده رهبری آن‌ها، به دلایل گوناگون، به انتقام‌جویی علیه کمونیست‌ها و سایر نیروهای مترقی دست می‌زند. اما این به هیچ‌وجه خط اصلی همکاری با محافل نظامی دمکراتیک و میهن‌پرست را نفی نمی‌کند. این نفی به معنی از نظر دور داشتن گرایش‌های سرنوشت‌سازی است که می‌توانند در نیل به ترقی اجتماعی در کشورهای رشدیابنده نقش عمده‌ای ایفاء نمایند.

محافل نظامی می‌توانند در تکامل کشورهاشان نقش مثبتی ایفاء کنند، به شرطی که بر طبق منافع خلق عمل نمایند و به شیوه‌های دیکتاتوری متشبث نشوند. به این دلیل است که ایده‌های قیمومت نظامی* را نمی‌توان معتبر شمرد. این ایده‌ها خطر جدا کردن ارتش از خلق را در بردارند. نادیده گرفتن نقش توده‌ها و انتقام‌جویی از کارگران، دهقانان و جنبش دمکراتیک به معنی گسستن پیوندهای ارتش با مردم و باز نهادن دست عناصر مرتجع هوادار امپریالیسم است.

علی‌رغم این نکته بدیهی که ارتش نمی‌تواند جای نهادهای دمکراتیک اجتماعی را بگیرد، در برخی از کشورهای تحت رهبری رژیم‌های نظامی انقلابی-دمکراتیک و میهن‌پرست شیوه‌های نظامی ویژه‌ای توسط حکومت به کار گرفته می‌شود که گاهاً تقویت پیوندهای ارتش با خلق را مشکل می‌سازد. خط سیاسی که عناصر نظامی معینی دنبال می‌کنند آرزوی آنان مبنی بر رهبری انقلاب به شیوه‌ای اداری، «از بالا» و عدم تکمیل آن با انقلابی «از پایین» را برملا می‌سازد. برخی از این رهبران پیشداوری‌های ضد کمونیستی نیز دارند.

کمونیسم‌ستیزی، که هنوز در برخی کشورهای دارای رژیم‌های نظامی انقلابی-دمکراتیک و میهن‌پرست وجود دارد، برای امر آزادی و منافع ملی زیان‌آور بوده تنها به اهداف امپریالیسم بین‌المللی و ارتجاع داخلی خدمت می‌کند. در این کشورها محافل معینی می‌کوشند در رابطه خود با کشورهای امپریالیستی و رژیم‌های مرتجع مانور دهند. این امر به ویژه در خاور عربی به چشم می‌خورد. مانورهای ضد کمونیستی، قاعدتاً، با شوروی‌ستیزی و دوری‌گزیدن از همکاری دوستانه با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی همراه است.

امپریالیست‌ها از این موضوع به منظور بازپس گرفتن مواضع از دست رفته‌شان در کشورهای از بندرسته و ارتش‌های آن‌ها استفاده فراوانی می‌برند، این دقیقاً همان چیزی است که در مصر و سومالی رخ داده است.

دست کشیدن از دگرگونی‌های انقلابی، پیوندهای ارتش با خلق را می‌گسلد و ارتش را به نیرویی سرکوبگر برای دفاع از منافع اقلیت استعمارگر فوقانی تبدیل می‌کند. مایه تعجب نیست که ارتش مصر که در سال ۱۹۵۲ رژیم فاسد سلطنتی را درهم کوبید اخیراً برای سرکوب جنبش مردم به کار گرفته شده است. اکنون در ارتش مصر واحدهای ویژه‌ای برای سرکوب حرکات احتمالی مردم علیه حکومت سازمان داده می‌شود. در همین حال رژیم سادات، به تشویق ایالات متحده آمریکا، معاهده صلح جدایی‌گرایانه‌ای با اسرائیل منعقد ساخت و به این ترتیب به دشمن خلق‌های عرب تبدیل شد. این به معنی ایجاد ائتلاف ایالات متحده-اسرائیل-مصر علیه جنبش آزادی‌بخش ملی است. به این ترتیب نقش پلیس امپریالیسم و ارتجاع هم به مصر و هم به اسرائیل واگذار شد.

اکنون نیروهای مسلح مصر در سنگر ارتجاع در جنگ‌های تجاوزگرانه و مداخله علیه کشورهای عربی و آفریقایی درگیرند، در حالی که آن عده از افسران و افراد نظامی که از پشتیبانی از خط سیاسی مخرب رهبری کشور سر باز می‌زنند، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

به شهادت تجربه، فعالیت ناکافی مردم در اجرای تحولات مترقی و دفاع از آن‌ها دلیل اصلی ضعف برخی از رژیم‌های نظامی انقلابی-دمکراتیک و میهن‌پرست و تزلزل در سمت‌گیری اجتماعی آن‌هاست. این امر ممکن است به سادگی به عقب‌نشینی انقلاب منجر شود. از طرف دیگر بسیج یکپارچه توده اکثر اهالی ذخیره هنگفتی

برای تقویت پایه اجتماعی این رژیم‌ها فراهم آورده مایه تکامل آتی آن‌ها در جهت استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی اصیل خواهد شد.

برای نمونه، در پرو اقدامات اجتماعی-اقتصادی که توسط ارگان‌های اداری و اقتصادی به انجام رسید با رشد هماهنگ فعالیت زحمتکشان در این ارگان‌ها یا در تصمیم‌گیری‌های حکومتی همراه نبود. ژرژ دل پرادو (Jorge del Prado) دبیرکل حزب کمونیست پرو، در آغاز سال ۱۹۷۵ نوشت که فقدان پشتیبانی مستقیم و مؤثر مردم، یعنی، فقدان شرکت حقیقی آنان در روند انقلابی، آسیب‌پذیرترین نقطه روند توسعه کشور است. اتحاد خلق و نیروهای مسلح تنها یک اشتیاق ژرف، به ضرورت حیاتی تحقق نیافته، باقی ماند.

در اکوادور در سال ۱۹۷۶، نیروهای مسلح پس از پیشنهاد طرحی برای اصلاحات قانونی در حکومت اکوادور اعلام داشتند که قدرت را واگذار خواهند کرد. محافل پیشرو، از جمله کمونیست‌ها، در مقابل تلاش برای بازپس دادن قدرت به الیگارش‌ی و امپریالیست‌ها به مخالفت برخاستند و خواستار آن شدند که نیروهای مسلح به وعده خود وفادار بمانند و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در کشور به انجام برسانند. اما تنها بخشی از این درخواست‌ها پذیرفته شد.

در هندوراس حکومت نظامی که در سال ۱۹۷۲ به قدرت رسید، نخواست با مردم در اجرای اصلاحات همکاری کند و کوشید از انقلاب در جهت مقاصد خود استفاده کند. تعجبی ندارد که این حکومت بعداً تسلیم ارتجاع شد و به تدریج از سیاست دمکراتیزه کردن کشور دست برداشت. حکومت نظامی جدیدی که در سال ۱۹۷۵ جانشین آن شد اعلام داشت که کشور را به سوی ترقی، استقلال و حاکمیت ملی رهبری خواهد کرد، اما این حکومت جدید نیز به این دلیل که به اندازه حکومت قبلی اکراه داشت پشتیبانی مردم را طلب کند؛ نتوانست سیاست دنباله‌داری را پی گیرد. در سال ۱۹۷۸ کودتای نظامی دیگری در کشور روی دارد و اوضاع سیاسی داخلی از این هم پیچیده‌تر شد.

به گواه وقایع حتا اگر از تضاد و رودررویی هم سخنی به میان نیاید همین فقدان همکاری میان کمونیست‌ها و محافل نظامی انقلابی-دمکراتیک و میهن‌پرست در برخی کشورها، سازمان‌دهی اپوزیسیون در مقابل نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را مشکل‌تر ساخته و در راه ترقی اجتماعی مانع ایجاد می‌کند.

برای نمونه، در برمه پس از به قدرت رسیدن محافل نظامی دمکراتیک در سال ۱۹۶۲، به همه نیروهای مترقی فرصت داده شد تا در دگرگونی‌های اجتماعی-سیاسی و اقتصادی فعالانه شرکت ورزند. اما رهبری حزب کمونیست از درک اوضاع عاجز مانده به نفوذ عناصر چپ‌رو تسلیم شد و وظیفه براندازی مسلحانه حکومت را پیش رو نهاد. چنین سیاستی تنها شکاف میان نیروهای ملی-دمکراتیک را عمیق‌تر می‌کند و به طور عینی فعالیت‌های براندازی توسط عناصر فئودال-بورژوا و جدایی‌طلب را اعتلاء می‌بخشد. تعجبی ندارد که بسیاری از کمونیست‌ها که دیدگاه‌های انترناسیونالیستی اصیل داشتند، مبارزه مسلحانه علیه حکومت و همه فعالیت‌های مخفی خود را متوقف ساخته فعالانه به کار ساختمان زندگی نوین پرداختند.

در سال ۱۹۶۵، در جمهوری دومینکن یک رژیم نظامی متمایل به چپ بر سر کار آمد که مداخله مسلحانه ایالات متحده را به دنبال داشت. افسران سلطنت‌طلب دست به شورش زدند و در این جریان حزب کمونیست به طوری که بعداً پذیرفته شد، نتوانست در رابطه با ارتش موضع صحیحی اتخاذ نماید. حزب کمونیست تضادهای داخلی ارتش و نیز این واقعیت را که میان افسران ارتش هم گرایش‌های محافظه‌کارانه و هم گرایش‌های میهن‌پرستانه وجود داشت، به حساب نیاورد. این امر بر جبهه متحد ضدامپریالیستی و مقاومت مسلحانه در مقابل مداخله‌گران و ارتجاع داخلی تأثیر منفی بخشید.

محافل میهن‌پرست نیجریه معتقدند که چنانچه در جریان تدارک اقدامات افسران ترقی‌خواه در سال ۱۹۶۶ این افسران روابط نزدیک‌تری با طبقه کارگر و اتحادیه‌های صنفی برقرار می‌کردند، ممکن بود سیر آتی به شکل متفاوتی درآید. اما این افسران پس از به دست گرفتن قدرت تنها در فکر تحکیم موقعیت مسلط قبیله خودشان بودند و همه احزاب و سازمان‌های سیاسی را ممنوع کردند. این عمل، آنان را از پشتیبانی مردمی محروم و محافل

نظامی جناح راست را تقویت کرد.

در سودان، در سال ۱۹۶۹ پس از آن که محافل نظامی میهن پرست به پشتیبانی سایر نیروهای مترقی، رژیم ارتجاعی را سرنگون کردند، کمونیست‌ها در آغاز اصلاحات ضروری و دفع تلاش‌های محافل هوادار امپریالیسم به منظور مهار تحول مترقیانه کشور فعال بودند. اما نیروهای دمکرات نتوانستند در انجام وظایفی که پیش روی انقلاب ملی-دمکراتیک بود در نبرد علیه امپریالیسم صفوف خود را بر پایه منافع مشترکشان به هم نزدیک کنند. در سال ۱۹۷۱ هنگامی که افسران متمایل به چپ در صدد کودتا برآمدند، نیروهای ملی-دمکراتیک از هم پراکنده شدند و حزب کمونیست سرکوب گردید. این همه برای جنبش ضدامپریالیستی زیان فوق‌العاده‌ای در برداشت و انجام اصلاحات را که برنامه‌ریزی شده بود به تعویق افکند.

در بولیوی پس از به قدرت رسیدن یک حکومت نظامی میهن پرست در سال ۱۹۷۰ برای همکاری نزدیک میان نیروهای دمکرات و محافل نظامی میهن پرست امکانات چندی فراهم آمد. اما این حکومت از جنبش کارگری و مردمی بیش از اندازه دور بود و در عین حال این جنبش نیز هیچ پیوند نزدیکی با عناصر پیشرو در ارتش نداشت. نیروهای دمکرات نتوانستند با ارتشی که افکار میهن پرستانه داشت به وحدت نظر برسند. در حالی که دسته‌بندی‌های ماوراء چپ در قبال کل ارتش موضع خصمانه‌ای اتخاذ کردند. محافل مرتجع نظامی با استفاده از این وضع قدرت را در دست خود گرفتند. حکومت حاضر نشد بلافاصله بعد از شروع کودتای نظامی ارتجاعی سال ۱۹۷۱ به ریسک مسلح ساختن کارگران دست بزند و این موضوع نیز به موفقیت مرتجعین کمک کرد.

برخی نمایندگان محافل نظامی که از ایده حرفه‌ای‌گری در ارتش پشتیبانی می‌کنند، گاهاً همکاری میان نیروهای دمکرات نظامی و غیرنظامی را به خطر می‌اندازند. در واقع این ایده به آنجا می‌انجامد که پرسنل نظامی باید به فکر کار خودشان باشند یعنی خود را با امور صرفاً نظامی مشغول سازند. بدون شک حرفه‌ای‌گری در مقایسه با نحوه برخورد ارتجاعی به ارتش بر پایه کاست، یک گام به پیش است؛ ولی این شیوه برخورد از نظر سیاسی به بی‌طرفی شباهت دارد و عمدتاً به این معنی است که ارتش تابع رهبری نظامی و ارتجاعی است. با که و علیه که؟ - اینست

مسأله‌ای که عملاً پیش روی افسران و افراد نظامی دمکرات و دارای افکار میهن‌پرستانه قرار می‌گیرد. این نه منافع صنفی، بلکه منافع ملی است که جایگاه آنان را در مبارزه انقلابی معین می‌سازد.

فعالیت‌های عناصر ماوراء چپ در میان قوای نظامی نیز برای امر مبارزه انقلابی بسیار زیان‌آور است. اگرچه آنان گاه صادقانه در راه ترقی می‌کوشند، اما شیوه‌های ماجراجویانه‌ای که در مبارزه بر سر قدرت به کار می‌گیرند، دست‌آویز مرتجعین برای انتقام‌جویی از جنبش آزادی‌بخش می‌شود.

محافل دمکراتیک معتقدند از پیش بردن کار فعالانه در میان قوای نظامی به منظور جلب زبده‌ترین افسران و افراد نظامی به جانب مردم واجد اهمیت است. هر دو طرف باید خواهان همکاری باشند و وحدت ارتش و خلق نباید عبارت‌پردازی توخالی باقی بماند، بلکه باید حاکی از عمل هماهنگ آنان در مبارزه علیه ارتجاع و در نبرد برای آینده‌ای بهتر باشد.

از کودتاهای نظامی ارتجاعی باید پیشگیری کرد

ضعف و یا عدم وجود وحدت میان نیروهای اجتماعی پیشاهنگ و محافل نظامی دمکراتیک در یک کشور پراکندگی محافل ضدامپریالیستی آن شرایط مطلوبی برای نیرو گرفتن دشمنان دمکراسی و ترقی به وجود می‌آورد.

تحلیل کودتاهای نظامی نشان می‌دهد که این کودتاها غالباً در زمانی به وقوع پیوسته اند که نیروهای دمکراتیک نتوانسته اند یا نخواسته اند ارتش، یا حداقل بخش پیشرو آن را، به طرف انقلاب جلب کنند یا این که دسته‌بندی‌های نظامی مرتجع را که با بزرگ تاجران، مرتجعین فئودال-قبلیه‌ای، کلان زمین‌داران و محافل بیگانه امپریالیستی در ارتباطند، منزوی سازند. فعالیت‌های عناصر افراطی چپ نیز عملاً به نیروهای مرتجع کمک می‌کند.

در برزیل، به ویژه، در آستانه کودتای نظامی ارتجاعی سال ۱۹۶۴ در ارزیابی چشم‌اندازهای تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب افراط شد و عملاً برای مواجهه با یک مبارزه مسلحانه احتمالی هیچ‌گونه دوراندیشی به عمل نیامد. محافل دمکراتیک معتقد بودند که صف‌بندی نیروها در کشور به نفع مرتجعین نبود و به هیچ‌وجه جایی برای تلاش موفقیت‌آمیز آنان در جهت اقدام مسلحانه وجود نداشت. این حکم بر این واقعیت مبتنی بود که برخی نظامیان در زمان حکومت رییس‌جمهور جوآو گولارت (Joao Goulart) در جنبش دمکراتیک شرکت ورزیدند و در ارتش به ویژه در میان افسران جزء یک بخش قاطع پیشرو و دمکرات وجود داشت. اما معلوم شد که این عوامل برای تبدیل خودپوی ارتش به ستون اصلی جنبش دمکراتیک کافی نبود. نفوذ محافل مرتجع نظامی قوی‌تر از حد انتظار بود و نیروهای جناح راست توانستند ارتش را به ابزار دیکتاتوری فاشیستی تبدیل کنند.

حزب کمونیست برزیل برای تحکیم نیروهایی که از دمکراتیزه کردن کشور حمایت می‌کنند، کار سترگی از پیش می‌برد. کمونیست‌ها به ضرورت آموزش مردم با همه اشکال مبارزه واقفند و تضادهای موجود، در درون نیروهای مسلح را به حساب می‌آورند. آنان هم‌چنین می‌دانند که صفوف کسانی که برای پایان بخشیدن به نظام دیکتاتوری می‌کوشند از نظر کمی در حال افزایش است.

در اندونزی از فرصت‌های موجود برای همکاری میان کمونیست‌ها و دمکرات‌ها استفاده کامل به عمل نیامده است. ارتش اندونزی در دوران اعتلای مبارزه انقلابی در راه استقلال سازمان یافت و پیوندهای نزدیکی با خلق داشت. انضمام دستجات داوطلب خلق به ارتش در سال ۱۹۴۷ در همان آغاز انقلاب دیدگاه‌های افسران و افراد نظامی را رادیکال‌تر ساخت. از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۶۱ در زمانی که شورش‌های ضدانقلابی به رهبری افسران افراطی راست در اندونزی به وقوع پیوست، حزب کمونیست اندونزی و سایر سازمان‌های ترقی‌خواه نه تنها بر نفوذ خود در ارتش افزودند، بلکه هم‌چنین موجب آن شدند که برخی از افسران میانه‌رو حتا جناح راست با شورشیان جدایی‌طلب به مخالفت برخیزند.

اما بعدها حزب کمونیست خود را در مبارزه علیه ارتش درگیر یافت. این ارتش در دوران به اصطلاح «دمکراسی

هدایت شده» رسماً به عنوان یک گروه‌بندی سیاسی ویژه قلمداد می‌شد. در بسیاری نواحی که حکومت نظامی برقرار شده بود ارتش جنبش سیاسی را زیر کنترل گرفت و به این ترتیب نیروهای دمکرات دیگر نتوانستند به همان میزان سابق در پرسنل نظامی اعمال نفوذ کنند. با غلطیدن رهبری حزب کمونیست به راست، و متعاقب آن به اپورتونیسیم «چپ» از تأثیر کار نیروهای ترقی‌خواه در میان قوای نظامی کاسته شد. در جریان کودتای نظامی سال ۱۹۶۵، همه این عوامل با هم جمع شده فعالیت‌های مخفیانه ژنرال‌های مرتجع را تقویت بخشید و ایشان با احزاب و سازمان‌های بورژوایی جناح راست ائتلاف کردند.

اکنون تحت حاکمیت یک رژیم مرتجع نظامی که محافل جناح چپ و همه دمکراتها را بی‌رحمانه سرکوب می‌کند، کمونیست‌ها برای ایجاد یک جبهه متحد ملی به شدت فعالیت می‌کنند. در این جبهه افسران و افراد نظامی دارای افکار میهن‌پرستانه در کنار کارگران، دهقانان، اقشار متوسط و نمایندگان مترقی بورژوازی ملی شرکت خواهند داشت. چنین جبهه‌ای در تشدید مبارزه علیه عناصر ضد‌مردمی در قوای نظامی سودمند خواهد بود.

در غنا، وضعیت متشنج اجتماعی و قدرت بورژوازی نوپا دست کم گرفته شد؛ در حالی که پس از کسب استقلال سیاسی ارتش تنها به طور صوری بازسازی شده بود. ژنرال‌ها و افسران بریتانیایی با بومیانی از میان اقشار مرفه جایگزین شدند. این عده در مدارس نظامی بریتانیایی آموزش یافته و قویاً زیر نفوذ ایدئولوژی امپریالیستی بودند. ارتش تحت کنترل حزب حاکم و دولت ملی - دمکراتیک نبود و هیچ پیوندی با خلق نداشت و در زمره نیروهای سیاسی میهن‌پرست در نیامده بود. این موضوع به مرتجعین امکان داد که در تکمیل کودتای نظامی ارتجاعی سال ۱۹۶۶ که تحول مترقیانه کشور را برای مدتی متوقف ساخت؛ ارتش را خیلی ساده خالی کنند. قوام نکرومه در کتابی به نام **روزهای سیاه غنا (Dark Days in Ghana)** نوشت که حکومت وی اشتباه کرد که ارتش و نیروی پلیس سابق را حفظ نمود و افسران ارشد را که با سنن امپراتوری و هواداری از استعمار آموزش یافته بودند، تعویض نکرد.

در اوروگوئه از سال ۱۹۷۳ نشانه‌هایی از ناآرامی در میان قوای نظامی آشکار شده بود. خواسته‌های قوای نظامی که بخشی از آن‌ها با برنامه سیاسی جنبش کارگری و خلقی هم‌خوانی داشت بازتاب آغاز موضع‌گیری‌های مترقیانه در

ارتش بود. حزب کمونیست و سایر نیروهای ترقی‌خواه کوشیدند سیر وقایع را کنترل کرده، در نکات اساسی به محافل نظامی میهن‌پرست نزدیک‌تر شوند و به این ترتیب برای مبارزه ضدامپریالیستی فرصت‌های تازه‌تری ایجاد کنند. تا زمان کودتا امپریالیست‌ها و نیروهای ملی جناح راست از یک طرف و نیروهای دمکرات از طرف دیگر در مبارزه بی‌رحمانه‌ای بر سر نفوذ در ارتش درگیر بودند.

مرتجعین در تدارک کودتا، بی‌طرفی سیاسی را در میان قوای نظامی رواج داده هیستری ضدکمونیستی و نارضایتی از پارلمان را دامن زدند. در چنین ایام دشواری نیروهای چپ محافل نظامی را به جانبداری از مردم و مبارزه برای قطب‌بندی گرایش‌های موجود در میان قوای نظامی فرا خواندند. اما عدم فعالیت کافی و نبود اتحاد کارآ در میان نیروهای دمکرات در مبارزه بر سر ارتش، محافل مرتجع و عصیان‌طلب را قادر به تسلط و تحمیل اراده خود بر کشور ساخت.

در چنین شرایطی حزب کمونیست و سایر سازمان‌های دمکراتیک تلاش می‌کنند همه میهن‌پرستان، چه نظامی و چه غیرنظامی، را که خواستار محو دیکتاتوری هستند، برپایه یک برنامه حداقل گردهم آورند. یکی از بیانیه‌های حزب کمونیست خاطر نشان می‌سازد که در حال حاضر امر عمده عبارت است از بالا بردن سطح و ادامه مبارزه مردم، گسترش و ژرفش وحدت سیاسی در صفوف اپوزیسیون، بالا بردن سطح سازمانی و روحیه رزمی نیروهای ترقی‌خواه در همه عرصه‌های مبارزه علیه ارتجاع و جلب افسران و افراد نظامی میهن‌پرست به این مبارزه، افسران و افرادی که نمی‌خواهند ابزار بی‌اراده‌ای در دست الیگارش‌ی باشند.

در این رابطه گوشزد می‌شود که باید بر عدم اعتماد و تردید متقابل در روابط میان رزمندگان راه آزادی و نظامیان دارای تفکر انقلابی غلبه شود. برخی رهبران سیاسی از این می‌ترسند که ارتش ممکنست آنان را در موقعیت فرودستی قرار دهد و آزادی‌های دمکراتیک احیاء نشوند. آن نمایندگان ارتش نیز که خواهان تغییرات اجتماعی مترقی هستند، علیه شخصیت‌های سیاسی پیشداوری می‌کنند؛ اینان از اقدامات مشترک هراس دارند و خواهان حکومتی صرفاً نظامی هستند.

کمونیست‌های شیلی در تحلیل دلایل شکست موقتی که بر نیروهای انقلابی کشور تحمیل شد، خاطرنشان ساختند که در بلوک اتحاد مردمی و حکومت گرایش ناموجهی به تکیه بیش از اندازه بر جنبه حرفه‌ای قوای نظامی و وفاداری آنان به قانون اساسی وجود داشت. انتظار می‌رفت که حداقل بخشی از ارتش در کنار حکومت خواهد ماند.

ترکیب طبقاتی ارتش به درستی برآورد نشده بود و از این امکان غفلت شد که بخشی از آن به ویژه افسران ممکن است، تحت فشار امپریالیسم و ارتجاع داخلی، با پیوستن اقشار متوسط به اپوزیسیون حکومت مردمی به ابزار محافل ارتجاعی بدل شود. فرصت‌های موجود برای تشدید کنترل بر دستگاه دولتی و شروع دگرگونی‌هایی در ارتش به منظور کنار زدن هواداران دیکتاتوری فاشیستی از آن عملی نشد. مواضع تک‌روانه، برای نمونه، نفی خودسرانه امر برقراری اتحاد میان جنبش مردم و محافل نظامی میهن‌پرست وفادار به قانون اساسی توسط عناصر ماوراء چپ اتحاد مردمی را تضعیف و فاشیست‌ها را قادر ساخت که افسران را به گرد خود جمع آورند و در تحلیل نهایی راه را بر مقاومت علیه عصیان‌طلبان در درون نیروهای مسلح مسدود سازند. کمونیست‌ها در هنگام تدوین استراتژی و تاکتیک مبارزه علیه خونتای نظامی فاشیست در ائتلاف با سایر نیروهای چپ بین اقلیت فاشیست و اکثریت ضدفاشیست در همه نهادها، از جمله در نیروهای مسلح، تمیز قایل شدند و تأکید کردند که نظامیان میهن‌پرست باید در جبهه ضدفاشیستی در سمت خلق جای برجسته‌ای را به خود اختصاص دهند.

فراخوان‌های متعدد حزب کمونیست شیلی خطاب به سربازان، درجه‌داران و افسران نیروهای مسلح شیلی و تفنگداران سواره نظام این واقعیت را آشکار می‌سازد که اقلیت فاشیست از آنان علیه اکثریت قاطع خلق استفاده می‌کند. کمونیست‌ها خاطرنشان می‌کنند که قوای نظامی و تفنگداران سواره نظام پس از تصرف قدرت، دیگر مدافع حق حاکمیت ملی نبوده، به ابزار مورد استفاده خونتای علیه ملت شکست‌ناپذیر، علیه زحمتکش‌شان تبدیل شدند. حزب کمونیست تأکید می‌ورزد که جامعه نوین نیازمند کمک همه عناصر ضدفاشیست خواهد بود؛ از جمله آن عده از اعضای نیروهای مسلح که استفاده غیرقانونی از ارتش برای سرکوب مردم کشورشان را جنایتی هولناک می‌دانند.

به این ترتیب امکان شرکت محافل نظامی میهن‌پرست در جبهه ضدفاشیستی افزایش یافته است. نیروهای مسلح به خاطر همه خصصت‌های ویژه آن‌ها که باید به طور تام و تمام مورد بررسی و توجه قرار گیرد بخشی از جبهه توده‌ای هستند که در حساب آخر، قوانین مبارزه طبقاتی رهنمون آنست. بنابراین جلب یک بخش یا اکثریت قوای نظامی به جانب نیروهای دمکراتیک و ملی-انقلابی وظیفه درجه اولی است که پیش‌روی جنبش مردمی قرار دارد. اما نقشی که ارتش در کودتای نظامی به مثابه ابزار دیکتاتوری فاشیستی ایفاء کرده است، ایجاد ساختاری نوین و دمکراتیک برای نیروهای مسلح بلافاصله پس از سرنگونی رژیم فاشیستی را به مقدم‌ترین وظیفه تبدیل می‌کند تا بتوان خطر دسته‌بندی ارتجاعی نظامی را دور ساخت.

دسته‌بندی‌های ارتجاعی نظامی در بسیاری کشورهای دیگر نیز به فعالیت‌های خطرناکی مشغولند. در کره جنوبی در پایان سال ۱۹۷۹ مرتجع‌ترین ژنرال‌ها دست به کودتایی زدند تا فعالیت‌های ضدحکومتی زحمتکشان را کند سازند. در السالوادور که رژیم نظامی در اکتبر سال ۱۹۷۹ سقوط کرد خونتای نظامی و غیرنظامی حاکم برنامه تحولات رادیکال را که مورد نیاز مردم بود ملغا نمود و به این ترتیب فشارهای تازه‌ای علیه جنبش مردم اعمال کرد. واحدهای نظامی و تشکیلات شبه‌نظامی فاشیست‌مآب برای سازمان‌های متعلق به نیروهای میهن‌پرست خوف و وحشت ایجاد کرده می‌کوشند یک دیکتاتوری نظامی بر پا سازند.

در ترکیه بالا گرفتن طغیان‌های فاشیستی و سوءقصد‌های سیاسی به قیمت جان چندین هزار نفر طی سال‌های اخیر تمام شده است. این اعمال غالباً توسط گرگ‌های خاکستری-دستجات نظامی زیرزمینی که با حزب اقدام ملی پیوند نزدیک دارند- به انجام می‌رسد.

در کلمبیا، دسته‌بندی مرتجع نظامی علیه رهبران حزب کمونیست، اتحادیه‌های صنفی و سایر سازمان‌های توده‌ای دست به انتقام‌جویی زده است. افزایش فعالیت‌های ارتجاعی نشانگر آنست که طرح‌هایی در دست اجراست تا یک رژیم دیکتاتوری نظامی از نوع موجود در سایر کشورهای آمریکای لاتین ایجاد شود.

تلاش برای انجام کودتا در برخی کشورها که در حال اجرای دگرگونی‌های مبرم اجتماعی و اقتصادی هستند نیز

به همین آشکاری است. در این کشورها مرتجعین می‌کوشند از بخش محافظه‌کار ارتش در فعالیت‌های براندازی خود استفاده کنند. برای نمونه، در اتیوپی در پایان سال ۱۹۷۷ عناصر مرتجع برای ایجاد یک دیکتاتوری نظامی- بناپارتیست تلاش ناکامی را سازمان داده از آموزش سیاسی خلق دست برداشتند و کوشیدند حکومت نظامی را رودرروی مردم قرار دهند. در جمهوری دمکراتیک خلق یمن در ژوئن سال ۱۹۷۸، توطئه‌گران خائن با تکیه بر نظامیانی که از ارتش پاکسازی شده بودند و برخی عناصر متزلزل در واحدهای ارتش و سازمان‌های توده‌ای کوشیدند قدرت را تصرف کنند.

به گواه تجربه، حتا اگر ارتش در قدرت سیاستی عمدتاً ترقی‌خواهانه را دنبال کند و یا پیوندهای نزدیکی با خلق داشته باشد، پیوندهایی که در جریان مبارزه مسلحانه برقرار شده، عناصر جناح راست هم‌چنان، آشکارا یا پنهانی، در صفوف آن فعال مانده و می‌کوشند جریان توسعه دمکراتیک این کشورها را متوقف ساخته مجدداً آن‌ها را در چنبره نواستعمار گرفتار سازند.

هم‌چنین آشکار است که مرتجعین در همه اقدامات خود به منظور تضعیف حق حاکمیت ملی کشورهای از بند رسته و بازداشتن آن‌ها از انجام تغییرات مبرم اجماعی- اقتصادی، می‌کوشند پشتیبانی اقشار محافظه‌کار ارتش را جذب کرده از آنان برای ناتوان ساختن رژیم موجود استفاده نمایند.

مثالی بزینم: به دنبال کودتای نظامی در یونان در سال ۱۹۶۷ و به هنگام سازمان‌دهی کودتا علیه استقلال قبرس، خونتای فاشیستی معدود افسران دمکرات گارد ملی قبرس را با هواداران متعصب نظریه تسلیم قبرس به یونان جایگزین کرد. محافل دمکراتیک و، پیشاپیش همه، حزب ترقی‌خواه زحمتکشان (اکل) بارها هشدار دادند که خطر کودتایی ارتجاعی در حال افزایش است و بهبود و تقویت ارگان‌های امنیتی حکومت و سازمان‌دهی میلیشیای غیرنظامی را پیگیرانه خواستار شدند. «اکل» همه نیروهای خود را در اختیار حکومت نهاد و از سایر سازمان‌های ترقی‌خواه خواست که این نمونه را دنبال کنند.

اما حکومت نتوانست برای کنترل توطئه هیچ اقدام قاطعی به عمل آورد. در ژوئیه سال ۱۹۷۴ واحدهای نظامی یونان که بر طبق معاهدات زوریخ- لندن در قبرس مستقر بودند، به همراه دستجات گارد ملی قبرس که عمدتاً زیر نفوذ خونتای ارتش بودند، با موافقت پنهانی ناتو علیه حکومت برخاستند. استقلال قبرس به مخاطره افتاد. کمونیست‌ها اوضاع فوق‌العاده بغرنجی را که پس از اقدام ارتجاعی برای براندازی حکومت و به دنبال مداخله بیگانه در کشور به وجود آمده بود، ارزیابی و تأیید نمودند که میهن‌پرستان انقلابی راستین نباید به ترور فردی متوسل شوند یا این که صرفاً بی‌اعتنا به قانون اسلحه به دست گیرند؛ بلکه باید برای وحدت خلق قاطعانه برزمند و ارزش خود را در صفوف نیروهای مسلح جمهوری به ثبوت برسانند.

«اکل» و سایر نیروهای دمکرات از همه اقدامات مثبت حکومت برای احیاء حق حاکمیت کشور پشتیبانی می‌کنند و معتقدند که اخراج شرکت‌کنندگان در کودتای فاشیستی از گارد ملی، پلیس و ارگان‌های اداری الزامی است. این امری صرفاً تصادفی نبود که در پایان سال ۱۹۷۵ مجلس نمایندگان قبرس با تصویب قطع‌نامه‌ای پاکسازی کامل دستگاه حکومتی، نهادهای آموزشی، ارتش و نیروی امنیتی از عصیان‌طلبان غیرنادم را از دولت خواستار شد. شورای وزیران قبرس در سال ۱۹۷۶ پیش‌نویس قانونی برای اقدامات انضباطی علیه کارکنان دولتی و آن عده از اعضای گارد ملی و پلیس را که در کودتای فاشیستی ژوئیه ۱۹۷۴ شرکت کرده بودند، از تصویب گذراند اما پاکسازی دستگاه دولتی به طور ناموجهی به تأخیر افتاده و این امر مانع پیروزی مبارزه آزادی‌بخش قبرسی‌ها شده است.

در شرایط سیاسی حاد داخلی که در سال ۱۹۷۵ در لبنان ایجاد شد و در جریان جنگ داخلی، که از خارج پشتیبانی می‌شدند، ارتش نتوانست به وظیفه اصلی خود- پاسداری از حق حاکمیت ملی کشور- عمل کند و تنها از منافع اقشار اجتماعی کوچکی دفاع کرد. واحدهای ارتش گاهی در برخوردهای مسلحانه میان دستجات نیروهای ملی- میهن‌پرست و گروه‌های احزاب جناح راست به پشتیبانی از دسته اخیر درگیر می‌شدند. در نتیجه ارتش دچار پراکندگی شد و وضعیت کشور به وخامت گرایید.

تحولات لبنان به روشنی نشان داد که موضع‌گیری‌های قاطعانه نیروهای میهن‌پرست مبنی بر بازسازی ارتش و تجدید تقسیم پست‌های فرماندهی بر طبق تناسب واقعی نیروهای سیاسی و اجتماعی در آن زمان به جا بود. این تنها شکل ممکن برای تبدیل ارتش به نیروی اصیل میهن‌پرستی بود که قابلیت پاسداری از منافع کشور، امنیت و وحدت آن را داشته باشد. فعالیت‌های براندازی نیروهای محافظه‌کار مسیحیان دست راستی و به ویژه عملیات جدایی‌طلبانه به اصطلاح ارتش مدافع جنوب، به تکرار نشان می‌دهند که مسأله بازسازی ارتش لبنان هم‌چنان در تثبیت اوضاع نقش قاطعی دارد.

ارتش‌های جوان غالباً قربانی فعالیت‌های براندازی دست‌راستی‌ها و نیز نیروهای افراطی چپ می‌شوند و این امر دست‌آوردهای موجود را به مخاطره می‌اندازد. برای نمونه، به دنبال کودتای نظامی اوت ۱۹۷۵ در بنگلادش نیز عناصر چپ‌گرا تبلیغات وسیعی در میان سربازان به راه انداخته آنان را به سرپیچی از اطاعت افسران‌شان تشویق نمودند. نیروهای دست‌راستی و ارگان‌های مذهبی نیز بر میزان فعالیت خود در ارتش افزوده، برای شرکت در مبارزه بر سر قدرت تدارک دیدند. آنان تلاش کردند همه کسانی را که مخالف سیاست عدم تعهد و هوادار همکاری با امپریالیسم بودند، گردهم آورند. تلاش برای کودتای دست راستی در اکتبر سال ۱۹۷۷ ثابت کرد که مرتجعین اسلحه خود را زمین نگذاشته‌اند. انتخابات عمومی برای مجلس ملی در سال ۱۹۷۹ اوضاع را تا اندازه‌ای تثبیت کرد، اما هنوز تا حل همه مسایل رویاروی کشور فاصله زیادی باقی است. الغای فوری حکومت نظامی و تضمین حقوق دموکراتیک مردم مبرم‌ترین مسأله است. می‌توان قبول کرد که برآمد مبارزه میان عناصر ملی-دموکراتیک، جناح راست و چپ‌های افراطی برای نفوذ در ارتش عمدتاً در آینده معلوم خواهد شد.

ارزیابی دقیق عملیات ارتش گاه دشوار است. کودتای نظامی سال ۱۹۷۶ آرژانتین، در زمانی که کشور با عدم ثبات سیاسی، دشواری‌های اقتصادی و بحران حکومتی درگیر بود، در این زمره می‌گنجد.

در جریان چند سالی که از انتخابات سال ۱۹۷۳ که بساط دیکتاتوری نظامی را برچید، گذشته است، مرتجعین دست به تلاش‌های بسیاری زده‌اند تا نیروهای مسلح را به انجام کودتایی مطابق نمونه شیلی یا اوروگوئه وادارند.

نیروهای دست راستی پس از شکست در انتخابات اهرم‌های اصلی در اقتصاد آرژانتین و پست‌های فرماندهی در دستگاه دولتی، ارتش و نیروی پلیس را در دست خود نگه داشتند. شورش ارتجاعی در استان کوردوبا (cordoba) در اوایل سال ۱۹۷۴ با شرکت پلیس و به پشتیبانی گروه‌بندی‌های ماوراء راست، نخستین اقدام کودتایی بود. شورش‌هایی که توسط افسران دست راستی نیروی هوایی در دسامبر سال ۱۹۷۵ به راه افتاد نیز نقشه‌هایی را که ارتجاع در رابطه با برخی محافل نظامی در سر پرورانده بود، برملا ساخت. گروه‌های افراطی راست نیز به طور هم‌زمان به برخی واحدهای ارتش حمله کردند و به این ترتیب شرایط مطلوب برای یک کودتای ارتجاعی را فراهم آوردند. با این وجود نظر محافل دمکراتیک بر اینست که اگر احزاب سیاسی بر سر اقدامات مشترک به توافق رسیده بودند و اتحادی در مقیاس ملی از نیروهای دمکراتیک ایجاد شده بود، ممکن بود کودتای نظامی عملی نشود.

در ارزیابی فعالیت‌های دولت نظامی که نمایندگان میانه‌روی ارتش با دیدگاه‌های بورژوازی را در برمی‌گیرد، توده‌های دمکرات اظهار می‌دارند که در بسیاری از برنامه‌های ارائه شده از طرف دولت منافع اقشار وسیع مردم تا اندازه‌ای منعکس می‌باشد.

اوضاع ویژه موجود در کشور، که مشخصه آن بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی-سیاسی و خطر کودتای نظامی از جانب جناح راست ارتش است، رهبران رژیم نظامی را وادار کرد به نفع برگزاری مذاکرات سازنده توسط همه نیروهای ترقی‌خواه به منظور پی‌یابی راه خروج از بن‌بست موضع‌گیری کنند. حزب کمونیست از این موضع‌گیری پشتیبانی نمود و پیشنهاد کرد حکومتی مرکب از نظامیان و غیرنظامیان برپایه یک انقلاب وسیع دمکراتیک تشکیل شود که تجسم، به معنای سیاسی کلمه، همبستگی میان همه گرایش‌های میهن‌پرست در کشور باشد. گردهم‌آیی نیروهای ترقی‌خواه به مثابه روندی برای یگانگی و مبارزه مشترک علیه تلاش‌های محافل بورژوازی برای محدود ساختن ادامه جنبش در جهت منافع طبقاتی‌شان ارزیابی می‌شود.

یک معاهده دمکراتیک در مقیاس وسیع ملی چشم‌اندازهای امیدبخشی فراراه انجام تحولات مثبت اجتماعی در کشور می‌گشاید.

صرف‌نظر از این که سیر وقایع در تک‌تک کشورهای رشد‌یابنده به چه شکل درآید، نمی‌توان با ایجاد یک دیکتاتوری نظامی ارتجاعی برای خروج از بحران جاری در بسیاری از این کشورها راهی یافت. رژیم‌های مرتجع نظامی حمایت توده‌ها را پشت سر نداشته جز برای مدت کوتاهی نمی‌توانند بر پا بمانند و زیر فشار جنبش وسیعی که همه میهن‌پرستان و دمکرات‌ها، از نظامی و غیرنظامی، را در بر می‌گیرد؛ به ناگزیر از هم فرو خواهند پاشید.

برای حل دمکراتیک مسایل ارتش

در حال حاضر، در برخی کشورهای اروپای غربی چنان وضعی وجود دارد که ممکن است روزی قدرت به دست ائتلاف‌های وسیعی از نیروهای چپ، از جمله کمونیست‌ها، بیفتد. محافل ارتجاعی، به ویژه در کشورهای عضو ناتو، با توجه به این اوضاع برای اعمال فشار آشکار بر این کشورها و مداخله در امور داخلی آنان کارزاری به راه انداخته‌اند.

هدف بلوک نظامی - سیاسی ناتو از همان آغاز علاوه بر تدارک تجاوز علیه کشورهای سوسیالیستی و تحمیل نواستعمار، صدور ضدانقلاب و از بین بردن دست‌آورد دمکراتیک خلق‌های کشورهای عضو آن بوده است. در همان سال ۱۹۵۰، یک سال پس از تأسیس ناتو، بین اعضای آن پیمانی سرّی به نام نقشه ۱۰۰-۱ (Plan 100-1) بسته شد. بر طبق این پیمان، کشورهای عضو ناتو در اوضاع داخلی بحرانی از نیروی نظامی استفاده خواهند کرد و ایالات متحده آمریکا این حق را یافت که به منظور سرکوبی نیروهای دمکراتیک به تجاوز مسلحانه در امور داخلی آن‌ها دست بزند.

کودتای نظامی - فاشیستی سال ۱۹۷۶ در یونان، هنگامی که کلنل‌های سیاه‌قدت را تصرف کردند، اقدام آشکار پلیسی بود که بر طبق «عملیات پرومیتوس» (Operation Prometheus) انجام گرفت. این عملیات را ناتو طراحی کرده بود. اکنون چند سالی است که ایتالیا در تعرض خطر مشابهی از سوی ناتو قرار دارد. در جریان یک سلسله عملیات سازمان مرکزی اطلاعات بدنام ایتالیا، به ویژه فاش شد که این سازمان به شعبه‌ای از سازمان مرکزی

اطلاعات ایالات متحده تبدیل گشته و به دستور آن نقشه‌ای برای کودتا طرح کرده بود. توطئه‌گران روی حمایت سیاسی ناتو به طور اعم و کمک نظامی ناوگان ششم ایالات متحده در مدیترانه حساب کرده بودند. آنان هم‌چنین نقشه‌ریزی کرده بودند تا در عملیات نظامی برای تصرف قدرت از واحدهای مسلح سواره نظام (ژاندارم نظامی) و برخی واحدهای تحت فرماندهی عملیاتی ناتو در اروپا استفاده کنند.

به‌جاست یادآور شویم که، زمانی نه چندان دور، ژنرال‌ها و افسران هوادار فاشیسم، با تأیید ناتو، در فرانسه یک سازمان مسلح مخفی تروریستی تشکیل دادند تا نه تنها علیه نیروهای دموکراتیک آن کشور، بلکه هم‌چنین علیه دولت‌های رسمی بجنگند. چند سال پیش، دریاسالار ایتالیایی گینو بیریندلی (Gino Birindelli) که زمانی رهبر ناتو و در حال حاضر از رهبران نفوذفشیست‌های ایتالیاست، آشکارا تهدید کرد که اگر کمونیست‌ها حتا از راه‌های پارلمانی به حکومت وارد شوند ارتش با یک «بحران تمرد» مقابله به مثل خواهد کرد؛ یعنی حکومت با یک عمل آشکارا فاشیست‌مآبانه روبه‌رو خواهد شد.

رهبران ناتو می‌کوشند راه را بر امکانات مترقیانه‌ای که اکنون در ایتالیا، فرانسه، پرتغال و سایر کشورهای اروپای غربی در حال پیدایش است، مسدود سازند و در عین حال به فعالیت‌های خود برای واداشتن دسته‌بندی‌های ارتجاعی جهت دست‌زدن به اقدامات سرکوبگرانه علیه نیروهای دموکراتیک شدت می‌بخشند. برای نمونه، سخنان ژنرال آمریکایی آلکساندر هیگ شاهدهی بر این امر است. وی در مقام فرمانده عالی متحدین دراروپا، ایده داخل شدن کمونیست‌ها به حکومت‌های اروپای غربی را صریحاً مردود دانست.

عناصر فاشیست و نفوذفشیست که مستقیماً از طرف ناتو حمایت می‌شوند، فعالیت‌های براندازی خود را در نیروهای مسلح تشدید می‌نمایند. در ایتالیا حناج راست احزاب بورژوایی و محافل نظامی، که با تأیید ناتو تلاش‌هایی برای کودتا به عمل آورده‌اند، به منظور جلوگیری از تحکیم مواضع نیروهای چپ دسیسه‌چینی می‌کنند. حزب نفوذفشیست جنبش اجتماعی ایتالیا کار فعال براندازی را در ارتش هدایت می‌نماید، در فرانسه، تلاش‌هایی به عمل می‌آید تا محافل نظامی را با دورنمای به دست گرفتن قدرت توسط نیروهای چپ مرعوب سازند و وسیعاً روی این

تذبحث می‌شود که اگر قدرت به دست نیروهای چپ بیفتد «وقایع شیلی» به ناگزیر تکرار خواهد شد.

در پرتغال در مدت نسبتاً کوتاهی پس از سرنگونی رژیم فاشیستی در ژوئیه و سپتامبر سال ۱۹۷۴ و در ماه مارس ۱۹۷۵ نیروهای دمکراتیک مجبور شدند تلاش‌های مرتجعین، از جمله محافل نظامی دست راستی برای بازگرداندن جریان توسعه کشور را دفع کنند. محافل محافظه‌کار و مطبوعات دست راستی در پی آنند که شورای انقلابی را بی‌اعتبار سازند. قانون اساسی جدید وظیفه «ضامن کارکرد صحیح نهادهای دمکراتیک (بودن) و اجرای قانون اساسی» را به این شورا واگذار کرده است. نیروهای دست راستی می‌کوشند بذر درگیری‌ها و جدایی‌های تازه را در میان نیروهای مسلح بیافشانند و ثبات کشور را که شرط مقدم حفظ و حراست از رژیم دمکراتیک است، تضعیف کنند.

در یونان تلاش برای کودتای نظامی و کشف توطئه نظامی در آغاز سال ۱۹۷۵ یک بار دیگر ثابت کرد میکروب فاشیسم در محافل افسری سرزنده و فعال است و این محافل خطر بزرگی برای روند دمکراتیزه کردن امور در بردارند. به طور مشخص اوراق و جزوات نفوفاشیستی هم‌چنان در ارگان‌های احزاب سیاسی و برخی واحدهای نظامی پخش می‌شوند که هدف آشکار آن‌ها تشویق محافل مرتجع نظامی به ادامه عملیات ضد‌مردمی است. محافل دمکراتیک برای تشریح این وضع از این واقعیت استفاده می‌کنند که مکانیسمی که دسته‌بندی نظامی - فاشیستی را به تصرف و حفظ قدرت قادر ساخت، عملاً دست نخورده باقی مانده است.

در اسپانیا، نیروهای دست راستی، در اتحاد با ارتجاعی‌ترین بخش رده‌های افسری، از نقشه‌های خود برای به عقب کشاندن کشور به دوران دیکتاتوری نظامی - فاشیستی دست برداشته‌اند. در آستانه انتخابات عمومی تابستان سال ۱۹۷۷ بحرانی در نیروهای مسلح به قوع پیوست که روند دمکراتیزه کردن امور کشور را به مخاطره افکند. در فوریه سال ۱۹۸۱ هواداران فاشیسم در ارتش به منظور برقراری حاکمیت نیروهای ارتجاعی دست به تلاش برای سرنگونی حکومت زدند.

همه این‌ها شاهد بلاواسطه تبانی رهبران ناتو و دسته‌بندی‌های مرتجع نظامی در کشورهای اروپای غربی به منظور جلوگیری از تحولات اساسی در امور اجتماعی و سیاسی آنهاست. تجربه نشان داده است که در کشورهایی که نظام استعماری در جریان آزادی ملی و اجتماعی به مخاطره می‌افتد، یعنی در آنجا که نیروهای دمکراتیک دست بالا را می‌گیرند، امپریالیسم آشکارا می‌کوشد ضد حملاتش را هماهنگ سازد.

در چنین شرایطی مبارزه احزاب کمونیست و همه نیروهای اجتماعی ترقی‌خواه برای حل دمکراتیک مسایل پیشروی ارتش، از بین بردن نفوذ عناصر فاشیست و ماوراء راست بر آن و گسترش و تثبیت اتحاد میان جنبش مردمی و افسران و افراد نظامی میهن‌پرست و دمکرات اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

در برخی کشورهای عضو ناتو احزاب کمونیست کارزاری را آغاز کرده اند تا نفوذ ارگان‌های نمایندگی، از قبیل پارلمان و ادارات محلی، را بر مسیر تحولات در نیروهای مسلح ارتقاء بخشند. کمونیست‌ها هوادار آنند که در نیروهای مسلح اصلاحاتی صورت پذیرد تا مداخله فرماندهی ناتو در امور داخلی آنها از بین رفته و پیشداوری‌های طبقاتی و تبعیضات سیاسی در این نیروها منسوخ شود.

حزب کمونیست ایتالیا به منظور بحث درباره مسایل مربوط به اصلاحات دمکراتیک در ارتش جهت تجدیدنظر در اصول و قواعد کهنه، از میان بردن میراث و روش‌های گذشته، هم‌ساز کردن ارتش با شرایط واقعی حاصله در کشور و پرکردن شکاف مصنوعی میان ارتش و مردم سمینارهایی برگزار کرده است.

حزب کمونیست فرانسه در فراخوان خود خطاب به ارتش به دنبال شورش فاشیستی در شیلی، از سیاست تشکیل نیروهای مسلح ثابت انتقاد کرد و اقدامات بنیادی ضروری برای دمکراتیزه کردن ارتش را مستدل ساخت. حزب هم‌چنین فراخوان‌هایی خطاب به فدراسیون‌های افسران و درجه‌داران ذخیره جمهوری صادر کرد که در آنها تلاش برای قرار دادن ارتش در مقابل ملت و استفاده از آن در مبارزه علیه اراده خلق تحلیل شده بود. در اظهاریه صادره توسط دفتر سیاسی حزب کمونیست فرانسه در اوایل سال ۱۹۷۶ تأکید شد که تنها راه تضمین تحولات

دمکراتیک مورد نیاز کشور به راه انداختن مبارزه‌ای وسیع و قاطعانه به منظور متحد ساختن مردم و ارتش است. حزب کمونیست پرتغال خواهان آنست که جنبش نیروهای مسلح دوباره در ائتلاف با نیروهای ترقی‌خواه و جنبش خلق عمل کند. شرکت جنبش نیروهای مسلح (ام.ا.اف.) و همه افسران و افراد نظامی دمکرات و میهن‌پرست در امور سیاسی کشور، همراه با جنبش خلق، مطمئن‌ترین ضامن ممانعت از احیاء فاشیسم است. کمونیست‌ها در حال مبارزه برای بازسازی اتحاد میان خلق و نیروهای مسلح هستند که امروزه نیز علی‌رغم تغییر اوضاع سیاسی از اهمیت قاطعی برخوردار است.

در یونان، حزب کمونیست و سایر سازمان‌های دمکراتیک خواهان آن شده‌اند که عناصر ضددمکراتیک و فاشیست از ارتش اخراج شوند و ارتش به نحوی بازسازی شود که قادر به دفاع از استقلال ملی کشور باشد. در عین حال، کمونیست‌ها برای دستیابی به اتحاد میان نیروهای چپ و دمکرات و وحدت خلق و محافل نظامی میهن‌پرست هر گونه تلاشی را به عمل می‌آورند. در اسپانیا، اعضای جنبش آزادی‌بخش در این مورد که در شرایط معینی ارتش باید بی‌طرف بماند ابزار تردید می‌کنند و اصرار دارند که ارتش باید جانب مردم را بگیرد و از اراده خلق پشتیبانی نماید.

زندگی خود گواه آنست که امروزه خلق‌ها می‌توانند فعالانه با گرایش‌های فزاینده سرمایه انحصاری به منظور به کارگیری شیوه‌های سرکوبگرانه و سلطه‌جویانه جهت حفظ حاکمیت خود مخالفت ورزند. بدین منظور، خلق‌ها باید عناصر فاشیست و فاشیست‌مآب را در قوای نظامی منزوی کنند و همکاری میان طبقه کارگر، همه زحمتکشان و اعضای مترقی ارتش را گسترش و تقویت بخشند. در مقابل جبهه ضد مردمی نیروهای ارتجاعی باید جبهه متحدی از مردم و ارتش قرار گیرد. جبهه‌ای که علیه قدر قدرتی انحصارات و بر له تحولات اساسی اجتماعی و اقتصادی که راه را به سوی دگرگونی سوسیالیستی جامعه فرامی‌گشاید، قد برمی‌افرازد.

* قیومیت نظامی (Military Paternalism) گرایشی سیاسی است که هواداران آن ارتش را تنها نیروی قادر به تحقق تکامل اجتماعی می‌دانند. از این گرایش غالباً در کوشش به منظور تبریته رژیم‌های مرتجع نظامی

استفاده می‌شود.

فصل چهارم

دوستان و دشمنان جنبش صلح

مبارزه خلق‌ها در راه آزادی ملی و اجتماعی، در راه دگرگونی جامعه در راستای منافع اکثریت قاطع ملت، جزئی از روند انقلابی جهانی است. همه نیروهای انقلابی عمده دوران ما در این روند انقلابی جهانی با هم وحدت دارند و بر هم تأثیر می‌نهند.

امروزه نمی‌توان تصور نمود که جنبش آزادی‌بخش در یک کشور برکنار از صف‌بندی نیروهای طبقاتی در صحنه جهانی توسعه یابد. رویارویی دو سیستم اجتماعی-سیاسی-متضاد سوسیالیسم و سرمایه‌داری-برسیر و برآمد پویه‌های آزادی‌بخش در دورافتاده‌ترین نقاط کره زمین تأثیر فزاینده‌ای می‌بخشد.

افزایش مداوم توان مادی و ایدئولوژیک کشورهای سوسیالیستی و مبارزه پیگیر ایشان در راه صلح و همیاری بین‌المللی، در راه آزادی و استقلال خلق‌ها همراه با پذیرش هر چه بیش‌تر اصل همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی مختلف به مثابه معیار روابط بین‌المللی، برای تکامل پیروزمند انقلاب‌های آزادی‌بخش ملی و دمکراتیک شرایط مطلوب‌تری ایجاد می‌کند.

در نتیجه اقتدار فزاینده سوسیالیسم جهانی و توازن تازه نیروها در جهان، حوزه آمریت و بکه‌تازی امپریالیسم در روابط بین‌المللی دائماً تنگ‌تر شده است. این امر به تضعیف مواضع امپریالیسم انجامیده؛ هر چند ماهیت آن دست‌نخورده باقی مانده است. این نکته که امپریالیسم دیگر نه قادر است دست‌آوردهای تاریخی سوسیالیسم را انکار کند و نه می‌تواند پیشرفت نیروهای مترقی و جنبش در راه آزادی و استقلال خلق‌ها را مهار نماید، گواه این مدعاست.

اما محافل امپریالیستی از طرح‌های تجاوزگرانه خود علیه رزمندگان راه صلح دست برداشته اند. سیاست‌هایی که امپریالیسم و نواستعمار، و همه اشکال استثمار و ستمگر دنبال می‌کنند؛ هم‌چنان علیه صلح، استقلال و برابری

خلق‌ها خطر عمده‌ای در بر دارد. در عین حال تکامل اقتصادی نابرابر روابط اقتصادی و سیاسی غیرعادلانه نیز منبع تنش‌فزایی و درگیری است و در راه کسب استقلال و ترقی اجتماعی مانعی جدی ایجاد می‌کند.

ارتش‌های کشورهای از بند رسته و امپریالیسم

امپریالیسم به ویژه خصم کشورهای است که رژیم‌های مترقی دارند. امپریالیسم هر وسیله‌ای را که در دسترس داشته باشد به کار می‌گیرد تا سلطه خود را بر خلق‌های مستعمرات سابق و سایر کشورهایی که در حال شکستن زنجیر اسارت استثمار سرمایه‌داری هستند، حفظ و یا بازسازی کند.

به طوری که وقایع ثابت کرده اند قهر مسلحانه همواره ابزار عمده سیاست امپریالیستی به منظور سرکوب مبارزه خلق‌ها در راه آزادی ملی و اجتماعی بوده و خواهد بود. علاوه بر این، جنگ‌افروزترین نظریه‌پردازان محافل امپریالیستی مصرانه از این ایده هواداری می‌کنند که با توجه به کاهش نسبی امکان درگیری مسلحانه مستقیم میان دو سیستم جهانی، جنگ‌های موضعی که برای اختناق جنبش آزادی‌بخش به راه انداخته می‌شوند، در استراتژی امپریالیسم جای هر چه برجسته‌تری می‌یابند.

به جای نظام قدیمی سلطه استعماری- نظامی سرمایه که همراه با نظام استعماری امپریالیسم متلاشی شد، اکنون اشکال نظامی نواستعمار جایگزین می‌شوند. این اشکال در عملیات به اصطلاح ضدچریکی تجلی می‌یابند که بخشی از دگرگونی‌های نظامی- سیاسی امپریالیسم را تشکیل می‌دهند.

کشورهای جلودار امپریالیستی در عین حفظ و گسترش پایگاه‌های نظامی در نقاط کلیدی جهان سوم، واحدها و تشکیلات متحرکی را سازمان می‌دهند که بتوان آن‌ها را سریعاً به نواحی «بحرانی»، به عبارت دیگر، به مناطقی که جنبش آزادی‌بخش ملی در آن‌ها قدرت می‌یابد، انتقال داد. در مورد کشورهای عضو ناتو نیز تدابیر مشابهی به عمل آمده است.

تجاوز مداوم علیه کشورهای عربی، اقدامات مسلحانه خرابکاری علیه آنگولا، اتیوپی و افغانستان، مقاومت خیره‌سراغه نژادپرستان در مقابل روندهای آزادی‌بخش در آفریقای جنوبی، همه دلیل مقنعی به دست می‌دهد که ماهیت تجاوزگرانه امپریالیسم تغییر نیافته است.

دستورالعمل‌های برنامه‌ریزی شده که دورنمای سیاست‌های خارجی کشورهای جلودار ناتو را تعیین می‌کنند، هیچ شکی باقی نمی‌گذارند که این کشورها عزم دارند ارتش را علیه جنبش آزادی‌بخش به کار گیرند و به کمک آن از رژیم‌های ارتجاعی پشتیبانی نمایند.

تزو معروف به دکترین کارتر متضمن خطر ویژه‌ای برای امر صلح و آزادی ملی است. این دکترین امپریالیسم آمریکا را محق می‌داند که در امور داخلی هر کشوری مداخله مسلحانه نماید به شرطی که این مداخله با منافع انحصارات آمریکایی مطابقت کند.

برای تحقق بخشیدن به این اهداف یک نیروی واکنش سریع تشکیل شد، که مأموریت ویژه آن انجام وظایف پلیسی در مناطق گوناگون کره زمین - در خاورمیانه، جنوب شرقی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - است. طرح آماده‌باش ناوگان پنجم ایالات متحده در اقیانوس هند نیز که پایگاه آن در جزیره دیگوگارسیا (Diego Garcia) و حوزه عمل آن شامل دریای عمان و خلیج فارس خواهد بود، همین اهداف تجاوزگرانه را دنبال می‌کند. به این ترتیب واشنگتن آشکارا مدعی نقش «پلیس دنیا» شده است.

در عین حال تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا رژیم‌های مرتجع نظامی تا حدودی تعدیل یافته، بتوانند به موجودیت خود ادامه دهند.

رهبران ناتو خودسرانه می‌کوشند تا حوزه عمل این گروه‌بندی اصلی نظامی امپریالیستی را به خاورمیانه، آفریقا و

سایر نواحی جهان، به مناطقی بکشاند که جنبش آزادی‌بخش ملی در آنجا دامنه وسیعی به خود می‌گیرد. علاوه بر این، محافل امپریالیستی می‌کوشند تا از گروه‌بندی‌های نظامی-سیاسی در حوزه جنبش آزادی ملی حفاظت کنند. زیرا این گروه‌بندی‌ها، علی‌رغم بحرانی که با آن مواجه می‌شوند، در استراتژی جهانی امپریالیسم برای تجاوز و استعمار جای برجسته‌ای را اشغال می‌کنند.

برای نمونه، بسیاری می‌دانند که برای جایگزینی سازمان پیمان مرکزی (سنتو) که عملاً توسط ایالات متحده آمریکا کنترل می‌شد، محافل امپریالیستی تلاش می‌ورزند در خاورمیانه بلوک نظامی تازه‌ای تشکیل دهند که اسرائیل و مصر اساس آن را تشکیل می‌دهند و عربستان سعودی و برخی کشورهای دیگر را نیز شامل می‌شود.

از زمانی که سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا (سیتو) از هم پاشید، اقدامات خودسرانه‌ای صورت گرفته تا به فعالیت‌های اتحادیه ملت‌های جنوب شرقی آسیا (آسه‌آن) که اندونزی، مالزی، سنگاپور، تایلند و فیلیپین را با هم متحد می‌کند، خصلتی نظامی بخشیده، پیوندهای آن را با بلوک نظامی آنزوس (ANZUS) شامل استرالیا، نیوزیلند و آمریکا تحت رهبری ایالات متحده تقویت کنند.

امپریالیست‌ها پیگیرانه به دنبال آنند که علی‌رغم مقاومت توده‌های وسیع مردم، سازمان کشورهای آمریکایی (The Organization of American States) را حفظ کنند. این سازمان، ایالات متحده آمریکا و اغلب کشورهای آمریکای لاتین را به عنوان اتحادیه نظامی-سیاسی بسته‌ای با هم متحد می‌کند. پیمان‌های دوجانبه نظامی نیز به بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تحمیل شده است.

نیروهای مسلح کشورهای از بند رسته، که دستجات نظامی امپریالیستی آن‌ها را هدف مقدم فعالیت‌های براندازی خود می‌دانند، در استراتژی استعماری تجاوزگرانه ناتو و سایر بلوک‌های نظامی اهمیت هر چه بیش‌تری می‌یابند.

محافل امپریالیستی تقویت مواضع خود در ارتش‌های کشورهای آن‌ها، آفریقا، و آمریکای لاتین را همواره واجد

اهمیت شمرده اند. این محافل در گذشته از قوای نظامی مستعمرات به منظور به راه انداختن جنگ‌های تجاوزگرانه علیه سایر ملت‌ها وسیعاً استفاده می‌کردند. همه می‌دانند که قوای نظامی‌ای که برای فتح هندوستان از آن استفاده شد، از میان خلق‌های سرزمین‌های تسخیرشده قبلی به کار گرفته شده بودند. بریتانیایی‌ها بعدها برای توسعه امپراتوری استعماری خود از قوای نظامی مستعمرات استفاده کردند. افسران بریتانیایی، قوای نظامی را که در هندوستان و سایر مستعمرات تشکیل شد، رهبری می‌کردند. از این قوای نظامی برای تسخیر برمه و به راه انداختن جنگ‌های تجاوزگرانه علیه چین، افغانستان و ایران و نیز برای گسترش متصرفات بریتانیا در آفریقا استفاده شد.

امپریالیست‌ها قوای نظامی مستعمرات را به عنوان وسیله‌ای برای به راه انداختن جنگ به منظور تقسیم دوباره جهانی که تازه تقسیم شده بود، به کار بردند. بریتانیا در جنگ جهانی اول، بیش از ۴۰۵ میلیون نفر یعنی تقریباً نیمی از تمام نیروی نظامی‌اش را از میان اهالی مستعمرات این کشور به خدمت گرفت. حدود ۱۰۱ میلیون نفر از سربازان فرانسه، یعنی یک‌ششم ارتش آن، از اهالی مستعمرات این کشور بودند.

در جریان جنگ جهانی دوم نیز وضع مشابهی به چشم می‌خورد. در این زمان بریتانیا از میان اهالی مستعمرات خود بیش از ۲۰۳ میلیون نفر سربازگیری کرد.

هر چند امپریالیست‌ها تحت فشار مبارزه آزادی‌بخش ناچار شدند به بسیاری از مستعمرات خود استقلال سیاسی بدهند، اما توانستند نفوذ تعیین‌کننده خود بر ارتش‌های جوان را حتا اگر شده در مراحل اولیه، حفظ کنند.

اعطای استقلال، در اغلب موارد، مشخصاً مشروط بر این بود که دولت‌های نوظهور موافقت‌نامه‌های نظامی با کشورهای متروپل سابق امضاء کنند. برای نمونه، بریتانیا توانست مستشاران نظامی‌اش را نه تنها به ارتش‌های مستعمرات سابق خود، بلکه هم‌چنین به ارتش‌های کامرون، زئیر و برخی کشورهای دیگر اعزام دارد. در سال‌های ۱۹۶۱-۶۲ حدود ۳۰۰ افسر بریتانیایی و ۵۵۰ نفر از سایر درجات نظامی تنها در غنا، زامبیا، ملاوی، سیرالئون، سودان و لیبی حضور داشتند. فرانسه سیزده کشور از ۱۵ مستعمره آفریقایی خود را بعد از استقلال به توسط

موافقت‌نامه‌های «کمک» نظامی به بند کشید. در سال ۱۹۶۴، حدود ۳۰۰۰ مستشار نظامی فرانسوی در ارتش‌های این کشورها فعالیت داشتند.

قابل توجه است که کشورهای امپریالیستی در عین استفاده گسترده از ارتش‌های مستعمرات به منظور به راه انداختن جنگ‌های تجاوزگرانه، از آموزش پرسنل ارتش این کشورها سر باز زدند تا استیلای تام‌وتمام خود را حفظ کنند. برای نمونه پس از اعلام استقلال غنا تنها ۱۰٪ از افسران ارتش آفریقایی‌الاصل بودند؛ این رقم در سیرالئون ۲۰٪ و در نیجریه ۲۵٪ بود. فرانسه آموزش پرسنل نظامی کشورهای آفریقایی را تنها در اواسط دهه ۱۹۵۰ آغاز کرد و آن هم عمدتاً به این منظور بود که رده‌های افسری را مجدداً با نمایندگان اشراف کشورهای آفریقایی پُر کند. قوای نظامی استعماری بلژیک طی ۷۴ سال حضور خود در کنگوی سابق تنها به ۷ نفر کنگویی درجه گروهبان یکمی دادند.

بر خلاف گذشته که استیلای بی‌پرده کشورهای امپریالیستی بر نیروهای مسلح مستعمرات و کشورهای وابسته شکل غالب بود، امروزه شیوه اصلی تحمل وابستگی عبارت از وابسته کردن مستقیم ارتش‌های جوان به ماشین جنگی امپریالیست‌ها است. بدین منظور مثلاً این ارتش‌ها را به تکنولوژی نظامی و تسلیحات خود مجهز می‌سازند و متخصصین نظامی آنان را آموزش می‌دهند. محافل نظامی ایالات متحده در این رابطه از مهارت خاصی برخوردارند.

قدرت‌های امپریالیستی می‌کوشند از به اصطلاح کمک، در درجه اول به منظور حفظ رژیم‌های محافظه‌کار و دیکتاتوری‌های دست‌نشانده، تحریک گرایش‌های ارتجاعی در ارتش‌های جوان و تضعیف اقدامات کشورهای که راهی مرفقی در پیش گرفته اند، استفاده کنند. بر طبق گزارشات مطبوعات خارجی، میزان صادرات تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ رقم گول‌آسای ۱۱۰۰۰۰۰ میلیون دلار بود. صادرات تسلیحاتی سالانه ایالات متحده در سال مالی ۱۹۷۷ به ۱۱،۴۰۰ میلیون دلار و در سال مالی ۱۹۷۸ به ۱۳،۷۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. میزان این صادرات تسلیحاتی در سال مالی ۱۹۸۰ حداقل تا ۱۵،۰۰۰ میلیون دلار افزایش خواهد یافت. ایالات متحده آمریکا بیش از ۶۰ درصد حجم ذخایر تسلیحاتی کره زمین را تأمین می‌کند و ۲۰ درصد مجموع

صادرات آن را صدور تسلیحات تشکیل می‌دهد. تجارت اسلحه اهدافی متفاوت با اهداف صرفاً بازرگانی دارد و در حقیقت بیش‌تر اهداف سیاسی را دنبال می‌کند. توم گرواسی (Tom Gervasi) از کارمندان امنیتی سابق ایالات متحده، در کتاب خود، *زرادخانه دمکراسی: تسلیحات آمریکایی موجود برای صدور* (The Arsenal of Democracy: American Weapons Available for Exports)، که در ایالات متحده آمریکا منتشر شد، اعتراف می‌کند که صدور اسلحه توسط آمریکا شکل تازه‌ای از استعمار بوده، به گسترش نفوذ ایالات متحده در خارج از این کشور، کمک می‌کند.

اخیراً بیش‌تر صادرات تسلیحاتی ایالات متحده به خاورمیانه فرستاده می‌شود. بر کسی پوشیده نیست که وعده تأمین مقادیر هنگفت تسلیحات آمریکایی، اسرائیل و مصر را به عقد پیمان صلح جداگانه راضی کرد. بنا به گزارش‌های مطبوعات ایالات متحده، این تسلیحات در مراحل اولیه به ارزش ۴۰۰۰۰ - ۴۰۵۰۰ میلیون دلار و پس از آن دو برابر یا حتا سه برابر این مقدار خواهد بود. بخش اصلی این تسلیحات آمریکایی هم‌چنان به اسرائیل فرستاده خواهد شد. اما وعده ارسال مقادیر زیادی از این تسلیحات به مصر نیز داده شده است. بنابراین به اصطلاح پیمان صلح پوششی شده، تا یکی از انفجاری‌ترین مناطق جهان باز هم بیش‌تر میلیتاریزه شود. واشنگتن در نظر دارد وظایف ژاندارمی در خاورمیانه، به ویژه وظایفی را که سابقاً رژیم شاه در ایران به انجام می‌رسانید، به اسرائیل و مصر واگذار کند.

واشنگتن در خاوردور به اعطای کمک نظامی سخاوتمندانه به رژیم دست‌نشانده کره جنوبی ادامه می‌دهد. تنها از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ ایالات متحده، به میزان ۳۸۰۰۰۰ میلیون دلار به این کشور کمک نظامی و اقتصادی نمود. طی سال‌های اخیر این کمک باز هم بیش‌تر شده است.

بخش اعظم «مساعدت» نظامی آمریکا در آفریقا به رژیم‌های نژادپرست و نیز کشورهای با سمت‌گیری سرمایه‌داری فرستاده می‌شود که روابط نزدیک با کشورهای غربی را حفظ می‌کنند. تدارکات اصلی نظامی برای ژئیر فراهم می‌شود. ژئیر از این تسلیحات برای خرابکاری مسلحانه علیه دولت‌های مستقل استفاده می‌نماید. تلاش

بدون وقفه برای تشکیل به اصطلاح نیروهای مسلح پان آفریقایی (Pan-African Armed Forces)، تحت سرپرستی ناتو و برای سرکوب جنبش آزادی‌بخش در قاره آفریقا، گواه این امر است.

«کمک» نظامی ایالات متحده به کشورهای آمریکای لاتین به میزان سالانه ۲۰۰ میلیون دلار افزایش یافته است. ایالات متحده آمریکا طی دو دهه گذشته بیش از ۱۸۰ میلیون دلار برای «کمک» نظامی به شیلی خرج کرده است. جالب توجه است که پس از انتقال قدرت به حکومت اتحاد مردمی (The Popular Unity Government)، این «کمک» نه تنها کاهش نیافت، بلکه برعکس، بر آن افزوده شد. ایالات متحده آمریکا، به مدت سه سال ارتش شیلی را با اسلحه و مهمات مدرن مجهز ساخت و به دسته‌بندی نظامی رشوه داده آن را به اجرای کودتای نظامی ارتجاعی تشویق کرد.

«کمک» نظامی آمریکا بی‌غرضانه نیست، بلکه این «کمک» وسیله‌ای برای اعمال فشار مستقیم روی محافل حاکمه یک کشور معین است. در اوایل سال ۱۹۷۶، ایالات متحده تهدید کرد که چنانچه کشورهای از بند رسته در سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی مطابق دلخواه آمریکا رأی ندهند، «کمک» خود به این کشورها را قطع خواهد کرد. در آن زمان برای مجازات غنا و تانزانیا به خاطر محکوم ساختن صهیونیسم و اتخاذ موضعی مستقل در جریان بحث پیرامون مسأله کره در سازمان ملل متحد، کمک به این کشورها به تعویق انداخته شد.

کشورهای امپریالیستی با استفاده از قراردادهای تحمیلی به سایر کشورها از طریق بلوک‌های نظامی و قراردادهای دوجانبه نظامی، قوای نظامی خود را در این کشورها نگاه داشته ژنرال‌ها و افسران خود را، یا در فرماندهی ارتش و یا در ستادها یا حداقل به عنوان مستشاران نظامی برای از پیش بردن سیاست نواستعماری در این کشورها می‌گمارند. برای نمونه، ایالات متحده آمریکا به دنبال مذاکره با فیلیپینی‌ها پایگاه‌های خود را در این کشور حفظ کرده است. پنتاگون هم‌چنین موفق شده است تصمیم قبلی خود مبنی بر خروج نیروهای زمینی خود از کره جنوبی را «منحدم» کند.

در نظر است پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در مصر، سومالی، کنیا، عمان و اسرائیل ایجاد شوند. ایالات متحده آمریکا، پاکستان را نیز سکوی پرش نظامی خود می‌داند.

در حال حاضر از اعزام بسیاری از افسران کشورهای از بند رسته جهت آموزش در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و سایر کشورهای امپریالیستی انتظارات زیادی می‌رود. در این کشورها این افسران را با روح هواداری از امپریالیسم و محافظه‌کاری شستشوی مغزی می‌دهند. بر طبق نوشته مطبوعات ایالات متحده، از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ ، ۲۶۰،۰۰۰ نفر پرسنل نظامی خارجی در ایالات متحده آمریکا آموزش دیدند. در سال ۱۹۷۶ بیش از ۱۸۰،۰۰۰ افسر از ۱۹ کشور، از جمله ۵۰ کشور از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در ایالات متحده آموزش دیدند. در میان این عده ۱،۴۳۵ نفر از عربستان سعودی، ۴۴۰ نفر از برزیل و ۴۳۹ نفر از کره جنوبی بودند.

برای نمونه، مطبوعات آمریکای لاتین فاش می‌سازند که برنامه‌های منظور شده برای آموزش افسران آمریکای لاتین در ایالات متحده آمریکا مشحون از کمونیسم‌ستیزی است و حفظ منافع آمریکا در قاره به هر بهایی، هدف آن است. یکی از آموزش‌های سری پنتاگون، که خلاصه‌ای از آن توسط روزنامه مکزیک‌ای اونو ماس اونو (Uno Mas) منتشر شد، در مورد «مبارزه علیه دشمن داخلی و اجرای کودتاهای دولتی» توصیه‌های مشروحی به عمل می‌آورد.

موريس جانوویتس (Morris Janowitz)، یکی از جامعه‌شناسان برجسته آمریکا، آشکارا نوشته است که «بدون شک، کمک نظامی خارجی و آموزش افسران در خارج بر ارتش و سیاست داخلی و خارجی آن تأثیر دارد» و «به گسترش هواداری وفادارانه از آمریکا در میان افسران کشورهای جهان کمک می‌کند.»^۱ به گفته ژنرال دوم هوارد فیش (Howar M. Fish)، از دایره همکاری برای امنیت دفاعی (Defence Security Assistance Agency)، یکی از چشم‌گیرترین مزایای سیستم آموزش افسران خارجی در پایگاه‌ها و مؤسسات آموزشی نظامی آمریکا «فرصت نفوذ بر رهبران آتی کشورهای خارجی است.»^۲ ماهیت نواستعماری چنین اظهارنظری آشکار است.

مسابقه تسلیحاتی در کشورهای جهان سوم به پشتیبانی قدرت‌های امپریالیستی، علاوه بر جنبه اقتصادی یک جنبه اجتماعی نیز دارد. این امر بر جو سیاسی داخلی و اوضاع عمومی در نواحی معینی از جهان تأثیر بنیادی می‌بخشد. رژیم‌های ارتجاعی آنگاه که تجاوز به حقوق زحمتکشان را آغاز می‌کنند، همیشه آخرین نشانه‌های آزادی‌های دمکراتیک را از بین برده و در راه ترقی اجتماعی مانع ایجاد می‌نمایند.

نیروهای امپریالیسم و ارتجاع اخیراً در رهبری فعلی چین شرکای خوبی پیدا کرده اند. این رهبران اهداف برتری‌جویانه و توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کنند و در پی هم‌دستی با امپریالیست‌ها بر پایه مبارزه‌ای مشترک علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و هم‌چنین علیه جنبش آزادی‌بخش ملی هستند. رهبران پکن از موضع «چپ» افراطی انقلابی‌نما به موضع اتحاد مستقیم نظامی - سیاسی با امپریالیسم جهانی و رژیم‌های مرتجع در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تحول یافته اند.

رهبران چین از سنن پرولتری و مفاهیم مارکسیستی - لنینستی دمکراتیسم پیگیر، روشن و انقلابی در برخورد با مسایل حاد اجتماعی و ملی مربوط به توسعه کشورهای مستعمره سابق روی گردانده اند.

رهبری پکن در تمام دوره تجاوز ایالات متحده در هندوچین، از شرکت در تلاش‌های یکپارچه کشورهای سوسیالیستی به منظور سد کردن راه متجاوزین امپریالیست خودداری کردند و کارزار بین‌المللی همبستگی با خلق‌های رزمنده هندوچین را تضعیف نمودند. آنان با مساعدت دست‌نشانندگان خود کوشیدند در کامبوجیا یک مدل ساختار سیاسی مائوئیستی بر پا کنند. آنان علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام دست به تجاوز آشکار زده، مرز خود با لائوس را هم‌چنان متشنج نگاه می‌دارند. رهبری چین می‌کوشد بر کشورهای عضو آسه‌آن فشار آورد. این سازمان را به بلوکی نظامی تبدیل و آن را علیه ویتنام، لائوس و کامبوجیا هدایت کند.

رهبران پکن از سرکردگان جدایی‌طلب در برمه و هندوستان پشتیبانی می‌نمایند و کارگزاران عملیات براندازی در افغانستان را آموزش می‌دهند. چین مقادیر هنگفتی اسلحه، مهمات و تجهیزات گوناگون به منظور اجرای عملیات

نظامی علیه افغانستان تأمین می‌کند. رهبری پکن در خاور عربی مواضع افراطی راست و شوروی‌ستیزی را علم می‌کند. مائوئیست‌ها در حالی که از مبارزه اعراب و فلسطینی‌ها علیه صهیونیست‌های اسرائیل لفظاً پشتیبانی می‌کنند، عملاً با حل عادلانه مسأله خاورمیانه مخالفت کرده و بازیچه دست متجاوزین اسرائیلی هستند.

مائوئیست‌ها در آفریقا با نیروهای امپریالیستی، نژادپرستان و مرتجعین داخلی که علیه آنگولا و اتیوپی جنگ به راه انداخته اند، روابط نزدیکی دارند. آنان اخیراً در آمریکای لاتین روابط خود را با رژیم‌های نظامی در شیلی و برزیل تقویت بخشیده اند.

این همه ثابت می‌کند که رهبران چین به افراطی‌ترین نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی نزدیک‌تر می‌شوند.

رهبران پکن در حالی که می‌کوشند ماهیت ضدکارگری دکترین‌ها و سیاست‌های خود را پوشیده دارند کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین را تشویق می‌کند تا «با توپ و شمشیر» برای کسب «آزادی کامل» مبارزه نمایند، اما نوک پیکان این فراخوان‌ها نه علیه امپریالیسم، بلکه علیه اتحاد شوروی متوجه است. چنین موضعی از یک طرف مداخلات مسلحانه محافل امپریالیستی در امور کشورهای از بند رسته را تحریک می‌کند و از طرف دیگر محروم کردن این کشورها از تنها متحدین حقیقی‌شان، ایجاد شکاف در جبهه نیروهای ضدامپریالیستی، تضعیف این جبهه در مبارزه علیه امپریالیسم و نواستعمار و بدین ترتیب تسهیل دستیابی پکن به مقاصد برتری طلبانه‌اش را هدف دارد.

همه رهبران پکن، مشخصاً با تقویت ناتو، افزایش حضور نظامی ایالات متحده در آسیا و پاسیفیک و با ابقای پایگاه‌های نظامی آمریکا در این ناحیه موافقت دارند. این همه به نیروهای امپریالیستی، که نقشه‌های تجاوزگرانه علیه آزادی و استقلال خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را در سر دارند، کمک می‌کند.

قانون دوستی و همبستگی بین‌المللی

مشکل نیست در تصور آوریم که اگر رزمندگان راه آزادی، جداگانه با کشورهای امپریالیستی رویارو می‌شدند، چه دشواری‌های عظیمی در پیش می‌داشتند. در این صورت نه تنها پیروزی در مبارزه، بلکه هم‌چنین تقویت استقلال خود و غلبه بر اشکال متنوع وابستگی، از جمله وابستگی نظامی به کشورهای متروپل سابق برای آنان سخت می‌بود.

اما یکی از ویژگی‌های اوضاع بین‌المللی حاضر در این واقعیت نهفته است که کشورهای امپریالیستی این فرصت را از دست داده‌اند که در امور داخلی کشورهای از بند رسته آزادانه دخالت کنند و از به اصطلاح کمک نظامی برای گسترش نواستعمار و ضدانقلاب وسیعاً استفاده نمایند.

در شرایط معاصر، با وجود سیستم سوسیالیستی جهانی، کشورهای از بند رسته می‌توانند در تلاش برای ایجاد و تقویت ارتش‌های ملی روی یاری اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قویاً حساب کنند. اتحاد شوروی در انجام وظایف انترناسیونالیستی خود، در صورت درخواست کشورهای از بند رسته دوست، بدون چشم‌داشت هیچ‌گونه قید و شرط سیاسی یا غیره، کمک‌های نظامی گوناگونی به این کشورها عرضه می‌کند. این یاری برای غلبه کشورهای در حال توسعه بر بقایای استعمار در عرصه نظامی هر گونه شرایط لازم را فراهم می‌آورد و ارتش‌های این کشورها را قادر می‌سازد به منافع ملی‌شان خدمت کرده، در امر توسعه مترقی اجتماعی کارآ باشند.

موفقیت‌های به دست آمده در ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم پایه اصلی برای تحولات آتی در تعادل نیروهای جهانی را ایجاد می‌کند. این امر برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع اهمیت اساسی دارد. رشد توان اقتصادی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مجموع سیستم سوسیالیستی، از امکانات متجاوزین امپریالیست کاسته، بورژوازی امپریالیستی را به عقب‌نشینی‌هایی در مقابل جنبش کارگری و دمکراتیک کشورهای سرمایه‌داری و نیز رزمندگان راه آزادی ملی و اجتماعی وا می‌دارد و در ممانعت از صدور ضدانقلاب و جلوگیری از تجاوزات امپریالیستی به دست‌آوردهای انقلاب‌های سوسیالیستی و آزادی‌بخش ملی، نقش اساسی ایفاء می‌نماید.

اشکال گوناگون کمک مستقیم سیستم سوسیالیستی جهانی به جنبش انقلابی بین‌المللی استثناء نیست، بلکه امری از پیش تعیین شده می‌باشد. البته میزان این کمک‌ها عمدتاً به موفقیت‌های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی بستگی دارد و با افزایش توان اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم امکانات بیش‌تری برای چنین کمکی فراهم می‌آید.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی علی‌رغم محدودیت نسبی منابعش به نیروهای انقلابی و آزادی‌بخش ملی در فنلاند، مغولستان، مجارستان، ترکیه، افغانستان، چین، اسپانیا و برخی کشورهای دیگر حتا طی نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری کمک اساسی نمود.

روسیه شوروی به طبقه کارگر فنلاند که در ژانویه ۱۹۱۸ حاکمیت خلق را مستقر ساخت، کمک بزرگی کرد. تعداد روس‌های داوطلب، هم در سطح فرمانده و هم در سطح درجه‌دار، که در دسته‌های گارد سرخ فنلاند جنگیدند، از ۱۰۰۰ نفر کم‌تر نبود.

در آوریل سال ۱۹۱۹، در اوج مبارزه فرمانان جمهوری مجارستان علیه مداخله‌گران خارجی، لنین وظیفه ارسال کمک نظامی به رزمندگان راه آزادی در مجارستان را پیش روی فرماندهی ارتش سرخ اوکراین نهاد. در اجرای این وظیفه واحدهای ارتش سرخ دست به حمله زدند، اما در آن موقع معلوم شد که یکی کردن دو ارتش انقلابی غیرممکن بود.

در سال ۱۹۲۱ به درخواست حکومت خلق مغولستان، واحدهای ارتش سرخ همراه با ارتش انقلابی خلق که انقلابیون مغولستان تشکیل داده بودند، در بیرون راندن متجاوزین خارجی از مغولستان شرکت کردند. ارتش سرخ نبرهای مرتجع داخلی را فلج ساخت و به خلق مغولستان کمک کرد تا به مبارزه خود اعتلاء بخشیده و پیروز شوند.

روسیه شوروی نخستین دولتی بود که استقلال و حاکمیت ملی افغانستان را به رسمیت شناخت. خلق افغان تحت

هدایت رهبران ملی و با مبارزه مسلحانه علیه استعمارگران بریتانیایی در سال ۱۹۱۹ به این پیروزی دست یافتند. اتحاد شوروی پشتیبانی بدون قید و شرط خود از استقلال ملی افغانستان را اعلام داشت و کمک‌های مالی و اقتصادی خود را به آن کشور ارسال نمود. لنین و رزمندگان راه آزادی افغان روابط دوستانه شوروی-افغانستان را بنیان نهادند. پیمان دوستی دو کشور که در فوریه سال ۱۹۲۱ به امضاء رسید بر این روابط مهر تأیید نهاد.

حکومت شوروی تنها در سال ۲۱-۱۹۲۰ به ترکیه که مورد تجاوز ارتش‌های امپریالیستی قرار گرفته بود، حدود ۴۰,۰۰۰ قبضه تفنگ، بیش از ۶۰,۰۰۰,۰۰۰ عدد فشنگ، بیش از ۱۴۵,۰۰۰ نارنجک، ۳۲۷ قبضه مسلسل، ۵۴ عراده توپ و سایر تجهیزات نظامی، و همچنین ۱۰ میلیون روبل طلا و ۲۰۰,۰۰۰ کیلوگرم شمش طلا ارسال داشت. ژنرال برجسته شوروی میخائیل فرونزه (Mikhail Frunze)، به ارتش ترکیه کمک کرد تا عملیات مهمی علیه متجاوزین خارجی به انجام رساند.

عملیات نظامی موفقیت‌آمیز ارتش سرخ علیه مداخله‌گران و گارد سفید در آسیای مرکزی و قفقازستان به افغانستان و ترکیه امکان داد تلاش خود را روی مبارزه علیه متجاوزین امپریالیست متمرکز سازند. این عملیات برای گسترش جنبش آزادی‌بخش در ایران نیز بسیار مفید بود.

لنین پس از ارزیابی اهمیت عام پیروزی‌های ارتش سرخ از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، یعنی در جریان مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی در روسیه شوروی خاطرنشان ساخت که «اکنون نه تنها از نقطه نظر چشم‌اندازهای انقلاب بین‌المللی، بلکه همچنین از نظر تجربه نظامی مستقیم ... جمهوری شوروی، که تجاوز نظامی همه کشورهای قدرتمند امپریالیستی را تحمل کرده است، رهایی خلق‌های خاور کاملاً عملی می‌باشد.»^۳

اتحاد شوروی در جریان انقلاب ملی سال‌های ۲۷-۱۹۲۵ در چین به سازماندهی و آموزش ارتش ملی-انقلابی کمک کرد. حکومت انقلابی چین تنها در ماه مه سال ۱۹۲۵، ۹۰,۰۰۰ قبضه تفنگ، ۹۰۵ میلیون عدد فشنگ، ۱۰۰ قبضه مسلسل کامل با مهمات، ۱۰۰,۰۰۰ عدد نارنجک دستی، ۱۰ عدد خمپاره‌انداز و همچنین ۵۰۰,۰۰۰ روبل

دریافت داشت. از این گذشته، ۴۰۰۰۰ قبضه تفنگ، ۴ میلیون عدد فشنگ، ۱۶۰۰۰ قبضه شمشیر و ۵۰۰ عدد نیزه برای ژنرال فنگ یاکیانگ، (Feng Yuxiang) فرستاده شد. ژنرال برجسته شوروی و. ک. بلاچر (U. K. Blucher) در رأس گروه اعزامی متخصصین نظامی شوروی به چین گمارده شد.

در ۱۹۳۵-۳۶، زمانی که ایتالیای فاشیستی به اتیوپی حمله برد و خلق اتیوپی جنگ آزادی‌بخش ملی برای دفاع از آزادی و استقلال خود را آغاز کرد، اتحاد شوروی متجاوزین فاشیست را محکوم ساخت. حکومت شوروی قدرت‌های غربی و جامعه ملل را فراخواند تا برای حفظ استقلال اتیوپی و دفع متجاوز به اقدامات شدیدی دست بزنند.

این تلاش‌ها در واقع مورد مخالفت قرار گرفت و بنابر این حکومت شوروی و سازمان‌های همگانی شوروی به زحمتکشان سراسر دنیا روی آوردند تا از مبارزه آزادی‌بخش ملی خلق اتیوپی پشتیبانی کنند و بر حکومت‌های خود فشار آورده، آنان را به اقدام علیه متجاوزین فاشیست وا دارند. هم‌چنین از طریق انجمن صلیب سرخ شوروی کمک مادی اساسی به اتیوپی اهداء شد.

حکومت شوروی از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، در جریان جنگ ملی-انقلابی خلق اسپانیا علیه یاغیان فاشیست و متجاوزین خارجی مبلغ ۸۵ میلیون دلار اعتبار جهت خرید تسلیحات و لوازم به حکومت جمهوری‌خواه اسپانیا واگذار کرد و به داوطلبان شوروی اجازه داد به اسپانیا بروند. در این مدت، ۶۴۸ فروند هواپیما، ۳۴۷ تانک، ۶۰ زره‌پوش، ۱۶۱۸۶ قبضه تپانچه، ۲۰۰۴۸۶ قبضه مسلسل، حدود ۵۰۰۰۰۰۰ قبضه تفنگ و تعداد بسیار زیادی نارنجک، فشنگ و سایر مهمات به اسپانیا فرستاده شد. حدود ۳۰۰۰۰ داوطلب شوروی برای جنگ به اسپانیا رفتند که حدود ۲۰۰ نفر از آنان در جنگ کشته شدند. مردم شوروی تا پایان سال ۱۹۳۶، ۴۷۰۶ میلیون روبل برای خلق اسپانیا جمع‌آوری کردند.

اتحاد شوروی به چین در مبارزه علیه متجاوزین ژاپنی کمک اساسی نمود. دو دولت اتحاد شوروی و چین در اوت

سال ۱۹۳۷ یک پیمان عدم تجاوز امضاء کردند. در این پیمان اعطای کمک‌های گوناگون به خلق چین تدارک دیده شد. در سال‌های ۱۹۳۸-۳۹، سه وام به مبلغ کلی ۲۵۰ میلیون دلار به چین داده شد. از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ اتحاد شوروی تعداد بسیار زیادی تانک، تپانچه، خودرو، مهمات و مقادیر هنگفتی مواد سوختی به چین فرستاد. در مجموع بیش از ۱۰۰۰۰ نفر خلبان داوطلب و سایر متخصصین نظامی شوروی به چین آمدند. این خلبانان بیش از ۱۰۰ فروند هواپیمای ژاپنی را بر فراز خاک چین ساقط کردند. شکست‌هایی که میلیتاریست‌های ژاپنی در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ در دریاچه خازان (Khasan) و رودخانه خالین-گل (Khalkhin-Gol) متحمل شدند، علاوه بر تقویت مرزهای شوروی و افغانستان به خلق چین که مبارزه سختی را علیه متجاوزین ژاپنی آغاز کرده بود، نیز مدد رساند.

اتحاد شوروی طی جنگ جهانی دوم، فشار اصلی جنگ علیه آلمان نازی و ژاپن میلیتاریست را تحمل کرده و بدین ترتیب بشریت را از خطر بردگی فاشیست‌ها نجات داد.

از زمان حمله نازی‌ها به اتحاد شوروی تا شکست دستجات فاشیست، جبهه نبرد شوروی-آلمان همواره جبهه تعیین کننده برآمد جنگ جهانی دوم باقی ماند. در این جبهه بود که نیروهای اصلی و ورماخت (Wehrmacht) [ارتش آلمان نازی - مترجم] شکست خوردند. ارتش شوروی ۵۰۶.۵ لشکر آلمان نازی و ۱۰۰ لشکر از متحدین آلمان را منهدم، منهزم یا اسیر کرد. در جبهه شرقی بود که آلمان هیتلری حدود ۷۷ درصد کل تلفات خود از زخمی و کشته را متحمل شد و ۶۲ درصد هواپیماها و حدود ۷۵ درصد تانک‌ها و سلاح‌های تهاجمی و به طور تخمینی ۷۴ درصد توپ‌ها و خمپاره‌های خود را از دست داد.

اتحاد شوروی به مبارزه خلق‌های اروپا برای رهایی از اشغال نازی‌ها کمک‌های گوناگون سیاسی، مادی و نظامی عرضه داشت. تجهیزات نظامی شوروی، مهمات، دارو و فرستنده‌های رادیویی برای پارتیزان‌های خارجی تأمین می‌شد. تنها در سال ۱۹۴۴ هواپیماهای دورپرواز شوروی ۱۰۴۶۰ بار با ۳۰۰۰۰ تن محموله نظامی به یوگسلاوی پرواز کردند. در همان سال، ضدفاشیست‌های چکسلواکی بیش از ۱۰۰،۰۰۰ قبضه تفنگ، مسلسل نیمه خودکار،

تپانچه دسته کوتاه، حدود ۱۰۰۰۰ قبضه مسلسل، ۷ میلیون عدد فشنگ، مهمات و صدها قبضه سلاح ضدتانک ساخت شوروی دریافت داشتند. ۵۳ دستگاه نفربر، ۵ فروند هواپیما، ۱۸ ایستگاه رادیویی، ۲۷۰ قبضه مسلسل نیمه خودکار، ۸۰۶۰۰ قبضه تفنگ، ۲۳۴ قبضه مسلسل، ۵۲ عدد خمپاره و ۱۳۷ قبضه سلاح ضدتانک و هم‌چنین ۲۰ تن مواد منفجره، مهمات و ذخیره غذایی نیز به ستادهای پارتیزانی لهستان ارسال شد. هواپیماهای شوروی هم‌چنین مقادیر عظیمی محمولات جنگی به بلغارستان، یونان و سایر کشورها رساندند.

اتحاد شوروی در جریان جنگ به سازماندهی دو ارتش پیاده نظام، سه لشکر خارجی، یک لشکر تانک و یک لشکر هوایی، ۳۰ قسمت پیاده نظام، توپخانه، ضدهوایی و هوایی، ۳۱ تیپ و ۱۸۱ هنگ از انواع مختلف و نیز ۹ مدرسه نظامی، ۱۹ دانشکده افسری، دوره‌ها، مراکز آموزشی، و نیز سایر واحدها در لهستان، چکسلواکی، یوگسلاوی، رومانی، مجارستان و فرانسه کمک کرد. در پایان جنگ، کل نیروی آن‌ها ۵۵۰،۰۰۰ نفر بود. این نیروها به ۹۶۰،۰۰۰ قبضه تفنگ، تفنگ دسته کوتاه و مسلسل نیمه خودکار، ۴۰،۶۲۷ قبضه مسلسل ۱۶،۵۰۲ عراده توپ و خمپاره، ۱۰۱۲۴ تانک و خودروهای زرهی، ۲،۳۴۶ هواپیما و مقادیر هنگفتی از سایر وسایل نظامی مجهز بودند. اتحاد شوروی در ۴۵-۱۹۴۴ نیز به تجدید سازماندهی و تجدید تسلیح ارتش‌های آزادی‌بخش ملی یوگسلاوی و آلبانی و ارتش خلق بلغارستان کمک کرد.

بیش از ۷ میلیون سرباز شوروی برای مدتی متجاوز از یک سال پس از بیرون راندن متجاوزین از خاک شوروی؛ در رومانی، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، اتریش، فنلاند، آلمان و دانمارک درگیر نبردهای سنگین بودند. قوای نظامی شوروی برای آزاد کردن بلغارستان در آن کشور پیشروی کردند و به آزادی یوگسلاوی کمک رساندند. تعداد زخمی‌ها و کشته‌های ارتش شوروی در خارج از خانه شوروی از سه میلیون تن تجاوز کرد. بیش از یک میلیون نفر از این عده در صحنه نبرد کشته شدند. قوای نظامی شوروی با حضور خود ضدانقلاب را فلج ساخته، مانع از آن شدند که ضدانقلاب جنگ داخلی راه بیندازد و به این ترتیب برای پیروزی انقلاب‌های دمکراتیک و سوسیالیستی در برخی کشورهای واقع در اروپای مرکزی و جنوبی موقعیت خاصی ایجاد کردند.

برآمد نبردهای جبهه شوروی- آلمان برای کل مبارزه ضدفاشیستی نه فقط در اروپا، بلکه هم‌چنین در سایر بخش‌های جهان تعیین کننده بود. برای نمونه، اعمال قهرمانه ارتش شوروی که هیتلری‌ها را در شمال قفقاز شوروی تارومار کرد، راه امپریالیسم آلمان به مرکز و جنوب شرقی آسیا را مسدود ساخته، مبارزه خلق برای آزادی ملی را در این نواحی ارتقاء بخشید.

ارتش شوروی همواره عملکردی آزادی‌بخش داشته و حامل آرمان‌های ترقی‌خواهانه انترناسیونالیستی بوده است. ارتش شوروی در اوت ۱۹۴۱ به ایران داخل شد و به منظور عقیم‌گذاشتن دسایس عوامل هیتلری و جلوگیری از تصرف این مرکز ارتباطی حیاتی ائتلاف ضدهیتلری به دست فاشیست‌ها بر طبق معاهده سال ۱۹۲۱ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی- ایران عمل کرد و امکاناتی ایجاد نمود تا نیروهای دمکراتیک آن به فعالیت قانونی بپردازند.

اتحاد شوروی در مرحله پایانی جنگ جهانی دوم با وارد آوردن ضربتی نیرومند و رعدآسا بر ارتش کوان‌چونگ (Kwantung) به شدت ژاپن میلیتاریستی کمک قطعی نمود. این ارتش نیروی عمده قوای زمینی ژاپن بود و دوسوم تانک‌ها و بیش از نیمی از توپ‌های نیروهای مسلح ژاپن را در اختیار خود داشت. بیش از ۱۰۵ میلیون نفر از قوای نظامی شوروی در عملیات خاور دور شرکت کردند.

اتحاد شوروی با شکست ژاپن میلیتاریستی، برای خلق‌های شمال شرقی چین و کره شمالی آزادی به ارمغان آورده، پیروزی مبارزه مسلحانه خلق‌های جنوب شرقی آسیا را اعتلاء بخشید و برای حملات بعدی بر رژیم‌های مسعمره در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین شرایط مطلوب ایجاد کرد.

اتحاد شوروی در عین نبرد علیه آلمان هیتلری، نیروی مرکزی ائتلاف فاشیستی، هرگز کمک خود به مردم چین را متوقف نکرد. حضور ۴۰ لشکر از ارتش شوروی، در خاور دور موقعیت قوای چینی را بهبود اساسی بخشید. حکومت شوروی این لشکرها را به عنوان گارد حفاظتی در مقابل تجاوز ژاپن در آنجا باقی‌گذاشت و ارتش کوان‌چونگ را در مرز شوروی متوقف داشت.

ارتش شوروی هنگامی که به جنگ در خاور دور وارد شد، بیش از ۱۰۳ میلیون کیلومتر مربع از خاک چین را آزاد کرد. این پیشرفته‌ترین ناحیه چین با ۴۰ میلیون نفر جمعیت بود که بعداً به پایه‌ای برای تحکیم مواضع نیروهای دمکراتیک چین تبدیل شد. مناطق آزاد شده گسترش یافته، تقویت شدند. از آن پس ارتش آزادی‌بخش خلق قادر بود تشکیلات تازه‌ای ایجاد کرده از مقادیر هنگفت تسلیحاتی که واحدهای شوروی از قوای نظامی ژاپن مصادره کرده بودند، استفاده نماید. فقط دو جبهه از سه جبهه نیروی، ارتش آزادی‌بخش خلق را با بیش از ۳،۷۰۰ تفنگ تصرف شده، خمپاره و نارنجک اندازه، ۶۰۰ تانک، بیش از ۸۶۰ هواپیما، حدود ۱۰،۲۰۰ مسلسل، حدود ۶۸۰ زاغه و مهمات و کشتی‌هایی ناوگان رودخانه سانگاری (Sungari) مجهز ساخت.

نیروهای مسلح اتحاد شوروی با اشغال بندر آرتور (Arthur) و دالنی (Dalny) مطابق موافقت‌نامه‌ها و پیمان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - چین همه تلاش‌های قوای نظامی کومین‌تانگ برای پیاده شدن در این نقاط با اهمیت استراتژیک را ناکام گذاشت و به این ترتیب مواضع نیروهای دمکراتیک را تقویت بخشیدند. قدرت اتحاد شوروی و نیروی فزاینده سایر کشورهای سوسیالیستی به راه انداختن تجاوز دامنه‌دار و آشکار را برای امپریالیسم آمریکا دشوار ساخت و این امر نیروهای انقلابی را قادر نمود که نه تنها قدرت را به دست آورند، بلکه آن را حفظ کنند. از سال ۱۹۴۶ تا سال ۱۹۴۸، یعنی طی دوره مبارزه آزادی‌بخش خلق، علی‌رغم تلاش همه‌جانبه محافل مرتجع ایالات متحده آمریکا برای نجات رژیم فاسد کومین‌تانگ هیچ درگیری آشکار مهمی با نیروهای مسلح ایالات متحده که در خاک چین مستقر شده بودند، روی نداد.

بعدها، در هنگام اعلام تأسیس جمهوری خلق چین، اتحاد شوروی برای تثبیت قابلیت دفاعی آن و ساختمان یک صنعت نظامی نیرومند، کمک‌های بدون چشم‌داشتی به آن کشور عرصه داشت. متخصصین شوروی به بازسازی ارتش چین کمک کرده، آن را مجدداً با اسلحه و تجهیزات مدرن مسلح ساختند.

شکست ژاپن میلیتاریستی هم‌چنین به آزادی کره از یوغ استعمار که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت، انجامید. ۱۵ اوت سال ۱۹۴۵، روزی که ارتش شوروی کره را آزاد کرد، در تاریخ آن کشور نقطه عطفی بود که مرحله نوینی در

مبارزه خلق کره برای استقلال ملی و آزادی اجتماعی گشود.

آزادی کره توسط ارتش شوروی برای پیروزی انقلاب خلق در آن کشور شرایط مطلوبی ایجاد کرد. حضور قوای نظامی شوروی در کره شمالی نه تنها انتقال قدرت به طبقه کارگر را تسهیل نمود، بلکه هم‌چنین باعث شد که این قدرت به طور مسالمت‌آمیز انتقال یابد، زیرا نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی فلج شده، از دست یازیدن به مداخله و به راه انداختن یک جنگ داخلی، باز داشته شدند. خلق کره بعدها، در جریان جنگ آزادی‌بخش ۵۳-۱۹۵۰ از حمایت معنوی و یاری اساسی سیاسی و مادی از جمله کمک‌های نظامی، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برخوردار شد.

در زمانی که خلق ویتنام مسلحانه از انقلاب خود در مقابل تجاوز استعمارگران سابق دفاع می‌کردند، اتحاد شوروی یکی از نخستین کشورهایی بود که جمهوری دمکراتیک ویتنام را به رسمیت شناخت. در نتیجه مساعدت و پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دمکراسی‌های توده‌ای، خلق ویتنام در جنگ مقاومتی که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴ به طول انجامید، به یک پیروزی تاریخی دست یافت.

اتحاد شوروی به ویتنام در ساختمان سوسیالیسم و تقویت ظرفیت دفاعی آن همواره یاری همه‌جانبه رسانده است. زمانی که خلق ویتنام علیه متجاوزین امپریالیست و عمال آنان قهرمانانه می‌رزمیدند، کشور شوروی ارتش خلق ویتنام را به سرعت به اسلحه مدرن، از جمله راکت‌های ضدهوایی، توپخانه و جنگنده‌های هوایی مجهز ساخت. هزاران ویتنامی به کمک متخصصین نظامی شوروی که به جمهوری دمکراتیک ویتنام اعزام شده بودند و یا با آموزش در مدارس نظامی شوروی تکنولوژی جنگی نوین را با مهارت فرا گرفتند.

یاری همه‌جانبه شوروی، و به ویژه اسلحه شوروی، در کسب پیروزی کامل و نهایی خلق ویتنام بر متجاوزین امپریالیست و مرتجعین داخلی، و نیز در ایجاد شرایط برای تکمیل انقلاب ملی-دمکراتیک در سراسر کشور اهمیت سترگی داشت. له دوان (Le Duan)، دبیر اول حزب کمونیست ویتنام، خاطرنشان ساخت که پیروزی در

نبرد علیه تجاوز ایالات متحده برآمد مبارزه راسخ و بی‌باکانه خلق ویتنام، یاری سترگ اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به آن، نبرد شکست‌ناپذیر و هم‌بسته خلق‌های هندوچین، و هم‌چنین برخورداری ویتنام از ابراز همدردی ژرف و پشتیبانی نیرومند همه نیروهای ترقی‌خواه سراسر دنیا بود.

«درچریان جنگ‌های مقاومت علیه تجاوز ایالات متحده و ساختمان سوسیالیسم در ویتنام، مردم شوروی، به انگیزه درک عالی خود از انترناسیونالیسم پرولتری، پشتیبانی از ویتنام و کمک بدان را به مثابه ندای قلبی و امر وجدانی خود دانستند ... مردم شوروی به طوری که ویتنامی‌ها می‌گویند "هم در برنج و هم در لباس" با ما شریک شدند و بخشی از بازده خود، بخشی از حاصل کارشان را برای کمک به رزم و ساختن ویتنام به ما دادند.» پیمان دوستی و تعاون که در سال ۱۹۷۸ بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک ویتنام به امضاء رسید، بر این روابط دوستانه صحنه نهاد.

اتحاد شوروی برای کمک به انقلاب کوبا- اولین نمونه از این زمره در آمریکای لاتین- هر آنچه در قدرت داشت به عمل آورد تا این انقلاب دوام یابد و نیرو بگیرد. با اسلحه اتحاد شوروی بود که به باندهای مزدور تجاوزگران در پلایا- گیرون (Playa-Giron) (خلیج خوک‌ها) ضربه خردکننده‌ای وارد آمد. یاری شوروی در تشکیل نیروهای مسلح انقلابی کوبا (The Cuban Revolutionary Armed Forces)، مجهز به اسلحه مدرن برای دفاع راسخ از کار خلاق مسالمت‌آمیز خلق اهمیت اساسی داشت. فیدل کاسترو روز (Fidel Castro Ruz)، دبیر اول حزب کمونیست کوبا، گفت: «میهن لنین کبیر کمک قاطعی به ما نموده و از همان آغاز، در دشوارترین لحظه انقلاب ما، اسلحه مدرن دفاعی در اختیار کوبا نهاده است ... اتحاد شوروی با اعزام متخصصین نظامی‌اش بدین جا برای آموزش ما جهت استفاده از اسلحه انتقال دانش خود در علوم نظامی مدرن به ما کمک ارزشمندی نموده است؛ آنان مظهری از فروتنی، ایثارگری و شیوه برخورد کمونیستی به زندگی در برابر ما نهاده اند.»^۴

اتحاد شوروی بارها در خاورمایه راه را بر متجاوزین امپریالیست سد کرد. در سال ۱۹۵۶، زمانی که تجاوز امپریالیستی علیه مصر آغاز شد، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواستار آن شد که این تجاوز فوراً متوقف

شود. حکومت شوروی پیشنهاد کرد که شورای امنیت سازمان ملل متحد برای متوقف ساختن تجاوز، اقدامات فوری به عمل آورد و اعلام داشت آماده است با اعزام واحدهای هوایی و دریایی به مصر به مهار کردن متجاوز، دفاع از قربانیان تجاوز، و بازگرداندن صلح کمک کند. از آنجا که شورای امنیت فلج شده بود و نتوانست دست به عملی بزند حکومت شوروی بیانیه‌ای به دولت‌های متجاوز فرستاده در آن عمل ایشان را به عنوان جنگ غارتگرانه‌ای علیه خلق‌های عرب توصیف نمود و به آنان هشدار داد که اگر این جنگ ادامه یابد، به داوطلبان شوروی اجازه داده خواهد شد به مصر بروند و به مردم مصر کمک کنند تا مبارزه آزادی‌بخش مسلحانه را آغاز نمایند.

جمال عبدالناصر بر اهمیت اساسی کمک نظامی شوروی برای موفقیت انقلاب مصر تأکید ورزید و گفت: «هنگامی که ایالات متحده از تأمین اسلحه برای ما خودداری ورزید ... روسیه موافقت کرد اسلحه و سوختی را که نیاز داشتیم، تأمین کند.»

در سال ۱۹۵۸، زمانی که قوای نظامی آمریکا و بریتانیا به منظور مختنق ساختن انقلاب عراق، به لبنان و اردن تجاوز کردند، اتحاد شوروی مجدداً با اخطار مصممانه به متجاوزین در برابر آنان قد علم نمود. حکومت شوروی در بیانیه خود در باره تجاوز ایالات متحده- بریتانیا خاطرنشان نمود که این حکومت «حق دست زدن به اقدامات ضرور را که مقتضای منافع حفاظت از صلح و امنیت است، محفوظ می‌دارد.» این گام‌های حکومت شوروی در متوقف ساختن تجاوز سهم بزرگی داشته، پیشرفت انقلاب عراق را تسریع بخشید.

در سال ۱۹۷۶ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از کشورهای عربی که قربانی تجاوز اسرائیل شده بودند، قاطعانه جانبداری کرد و به تقویت ظرفیت دفاعی کشورهای عرب، به ویژه مصر و سوریه قاطعانه کمک نمود. اتحاد شوروی به تأمین اسلحه برای مصر که ۸۰ درصد تسلیحاتش را در نبرد از دست داده بود، مبادرت ورزید. اتحاد شوروی هم‌چنین به تشکیل پدافندهای هوایی کارآ کمک کرد. نیروهای مسلح مصر نه تنها مجدداً تکمیل شدند، بلکه هم‌چنین ساختاری نو یافته، به مقتضای نیازهای یک ارتش مدرن مجدداً تسلیح شدند، و در این امر، نیز،

متخصصین نظامی شوروی نقشی کلیدی ایفاء نمودند.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جریان حنگ اکتبر ۱۹۷۳ بار اصلی کمک به کشورهای رزمنده عربی را بر دوش گرفت و هر آنچه لازم بود، از جمله اسلحه سنگین، را برای آنان تأمین کرد. مصر و سوریه به طور منظم اسلحه درجه اول شوروی که ارزش آن‌ها در عمل ثابت شد، دریافت داشتند.

علی‌رغم تلاش برای بررسی موفقیت کشورهای عربی در دفع تجاوز ۱۹۷۳ اسرائیل در چارچوب‌های تنگ ناسیونالیستی، علل اصلی و تعیین کننده این موفقیت به طور واضح مبارزه ایثارگرانه قوای نظامی اعراب و یاری نظامی شوروی بود. در این زمینه، تصمیم متخذه بنا بر توصیه رییس‌جمهور سادات در سال ۱۹۷۶ در مورد فسخ پیمان سال ۱۹۷۱ دوستی و همیاری میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مصر، به ویژه هیچ توجهی نداشت. این عمل ضدملی در جهت آمادگی برای آغاز سیاستی تسلیم‌طلبانه در مقابل تجاوز اسرائیل به انجام رسید.

خلق‌های بسیاری از کشورهای دیگر نیز از یاری اتحاد شوروی بهره برده اند. الجزایر در زمان نبرد قطعی برای استقلال کمک‌های همه‌جانبه شوروی، از جمله اسلحه، دریافت داشت. در نتیجه کمک‌های شوروی، گوآ (Goa)، دامن (Daman) و دی‌یو (Diu)، به هندوستان برگشت و ایریان غربی (Western Irian) به اندونزی پس داده شد. اتحاد شوروی به نیجریه در مبارزه‌اش علیه جدایی‌طلبان که سعی داشتند کشور را تقسیم کنند، کمک کرد و از میهن‌پرستان کنگو (زئیر) پشتیبانی نمود. اتحاد شوروی هم‌چنین به حمایت از منافع ملی تانزانیا، جمهوری دومینکن، زنگبار (Zanzibar)، قبرس و سایر کشورهایی برخاست که قربانی تجاوز امپریالیستی شده بودند.

زمانی که خلق‌های آنگولا، موزامبیک و گینه بیسائو دست به مبارزه مسلحانه طولانی زدند، اتحاد شوروی از نیروهای میهن‌پرست این کشورها حمایت کرد. در جریان تجاوزی که امپریالیست‌ها علیه مردم آنگولا به راه انداختند، بنا به درخواست حکومت قانونی این کشور، شوروی و کوبا کمک کردند تا در مقابل دست‌اندازی‌های متجاوزین از خارج از آنگولا دفاع شده، حق حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی آن، و هم‌چنین پیشرفت آتی آن

در راه اصلاحات اجتماعی محفوظ بماند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ یک پیمان دوستی و همکاری با آنگولا و در سال ۱۹۷۷ پیمان مشابهی با موزامبیک امضاء کرد.

موضع انترناسیونالیستی قاطع کشورهای سوسیالیستی و حمایت مادی و نظامی اتحاد شوروی و جمهوری کوبا کمک کرد تا حقوق قانونی خلق انقلابی آنگولا محفوظ بماند. هدف از پیمان دوستی و همکاری میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و اتیوپی سوسیالیستی نیز توسعه بیش‌تر روابط حسنه میان دو کشور است.

روابط حسن همجواری سنتی میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و افغانستان به روابط کاملاً برادرانه تکامل یافته که بازتاب ماهیت طبقاتی- پرولتری روابط است. اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که رژیم نوین جمهوری دمکراتیک در افغانستان را بلافاصله پس از پیروزی آن به رسمیت شناخت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همبستگی اصیل مردم شوروی با انقلاب آوریل را بیان داشت و یاری بی‌چشم‌داشت خود به خلق افغان را افزایش داد. در پیمان دوستی، حسن همجواری و همکاری میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری دمکراتیک افغانستان که در دسامبر سال ۱۹۷۸ به امضاء رسید، این روابط تأیید شد.

تحت شرایط دشوار ناشی از مداخله نظامی امپریالیست‌ها و برتری‌طلبان پکن در امور داخلی افغانستان، اتحاد شوروی به کمک مردم افغانستان برخاست و به درخواست حکومت جمهوری دمکراتیک افغانستان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عده معدودی از قوای نظامی ذخیره شوروی را به این کشور ارسال داشت تا تجاوزاتی که از خارج نسبت به استقلال این کشور به عمل می‌آید، دفع نمایند. همبستگی پیکارجویانه سربازان شوروی و افغان، در مبارزه علیه تجاوزات اجنبی و ضدانقلابیون داخلی به استحکام پولاد است.

اتحاد نزدیک با رزمندگان راه آزادی ملی و اجتماعی، عنصر مهمی در سیاست خارجی است که حزب کمونیست اتحاد شوروی و حکومت شوروی دنبال می‌کنند. لئونید برژنف در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره بیست و ششم حزب گفت: «هیچ کس نباید شکی داشته باشد، رفقا، که حزب کمونیست اتحاد

شوروی سیاست اعتلای همکاری میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای تازه استقلال یافته، و تحکیم وحدت سوسیالیسم جهانی و جنبش آزادی‌بخش ملی را پیگیرانه دنبال می‌کند.^۵ کنگره برچیدن همه آثار نظام ستم استعماری و نقض برابری و استقلال خلق‌ها، و همه زمینه‌های رشد استعمار و نژادپرستی را یک وظیفه انترناسیونالیستی مهم برشمرد. سیاست‌های انترناسیونالیستی که اتحاد شوروی و سایر کشورهای برادر دنبال می‌کنند در برابر صدور ضدانقلاب از جانب امپریالیست‌ها مانعی نیرومندتر از همیشه ایجاد می‌نمایند.

پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب

در شرایط موجود که اکثریت شکننده مستعمرات پیشین به استقلال سیاسی دست یازیده و بسیاری از آن‌ها پیشرفت به سوی استقلال اقتصادی و ترقی اجتماعی را آغاز کرده اند، امر حراست از این دست‌آوردها اهمیت سترگی یافته است. تز مشهور لنین که «هر انقلابی بی‌ارزش است مگر آن که بتواند از خود دفاع کند»^۶ در عمل به تکرار تأیید می‌شود. لنین با ارزیابی این قانون به مثابه مهم‌ترین قانون ایمنی نظم نوین وصیت کرد که نیروهای انقلابی باید هنر نظامی را به طور همه‌جانبه مطالعه کنند و همواره در مقابل طرح‌های تجاوزگرانه امپریالیسم و ارتجاع داخلی گوش به زنگ باشند.

به طوری که تجربه ثابت کرده است، نیروهای میهن‌پرست در کشورهای از بند رسته علاوه بر توانایی ساختن یک زندگی نوین، باید برای تغییر سریع اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه به اشکال غیرمسالمت‌آمیز آماده و قادر باشند، در صورت لزوم، برای تلافی قهر ارتجاعی طبقات استثمارگر متحد با محافل امپریالیستی، قهر انقلابی را به کار گیرند. برای این که این نیروها بتوانند این کار را انجام دهند باید ارتش‌هایی داشته باشند که فدایی آرمان‌های انقلابی بوده برای دفع طرح‌های ارتجاعی به خوبی آموزش دیده باشند.

از آنجا که محافل امپریالیستی به اعمال تجاوزکارانه خود علیه جنبش آزادی‌بخش و مسابقه تسلیحاتی ادامه می‌دهند، کشورهای از بند رسته علاوه بر اجرای دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی فوری باید مبالغ بسیاری نیز

برای تأمین ظرفیت دفاع خود خرج کنند. این کشورها برای دفاع از خود باید همه امکانات و منابعشان را به کار گیرند تا تجاوز امپریالیست‌ها را دفع کرده، مقاومت ارتجاع داخلی را سرکوب نمایند. مخارج نظامی کشورهای از بند رسته تا ۱۴ درصد کل مخارج تسلیحاتی جهان بوده و نیروهای نظامی این کشورها تقریباً یک‌سوم ارتش‌های جهان را تشکیل می‌دهند. مسلماً این بار سنگینی بر دوش اقتصاد کشورهای از بند رسته است و منابع هنگفتی را از انجام وظایف مبرم سازنده باز می‌دارد. اما یکجانبه‌نگری در این مقوله خطاست. این واقعیت را نیز باید به حساب آورد که مخارج نظامی کشورهایی که رژیم‌های مترقی دارند، با مخارج نظامی کشورهایی که به بلوک‌های نظامی امپریالیستی کشانده شده اند هیچ وجه مشترکی ندارد. در حالی که در کشورهای دسته دوم این مخارج یک نوع «متمم» برای ایفای ماشین جنگی امپریالیسم است، در کشورهای دسته اول شرایط عینی این مخارج را تحمیل می‌کنند و این مخارج در نهایت به تحکیم استقلال ملی این کشورها خدمت کرده تکامل آتی دولت‌های جوان و دفاع از سرزمین ملی - دمکراتیک آنان را تأمین می‌نماید.

خلق‌های کشورهای از بند رسته نیز هم‌چون خلق‌های سایر کشورها در پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و تخصیص منابعی که خرج آن می‌شود به مقاصد صلح‌جویانه نفع حیاتی دارند. اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی برای حل این مسأله پیگیرانه تلاش می‌ورند. این کشورها در سال‌های اخیر به تکرار مواضع سازنده بسیاری اتخاذ کرده اند. پیشنهاد کاهش بودجه نظامی اعضای دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به میزان ۱۰ درصد و تخصیص بخشی از مبلغ حاصله برای کمک به کشورهای در حال توسعه از جمله این مواضع‌گیری‌ها است.

اما مخالفت خیره‌سرانه محافل امپریالیستی امر مبارزه در راه خلع سلاح را پیچیده کرده است. همه می‌دانند که کشورهای عضو ناتو در مدتی کم‌تر از ۳۰ سال بیش از ۲۰۶۰۰ میلیارد دلار برای مقاصد نظامی خرج کرده اند. در سال ۱۹۷۸ در یک نشست ناتو در واشنگتن برنامه‌ای برای تکامل و افزایش تسلیحات در آینده به تصویب رسید. بر طبق این برنامه طی ۱۰ یا ۱۵ سال آینده برای این کار حدود ۸۰ میلیارد دلار بیش‌تر خرج خواهد شد.

این امر برای کشورهای سوسیالیستی و هم‌چنین کشورهای توسعه‌یابنده خطر مستقیمی در بردارد. بنابراین، در

حالی که امپریالیست‌ها به دست‌اندازی خود نسبت به آزادی و استقلال کشورهای از بند رسته و دخالت در امور داخلی آن‌ها ادامه می‌دهند، خلق‌های این کشورها باید قوای نظامی خود را که ستون اصلی تکامل مترقیانه آنانست، تقویت بخشند.

بازسازی دستگاه نظامی کهنه با ایجاد دستگاهی نوین و تغییر نیروهای نظامی به ارتش‌های منظمی که قادر به انجام وظایف تازه‌شان باشند، جهات اصلی ایجاد ارتش در کشورهای از بند رسته را تشکیل می‌دهد. در اغلب کشورهای توسعه‌یافته تاکنون در این رابطه کارهای بسیاری به انجام رسیده است. ارگان‌های اداری نظامی عالی ایجاد شده؛ منطقی‌ترین شکل برای ساختار واحدها تدوین شده و در دست اجراست؛ آموزش کادرهای نظامی، به ویژه افسران و متخصصین فنی، اصلاح می‌شود؛ قوای نظامی با اسلحه مدرن مسلح می‌شوند و، در برخی از این کشورها، در حال ایجاد صنایع نظامی هستند.

در این رابطه، ارتقای کادرهای ارتش ملی به فرماندهی ارتش برای جایگزینی ژنرال‌ها و افسرانی که سابقاً در بسیاری از ارتش‌های جوان پست‌های فرماندهی را در دست داشتند و از مقام خود برای مداخله مستقیم در امور داخلی کشورهای از بند رسته استفاده می‌کردند، بسیار مهم است. تعداد افسرانی که از میان بخش‌ها و گروه‌های اجتماعی نسبتاً نزدیک به سربازان برخاسته‌اند در حال افزایش بوده است. برای تأمین کادر ارتش در سیستم قدیمی تغییراتی داده شده است (این امر غالباً شامل سربازگیری از میان قبایل و گروه‌های قومی می‌شد که هیچ رابطه‌ای با اکثریت اهالی نداشتند) ارتقای سطح آموزشی عمومی جوانان، تسلط آنان بر اسلحه و تجهیزات نظامی را آسان‌تر می‌کند. در برخی از کشورهای از بند رسته ارتش از طریق سربازگیری عمومی تشکیل می‌شود.

همه این پیشرفت‌ها، مسلماً، در کشورهای گوناگون به درجات مختلفی صورت گرفته و بنابراین تنها می‌توان از گرایشی عام صحبت کرد که جهت اصلی در ساختمان ارتش را بیان می‌کند. گاه بقایای گذشته هنوز باقی می‌ماند: در برخی کشورها رده افسری هنوز بر مبنای کاستی تشکیل می‌شود، یا نفرات مزدور صفوف نظامی را تشکیل می‌دهند و انضباط عمدتاً بر اساس اجبار است نه اقتناع. هنوز مشکلاتی که از تجربه نظامی ناکافی و کمبود پرسنل

تعلیم‌یافته و نیز کمبود تسلیحات و تجهیزات ناشی می‌شود اثر خود را داشته و مورد سوءاستفاده کشورهای امپریالیستی قرار می‌گیرند.

در حالی که امپریالیست‌ها به طور فزاینده‌ای به محافل نظامی ارتجاعی امید می‌بندند، محافل میهن‌پرست باید به ویژه هشیار باشند تا بتوانند فعالیت‌های براندازی عناصر هوادار امپریالیسم را به موقع کنترل کنند. ریشه‌کنی پیگیرانه مواضع و پیشداوری‌های ضد کمونیستی که هنوز در میان افسران باقی است و اتحاد همه نیروهای راستین میهن‌پرست در ارتش بر پایه ضدامپریالیستی، ضدفئودالی و ضد سرمایه‌داری واجد اهمیت می‌باشد.

به گواه تجربه، همبستگی نیروهای مسلح در جامعه و ایجاد روابط نزدیک میان ارتش‌ها، احزاب و جبهه‌های حاکم ملی-دمکراتیک و توده کثیر اهالی، مقولات کلیدی ساختمان ارتش‌های کشورهای از بند رسته است. این است آن رشته تعیین‌کننده‌ای که تقویت ظرفیت دفاعی این کشورها و حراست از دست‌آوردهای انقلابی‌شان عمیقاً به آن بستگی دارد.

بنابراین روند ساختمان ارتش در کشورهای از بند رسته تنها به حوزه نظامی محدود نمی‌ماند. این امر با حل طیف کاملی از مسایل اساساً مهمی که ماهیت اخلاقی و سیاسی دارند؛ مستقیماً در پیوند است. چنانچه افسران و افراد ارتش از وظیفه خود در دفاع از استقلال کشورشان درک روشنی نداشته باشند و حاضر نباشند، در صورت لزوم، نقشه‌هایی را که امپریالیسم و ارتجاع داخلی طرح کرده اند به سختی دفع نمایند؛ هیچ‌گونه سازماندهی نظامی، اسلحه یا تجهیزات نظامی به خودی خود قادر نخواهد بود انجام وظایفی را که در مقابل این ارتش‌ها رخ می‌نماید تضمین کند. تجربه نظامی در اندونزی و خاورمیانه تأیید دوباره‌ای بر این امر به دست داده است که تنها آن نیروهای نظامی می‌توانند متجاوزین امپریالیست را شکست دهند که شناخت فنی کامل اسلحه مدرنی را که کشورهای سوسیالیستی به اینان داده اند پیگیرانه با عزم راسخ همراه سازند تا از استقلال ملی خود و دست‌آوردهای اجتماعی خلق‌ها دفاع کنند.

غلبه بر اقدامات چپ‌روانه به منظور تحمیل اشکال سازماندهی و جنگ چریکی به ارتش‌های کشورهای از بند

رسته و جا زدن تاکتیک‌های چریکی به عنوان مدل هنر نظامی پرولتری نیز اهمیت فراوان دارد. مدافعین این تاکتیک‌ها از این واقعیت غافل می‌مانند که اگر چه شیوه‌های چریکی مبارزه، در شرایط مشخص (مراحل معینی از مبارزه آزادی‌بخش ملی، در حین دفع دشمنان و مهاجمین) جایز می‌باشند، این شیوه‌ها نمی‌توانند در جنگ مدرن نقش اصلی را ایفاء کنند؛ زیرا این امر مستلزم اصول کاملاً متفاوتی در تعلیم و به کارگیری نیروهای مسلح می‌باشد. از این هم بیش‌تر، این شیوه‌ها به تضعیف اقداماتی می‌انجامد که کشورهای از بند رسته برای ساختمان ارتش و تبدیل ارتش‌های جوان به قوای منظم به عمل می‌آورند.

این را هم نباید فراموش کرد که شیوه‌های چریکی در شرایط ظالمانه‌ای بر پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری و یا نیروهای آزادی‌بخش مستعمرات تحمیل شده است که ایشان در مقابله با نیروهای مسلح منظم استثمارگران راهی جز شیوه‌های چریکی ندارند. پرولتاریا یا نیروهای میهن‌پرست در کشورهایی که از قید استثمار رهیده اند در نتیجه دستیابی به قدرت سیاسی می‌توانند نیروهای مسلح منظم خود را ایجاد کنند و امر دفاع از آزادی خود را به این نیروها واگذارند.

لنین کارآیی جنگ چریکی به مثابه یکی از اشکال عمل انقلابی توده‌ای را خاطرنشان ساخت و تأکید کرد که: «حزب پرولتاریا هرگز نمی‌تواند جنگ چریکی را به عنوان تنها شیوه، یا حتا شیوه اصلی، مبارزه ارزیابی کند.»^۷ او گفت که: «هر سربازی درخواست ایجاد دستجات چریکی برای جنگیدن با یک ارتش منظم امپریالیستی را بی‌معنی می‌داند.»^۸ لنین در سخنرانی در هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه در سال ۱۹۱۹، به اصطلاح اپوزیسیون نظامی را که از شیوه‌های چریکی مبارزه و سازماندهی نیروهای مسلح پشتیبانی می‌کردند، قاطعانه محکوم ساخت و ضرورت ایجاد یک ارتش منظم و منضبط را مدلل ساخت. این اصول در کسب پیروزی بر مداخله‌گران خارجی و ضدانقلابیون داخلی اهمیت اساسی داشت.

نیروهای میهن‌پرست در کشورهای از بند رسته نباید نادیده بگیرند که تنها با تجدید سازماندهی ریشه‌ای و بازسازی ارتش‌های موجود در راستای موازین دمکراتیک، تصفیه مدام رده‌های افسری از عناصر مرتجع هوادار

امپریالیسم، تبلیغ فعالانه مبنی بر ضرورت دفاع از منافع ملی و ترقی اجتماعی در میان قوای نظامی و تقویت پیوندهای ارتش با خلق است که می‌توان وظیفه ایجاد ارتش‌های اصیل ملی را به انجام رسانید.

در بسیاری از کشورهای از بندرسته، به ویژه در کشورهایی که به راه رشد غیرسرمایه‌داری گام نهاده و یا در حال آغاز آنند، بر خلاف برخی کشورهای دیگر ارتش را هم‌چون یک کاست بسته حرفه‌ای جدا از مردم نمی‌دانند. در این کشورها اقداماتی در دست انجام است تا نقش رهبری کننده احزاب انقلابی - دمکراتیک در ارتش تثبیت یابد و افسران و افراد نظامی در امور اجتماعی و سیاسی کشورهاشان فعال شوند. نظامیان حق رأی، حق عضویت در احزاب سیاسی و سازمان‌های همگانی دارند. در برخی ارتش‌های جوان، ارگان‌های سمت‌گیری سیاسی (اخلاقی) تشکیل شده و گروه‌هایی از احزاب ملی - دمکراتیک و واحدها سازماندهی شده‌اند. در این ارتش‌ها، کار آموزشی با روح ایده‌های آزادی‌خواهانه ملی و اجتماعی در میان افسران و افراد نظامی صورت می‌گیرد.

اجرای پی‌درپی همه این اقدامات تضمینی بر اینست که وظایفی که ارتش‌های کشورهای آزادی‌بخش با آن رو در رویند، به انجام خواهد رسید. پیشرفت آتی این کشورها به سوی استقلال ملی و ترقی اجتهای عمدتاً بسته به اینست که ارتش‌های آنها تا چه اندازه به منافع اصلی ملی خدمت می‌کنند.

مسأله تقویت ظرفیت دفاعی کشورهای از بند رسته و ایجاد ارتش‌های جوان جنبه‌های داخلی و بین‌المللی دارد. بر سر این مقوله، بحث ایدئولوژیک حادی در دنیا جریان دارد.

ایدئولوگ‌های امپریالیسم، در تلاش برای زمینه‌سازی جهت تحقق نقشه‌های تجاوزگرانه - استعماری خود، خیره‌سرانه به دنبال این هستند که میان سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و تنش‌زدایی که کشورهای سوسیالیستی دنبال می‌کنند و پشتیبانی این کشورها از مبارزه آزادی‌بخش، از جمله مبارزه مسلحانه خلق‌ها برای آزادی و استقلال خود تضادی پیدا کنند. این ایده را دائماً تبلیغ می‌کنند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به خاطر تنش‌زدایی بین‌المللی باید جنبش آزادی‌بخش را متوقف و کند کرده و حتا از پشتیبانی از این جنبش‌ها کاملاً

دست بردارد. همزیستی مسالمت‌آمیز را به عنوان «سازش ایدئولوژیک» میان دو نظام جهانی توصیف می‌کنند که گویا کشورهای سوسیالیستی را مجبور می‌کند از همبستگی با خلق‌هایی که در کار دگرگونی انقلابی جامعه خویشان دست بردارند. البته در آنجا که به امپریالیسم مربوط می‌شود، وی «حق» دارد ضدانقلاب را به بخش‌هایی از دنیا که «متعلق به خودش» است، صادر کند.

تفسیر این‌چنینی اصول همزیستی مسالمت‌آمیز به معنی سرپوش نهادن بر محتوای طبقاتی این اصول است. در واقع این اصول ربطی به مسأله قدرت در هیچ کشوری ندارد و بنابراین بدین معنی نیست که دنبال کردن این اصول مستلزم حفظ این یا آن وضع سیاسی موجود می‌باشد. این اصول با حق خلق‌ها برای انتخاب نظام اجتماعی دلخواهشان و انجام این‌گزینه‌ها به راهی که ترجیح می‌دهند، متضاد نیستند. گردهم‌آیی بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری در سال ۱۹۶۹ تأکید می‌کند «سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با حق هر خلق ستمدیده‌ای برای نبرد جهت آزادی خود به هر وسیله‌ای که ضرور می‌داند- مسلحانه یا مسالمت‌آمیز تناقص ندارد. این سیاست به هیچ روی به معنی پشتیبانی از رژیم‌های ارتجاعی نیست. به همین ترتیب این مسأله که استفاده از اسلحه برای دفاع در مقابل دست‌اندازی‌های متجاوزین امپریالیست و بهره‌گیری از کمک سایر خلق‌ها در امر عادلانه خود حق غیرقابل کتمان هر خلقی است نیز بی‌چون و چراست. این بخش مکملی از مبارزه ضدامپریالیستی عام خلق‌هاست.»^۹

مفهوم ذهنی‌گرایانه و غیرطبقاتی «سه جهان» که با منافع مبارزه ضدامپریالیستی در تعارض است، نه تنها اتحاد شوروی- نخستین کشور سوسیالیستی در جهان و سنگر مستحکم صلح- را با ایالات متحده آمریکا- قدرت جلودار امپریالیسم که نقش ضامن و مدافع نظام سرمایه‌داری و ستم طبقاتی و ملی را بر عهده گرفته- برابر می‌داند، بلکه آشکارا خصلت شوروی‌ستیزی نیز دارد.

شعار «تکیه بر خود» که سرشت فوق‌العاده ناسیونالیستی و انزوا طلبانه مشخصه آنست و جدا کردن کشورهای از بند رسته از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کل جامعه سوسیالیستی را هدف دارد، نیز منافع جنبش

آزادی‌بخش ملی را برآورده نمی‌سازد.

تزهایی که محافل مرتجع برخی کشورهای عربی رواج می‌دهند مبنی بر این که «توازن معینی در رابطه با کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری ضروری است و اقداماتی که صورت می‌گیرد تا مبارزه علیه "قدرت نفوذ آمریکا و شوروی" را به عنوان ضامن حفظ "اراده آزاد" یک کشور جلوه دهند؛ گونه‌هایی از مفاهیم پیش‌گفته هستند. برخی گرایش‌ها در آمریکای لاتین نیز دیدگاه‌های مشابهی را رواج داده و هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را مورد حمله قرار می‌دهند.

اتحاد شوروی بر خلاف کشورهای امپریالیستی به دنبال هیچ‌گونه منفعت اقتصادی، نظامی یا هیچ‌نوع منفعت دیگری از کشورهای از بند رسته نیست. پشتیبانی اتحاد شوروی از جنبش‌های آزادی‌بخش زاینده ایتار آن در راه مبارزه عادلانه خلق‌ها علیه استعمار و نواستعمار و اصول آزادی و استقلال خلق‌هاست. بنابراین، هم‌ارز گرفتن سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با سیاست‌های کشورهای امپریالیستی و از «نفوذ شوروی» سخن گفتن به معنی تضعیف کشورهای از بند رسته و ارتش‌های آن‌ها در مقابل امپریالیسم تا بن‌دندان مسلح و خرابکاری دزدوستی آن‌ها با اتحاد شوروی است که همواره پاسدار راستین پیروزی جنبش آزادی‌بخش در امر عادلانه آن بوده است.

واقعیات ثابت کرده اند که تنها وحدت مستحکم نیروهای سوسیالیسم جهانی و طبقه کارگر بین‌المللی و جنبش آزادی‌بخش ملی می‌تواند از دست‌آوردهای انقلابی به طور مطمئن دفاع و پیروزی کامل رزمندگان آزادی ملی و اجتماعی را تسهیل کند و راه را برای دگرگونی ریشه‌ای جامعه در جهت منافع توده کثیر اهالی بگشاید.

نتیجه‌گیری

دگرگونی انقلابی جامعه حاصل عمل پی‌گیر و ایثارگرانه زحمتکشان، توده کثیر اهالی و همه نیروهای دمکراتیک و مترقی است. بدون جلب همه طبقات، لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی، از جمله سربازان و بخش‌های دمکرات رده‌های افسری، که همه آنان مورد ستم قشر فوقانی استثمارگرند، این دگرگونی امکان‌پذیر نیست.

در این رابطه مبارزه بر سر ارتش عرصه مهمی از درگیری میان نیروهای انقلابی و ضدانقلابی را تشکیل می‌دهد. این مبارزه در شرایط حاضر دائماً اهمیت بیش‌تری می‌یابد. زیرا نقش نیروهای مسلح در امور اجتماعی و سیاسی بسیاری از کشورها رو به فزونی است. فرصت و نیز زمان دگرگونی‌های انقلابی، میزان وسعت این دگرگونی‌ها عمدتاً بسته به اینست که در این نبرد سترگ ارتش‌ها از کدام طرف جانبداری می‌کنند.

تفاهم کامل میان طبقه کارگر، زحمتکشان، همه نیروهای دمکراتیک و مترقی و بخش پیشرو ارتش برای پیروزی سیاست اتحاد که به منظور بازسازی حیات جامعه بر مبنای منافع اکثریت شکننده ملت ضرورت اساسی دارد، حیاتی است. به طوری که خود وقایع ثابت کرده اند جابه‌جایی‌های اجتماعی و سیاسی که در جامعه جریان دارند، در آخرین تحلیل، دیر یا زود الزاماً بر موضع گروه‌های مختلف ارتش، به ویژه پرسنل غیرثابت، نامنظم، و نیز صفوف افسران جزء اثر خواهد کرد. این امر برای اقدام مشترک مردم و ارتش در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی امکانات بیش‌تری ایجاد می‌کند.

کمونیست‌ها و سایر نیروهای دمکراتیک سیاست خود را در رابطه با ارتش با محاسبه روندهای لایه‌بندی که در نیروهای مسلح در جریان است و با در نظر گرفتن نقش فزاینده ارتش در مبارزه میهن‌پرستانه، دمکراتیک و آزادی‌بخش خلق به دقت تدوین می‌نمایند. این سیاست از ارتش‌ستیزی عوامانه، تصورات میان‌تهی و قایل شدن نقش پدرسالاری برای ارتش به دور است. کمونیست‌ها معتقدند که لازم است بر روندهایی که می‌تواند خلق را در یک مبارزه انقلابی و آزادی‌بخش گرد هم آورد و آنان را در شرایط بسیار گوناگون عملشان متحد سازد تأکید ورزید و این روندها را گسترش داد.

همه دمکرات‌ها و میهن‌پرستان اصیل، و افسران نیز در زمره آنان، به شراکت در روند تاریخی نوسازی دنیای معاصر علاقه‌مندند و خواهان آن می‌باشند که در مبارزه‌ای که خلق‌هایشان برای آینده‌ای بهتر از پیش می‌برند برکنار نمانند. این نیروها هم‌چنین می‌خواهند که به انجام تحولات مبرم اجتماعی و اقتصادی یاری رسانند. آنان از ایفای نقش ابزاری در دست قشر فوقانی استثمارگر روی می‌گردانند. افسران و نظامیانی که افکار میهن‌پرستانه و دمکراتیک دارند باید جای ویژه خود را در میان خلق، در صفوف رزمندگان راه آزادی ملی و اجتماعی و علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی پر کنند.

زیرنویس‌های فصل اول:

1. Marx, Engels, *Selected Correspondence*, Progress Publishers, Moscow, 1965, p.97.
2. Fredrick Engels, "The Origin of the Family, Private Property and the State", in Karl Marx and Frederick Engels, *Selected Works in three volumes*, vo1.3, Progress Publishers, Moscow, 1970, p. 327.
3. See V. I. Lenin, "Bellicose Militarism and the Anti-Militarist Tactics of Social-Democracy", *Collected Works*, Vol. 15, Progress Publishers, Moscow, 1977, p. 192.
4. New Program of the Communist party USA, New Outlook Publishers, New York, 1970, p. 19.
5. V. I. Lenin, "The Armed forces and the Revolution", *Collected Works*, Vol. 10, 1978, p. 56.
6. V. I. Lenin, "The Army and the People", *Collected Works*, Vol. 11, 1972, p. 86.
7. Marx/Engels, *Werke*, Bd. 12, Diestz Verlag, Berlin, 1969, S. 466-67.
8. V. I. Lenin, "Letter to American Workers", *Collected Works*, Vol. 28, 1974, p. 63.
9. Marx/Engels, *Werke*, Bd. 12, S. 230.
10. Jack Woddis, *Armies and Politics*, Lawrence and Wishart, London, 1977, p. 23.
11. See Karl Marx, "Revolutionary Spain", in Karl Marx, Fredrick Engels, *Collected Works*, vol. 13, Progress Publishers, Moscow, 1980, p. 423.
12. See V. I. Lenin, "From the History of the Workers' Press in Russia", *Collected Works*, vol. 20, 1977, p. 245.
13. Marx/Engels, *Werke*, Bd. 27, 1965, S. 353.
14. Frederick Engels, *Anti-Duhring*, Progress Publishers, Moscow, 1975, pp. 204-05.
15. Marx/Engels, *Werke*, Bd. 22, 1963, S. 187.
16. See V. I. Lenin, "The latest in Iskra Tactics ,or Mock Elections as a New Incentive to an Uprising", *Collected Works*, vol. 9, 1977, p. 367.
17. V. I. Lenin , "The Armed Forces and the Revolution", *Collected Works*, Vol. 10, p.56.
18. V. I. Lenin, "Lessons of the Moscow Uprising", *Collected Works*, Vol. 11, p. 174.
19. V. I. Lenin " Speech at a Meeting of the Moscow Soviet in Celebration of the First Anniversary of the Third International, March 6, 1920" *Collected Works*, Vol. 30, 1965, p. 417.
20. V. I. Lenin, "Third Congress of the Communist International", *Collected Works*, Vol. 32, 1965, p. 471.
21. Marx/Engels, *Werke*, Bd. 12, S. 231.
22. See V. I. Lenin, "Address to the Second All Russia Congress of Communist Organizations of the Peoples of the East. November 22, 1919", *Collected Works*, vol. 30, p.160; see also "The Second Congress of the Communist International", Vol. 31, 1966, p. 232.
23. See Karl Marx, "The Hague Congress", in Karl Marx and Frederick Engels, *Selected Works in three volumes*, Vol. 2, Moscow, 1969, p. 293.
24. See V. I. Lenin, "The Proletarian Revolution and the Renegade Kautsky", *Collected Works*, Vol. 28, pp. 108, 238.
25. V. I. Lenin, "On Slogans", *Collected Works*, vo1. 25, 1974, p. 185.
26. V.I. Lenin, "Two Tactics of Social- Democracy in the Democratic Revolution", *Collected*

Works, Vol. 9, p. 97.

27. V.I. Lenin, "Lesson of the Moscow Uprising", Collected Works, Vol. 11, pp. 174.

28. V.I. Lenin, "Lessons of the Moscow Uprising", Collected Works, Vol. 11, pp. 174-75.

29. See V. I. Lenin, "Apropos of the Minutes of the November Military and Combat Conference of the Russian Social-Democratic Labor party", Collected Works, vVol. 12, 1977, p. 416.

30. See Anthony Burton, *The Destruction of Loyalty*, Foreign Affairs Research Institute, London, 1976.

31. V. I. Lenin, "Bolshevism and 'Demoralization' of the Army", Collected Works, Vol. 24, 1964, p. 572.

32. See Karl Marx, "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte", in Karl Marx, Frederick Engels, Collected Works, Vol.11, 1979, p. 186.

33. See Karl Marx, "The civil War in France", in Karl Marx and Frederick Engels, Selected Works in three volumes, Vol.2, p. 220.

34. V. I. Lenin, "One of the Fundamental Question of the Revolution", Collected Works, Vol. 25, p. 370.

35. *The Struggle Against Imperialist war an the Task of the Communists. Resolution of the Sixth World's Congress of the Communist International, July - August 1928*, Workers Library Publishers, New York, 1932, p. 37.

36. Ibid., p. 47.

37. Ibid.

38. *The Struggle Against Imperialist War and the Tasks of the Communists*, p. 32.

زیرنویس‌های فصل دوم:

1. See Karl Marx, "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte", in Karl Marx, Frederic Engels, **Collected Works**, Vol.11. pp. 157-58, 178,192.
 2. See Fredric Engels, "Revolution and Counter - Revolution in Germany", in Karl Marx, Fredric Engels, **Collected Works**, Vol. 11, p. 51; see also Frederick Engels, "The Role of Force in History", in Karl Marx and Fredrick Engels, **Selected Works** in three volumes, Vol. 3, 1970, p. 398.
 3. V. I. Lenin, "Apropos of the Minutes of the November Military and combat Conference of the Russian Social - Democratic Labor Party", **Collected Works**, Vol. 12, p. 414.
 4. See V. I. Lenin, "The Political Crisis and the Bankruptcy of Opportunist Tactics", **Collected Works**, Vol. 11, p. 158; "Lecture on the 1905 Revolution", Vol. 23, 1974, p. 245.
 5. V. I. Lenin, "Letters from Afar", **Collected Works**, Vol. 23, p. 301.
 6. John Samuel Fitch, **The Military Coup d'Etat as a Political Process: Ecuador, 1948-1966**, The John Hopkins University Press, Baltimore and London 1977, p.3.
 7. The New York Times, June, 27, 1965.
 8. **The Role of the Military in Underdeveloped Countries**, ed. By John Johnson, Princeton, 1962, p. 69.
 9. V. I. Lenin, "Inflammable Material in World Politics", **Collected Works**, Vol. 15, p. 183.
 10. V. I. Lenin, "Events in the Balkans and in Persian", **Collected Works**, Vol. 15, p. 222.
 11. V. I. Lenin, "The State and Revolution", **Collected Works**, Vol. 25, p. 421.
 12. See A. N. Solberg, "Military Intervention in the New States of Tropical Africa: Elements of Comparative Analysis", in **The Military Intervene**, ed. By Henry Bienen, Russel Sage Foundation, New York, 1968.
 13. W. F. Gutteridge, **The Military in African Politics**, London, 1969, p. 150.
- Amos Perimutter, **The Military and politics in Modern Times: On Professionals, Praetorians and Revolutionary Soldiers**, Yale University Press, New Haven and London, 1977, pp. 259 ,291, etc.

زیرنویس‌های فصل سوم:

1. V. I. Lenin, "A Tactical Platform for the Unity Congress of the RSDLP", **Collected Works**, Vol. 10, p. 153.
2. See V. I. Lenin, "The Petrograd City Conference of the RSDLP (Bolsheviks)", **Collected Works**, Vol. 24, p. 146; see also "The Armed Forces and the Revolution", **Collected Works**, Vol. 10, p.56.
3. **International Meeting of Communist and Workers' Parties**, Moscow 1969, Peace and Socialism Publishers, Prague, 1969, p. 29.
4. **Latin America Prospects for the 1970's: What kind of Revolution?** Ed. By David H. Pollock and Arch R. M. Ritter, Praeger Publishers, New York, Washington, London, 1973, p. 122.
5. See Karl Marx, "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte", in Karl Marx, Frederick Engels, **Collected Works**, Vol. 11, p. 192.
6. V. I. Lenin, "Events in the Balkans and in Persia ", **Collected Works**, Vol. 15, p. 222.

زیرنویس‌های فصل چهارم:

1. Morris Janowitz, **The Military in The Political Development of New Nations**, Chicago and London, 1964, pp. 95, 96.
2. "Foreign Troops Invade America-peacefully", **US News & World Report**, April 19, 1976, p. 50.
3. V. I. Lenin, "Address to the Second All - Russia Congress of Communist Organizations of the Peoples of the East, November 22, 1919", **Collected Works**, Vol. 30, pp. 153-54.
4. Fidel Castro, "Informe central al Primer Congreso del Partido Comunista de Cuba. 17 de diciembre de 1975", **Bohemia**, No. 53, 1975, pp. 76-77.
5. L. I. Brezhnev, **Report of the Central Committee of the CPSU to the XXVI Congress of the Communist Party of the Soviet Union and the Immediate Tasks of the Party in Home and Foreign Policy**, Novosti Press Agency Publishing House. Moscow, 1981, p. 21
6. V. I. Lenin, "Report at a Joint Session of the All- Russia Central Executive Committee, the Moscow Soviet, Factory Committee and Trade Unions, October 22, 1918", **Collected Works**, Vol. 28, 1974, p. 124.
7. V. I. Lenin, "Guerrilla Warfare", **Collected Works**, Vol. 11, p. 221.
8. V. I. Lenin, "Fifth All- Russia Congress of Soviets of Workers', Peasants', Soldiers' and Red Army Deputies", **Collected Works**, Vol. 27, 1965, p. 529.
9. **International Meeting of Communist and Workers' Parties**, Moscow, 1969, p. 31.

شرکت وسیع نیروهای مسلح و محافل نظامی میهن‌پرست و دمکراتیک در مبارزه مردمی برای رهایی ملی و اجتماعی مشخصه روند جاری انقلابی است. اکنون ارتش‌ها فعالانه درگیر امور اجتماعی و سیاسی هستند و تکامل آتی کشور و تثبیت دست‌آوردهای انقلابی به میزان زیادی به سمت‌گیری ارتش، سمت‌گیری مترقی یا ارتجاعی، بستگی دارد.

این کتاب که توسط یوگنی دولگوپولف، نامزد علوم (فلسفه) و مؤلف آثار فراوانی در مورد جنگ‌های ملی رهایی‌بخش معاصر نگاشته شده، چگونگی سیر این روند در کشورهای در حال توسعه و برخی کشورهای سرمایه‌داری را بازگو می‌کند و نقش ارتش در انجام تغییرات مترقی و دمکراتیک را شرح می‌دهد.